13

1.III.27.
W.11

بسم الله الرحمن الرحیم

در امراض سر و دماغ از آن جمله صداع و آن را بپارسی درد سر گویند و آن بر چند قسم است
در صداع سازج یعنی آنکه از مجرد تغیر مزاج حادث گردد بغیر زیادتی ماده و این بر دو نوع است یکی آنکه حار بود و موجبش یا اسباب خارجیه است یا داخلیه اما آنچه از اسباب خارجیه بود چون ملاقات حرارت آفتاب و آتش وی تقدم سبب است و حرارت ملمس سر و اعتدال بول و براز و خشکی دهن و خیاشیم و عطش و دوی و عدم ثقل و تمدد در سر و ضربان سر و تشنج علاجش آنست که سوداء را سرد نمایند و تنطیل آب سرد و گلاب بر سر کنند و از طبوبات بارده چون صندل و گلاب جایگاه را بیارایند و اگر از این تدبیر تسکین نشود جز یکه بالفعل و بالقوه سرد باشند چون روغن گل با آب سرد آمیخته و روغن کدو و برف سرد ساخته بر سر ریزند و هرچه از اشیا بارده بر ظاهر عضو ریزند و هرچه از اشیای بارده بر ظاهر عضو ریزند یا در آن بطول گویند و این ریختن را تنطیل گویند و آنچه یا در را بیا نشود اندک اندک ریزند و آن را اسکوب گویند و آنجا که سبب قوی بود سرکه و گلاب و روغن گل تر تا اکثر استعمال نمایند بطریقی که گفته شود و در عمل آوردن ادویه قوی البرد و آنجا رخصت است که حرارت کم باشد و در لازم است که در تطول

روغن بابونه بقدر ربع بیامیزند تا از مضرت حبس اشیاء بارده که باعث عدم تحلیل است ایمن باشد
و همین قسم در اغذیه و خضاب و ضماد تبرید بسیار منع است بمن مرضی دارند تا حاجت بسیار نشود سرکه
استعمال نکنند خصوصا محرور سرکه کما قال جالینوس لا ینبغی ان یبرد محرور الرأس فانه یفرط بما یحدث العجیبه
و طریق استعمال سرکه و عنبره بر تارک سر است که موی یا فوق تراشیده از مقدم و ده یعنی بلندی پس سر تا جا
بهمین احاطه کنند از خمیر یا مانند آن و ادویه را در احاطه برسانند و زمان ساعتی دارند و تعریق سر بعید
است فایده کلی در رفع صداع طبیعی هم می‌شود بسبب حرکت الخرد در دماغ علاج آن روغن گل سرکه و
مکدب بر سر طلا نمایند و سرکه می باید که چهارم حصه روغن گل باشد و تحلیل گلاب هم فایده میکند
آنکه ماده نبود علاجش چندان مثل تحلیل است گرم و بوئیدن طیوبات حاره مثل چند بید ستر
و عنبر و نرگس و مشک و غیرها در صداع مادی یعنی خلطی و خلط جمیع است اعلم استحاله که حاصل
میشود از اول استحاله غذا و غذا آن است که جزو بدن شود و نشد از آنکه غذا اینکه وارد بدن می‌شود
تا آن وقت که جزو تمام اعضا گردد و آن را چهار استحاله لاحق می‌شود و هر استحاله را هضم گویند و در
هر یک خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز شود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ ماند و فضله بطریق اسهال یا ادرار
بول یا عرق یا وسخ و چرک دفع شود و هضم اول نزد محققین از آن وقت است که در مضغ می‌آید تا که در
معده قرار گیرد و چنانکه کشک غلیظ شود و آن را کیلوس گویند و در این استحاله غذا از صورت نوعیه
خود بیرون نمی‌آید زیرا که طعمش باقی می‌ماند و مشابه آن اشاره کنند و هضم دوم در کبد است و آن عبارت
است از استحاله کیلوس با خلاط و در اینجا صورت نوعیه غذا میرود و آن را کیموس گویند و هضم سوم
در عروق است و آن کنایت است از استحاله اخلاط با عضاء رطوبات ثانیه بحسب مزاج مختلط
و هضم چهارم در اعضا است و آن مراد است از استحاله رطوبت ثانیه تا اینکه شبیه به اعضا شود باعتبار
هیئت و صورت و در تحقیق همین قدر رسید افتاد و اخلاط چهار است دم و صفرا و بلغم و سودا
یعنی خون گرم و تر است از آن کثرة توجب الامراض الحارة و شعاده بالاشیاء البارده
و دلیل دیگر این است که اخلاط را تشبیه با ارکان داده اند هو که زیر کره آتش است مزاجش
حار و رطب است چنانچه این معتقد در ترکردن جسد بعضی معلوم می‌شود و صفرا تلخ و گرم و خشک
است و دلیلش بیان نموده شد بلغم سرد و تر است یدل علی ذلک دلایل مثل الدلایل المذکوره
فی الدم و سودا سرد و خشک است و مراد از خشک صفرا و سودا خشکی بالقوه است نه بالفعل
علامت صداع دموی حمرة عینین و الانتفاخ و داحس و وجه و اجفان و عظم نبض و سرخی

دوشته اکه

و سرخی و غلظت بول و عدم تنزل عظیم و ضربان و سرخی و کثرت نعاس یعنی نیکی علاج نمی‌نمند ثقال زنند
و بعده عناب و در تب الوکارا در عرق الثعلب بیست عدد سائیده صبح بدون عناب مالیده صاف کرده
شیره تخم کاهو مغز لعاب مستعمل از ریشه الو بالو حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر طریق تحنیش
است و بکتند شیر مغز در آب سرد ترین و صاف کرده پانش فولام به ریزند و کف بر گیرند تا که تخته شود پس آب
آن ساخته با شربت نیلوفر ممزوج نموده بکار برند و در موازنه آن حکما و اطبا اختلاف است بعض گویند کرده
چند کرده چند شیر باید و عند البعض لبث و چهار چند است و قال الشیخ احمد ماء الشعیران یکون الماء
عشرین ضعف الشعیر الکرسنه و احد تا اما اتفاق محققین بر چهار ده چند است و همین معمول ما است
اگر در چهار و پنج و ز صداع برطرف شد فهو المطلوب و الا مسهل صفرا دهند ان شیر خشت خراسانی
۱. ترهندی منقی در عرق عنب الثعلب مالیده صاف کرده گلقند آفتابی سائیده حل کرده مغز تخم خیار
مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند و این نافعتر است و از آنکه مغز فلوس مغز تخم
بادام بمیند و علامت صداع صفراوی زردی رنگ چهره تلخی دهن زبان و عطش شدت حرارت
شدت حرارت ملمس و سولت بهجت و عدم خواب و تشنگی و سرعت نبض و صوت و صفای بول علاج تنقیه صفرا
دهند • ان گل سرخ گل نیلوفر بستان افروز ولیدنه تخم کاسنی عنب الثعلب تخم کاسنی کوفته برگ
گاوزبان گیلانی زرشک بیدانه شب در عرق عنب الثعلب ترتیب داده صبح جوشانیده هر کجا ثلث بماند مالیده
صاف کرده گلقند آفتابی سائیده حل کرده بنوشند و اگر ضرور باشد مسهل دهند در بعض نسخه مغز فلوس
شیر خشت ترهندی منقی گلقند آفتابی زیاده کنند غذا ماء الشعیر بعد از تنقیه صفرا اطلا نمایند ان صندل و
تخم کاهو کوفته سبز ده کشنیز و همین طلاع در صداع دموی هم فایده میکند و اگر وجع شدت باشد
پاشویه دلجه هم میکنند ان گل نیلوفر گل خطمی گل بنفشه سبوس گندم آرد جو برگ بید سائیده در آب
پانزده انار بجوشانند تا نصف که بماند مالیده صاف کرده پاشویه نمایند در بعض جا این پاشویه میکنند
و آن مفرد است یا مرکب نیکن برای تپ صفراوی موضوع است مفرد مثل زبوز بوکنانند مرکب
شیاف مامیثا گل ارمنی برادة صندل سرخ برادة صندل سفید کشنیز خشک هم کوفته در آب کشنیز حل کرده بسر کم انگوری
اضافه نموده در شیشه دهن گشاده کرده ضمادیده بوکنند تا ضمادی خالی بسر چهار برد و در کیسه چهار
انگشت و بالای کعب بکوب بکنند پس از تنقیه بر تعدیل مزاج الطلبه و تحلیه و پاشویه و چیزهای آن
از سر پرده که در صفراوی ذکر یافته بشرط ضرور در دموی هم میکنند علامت شدت
وجع و تنابت دهن و شدت عطش و در سرد بی زیاده شدن و وقت گرمی کم و گاهی پر آب شدن دهن و گرانی

و کدورت حواس و کثرت نوم و برودت ملمس و رطوبت مخرج و دیر خاستن مرض و بطوء نبض و تباهی
و غلظ بول   غلظ بول را از و بسبب دلالت بکلی لیکن ماده کثیر از زرد و حدود نحو دیگر بنفخ گردد   انکه
از رفع طبیعت باشد انجا از اکثر بشارت بود نشان وی الست که بول قسابه بینی باشد و بیرون از خلاص بود
و انچه از دفع طبیعت باشد نشان وی الست که ... از آخر با ... ان افتد و نیش از این ... از افتد دوده
منضج و مسهل بلغم دهند که بسیار حاذق خواهد شد و غذا او شوربا و قلیه خشک . و بعد از تنقیه قرنفل و دخلول
مزوره و مجموعه و زعفران و عنب الثعلب با نجره طلا کنند و بعد از تنقیه عام خاص هم میکنند در این ...
که مکیا بلس است باقی مانده حب ایارج بخورانند و صبح بدرقه مسهل دهند   حب ایارج که دماغ و اعضا
رئیسه را از فضول و اخلاط بلغمی پاک کند ایارج فیقرا ترید سفید نخود از هر یک یکدرم حب النیل غار افتیمون
اسطوخودوس از هر یک سه درم شحم حنظل مصطکی ... از هر یک دو دانگ کوفته و بیخته با ... آب بسرشند و حب سازند
و نسخه ایارج فیقرا که معمول والد حقیر هم بود قصد ... در زمن هارون ... الطبیب حب بلیان ...
بلیلج صبر سقوطری اجزای ... سقوطری ... حصه مجموع داخل کنند   صداع سوداوی
نشان وی ... و کثرت بیداری و ... ملازم ... درد ... رنجیده ... و کاهی ترشی ان و
ثقل راس و ... ان و کمودت و تیرگی لون و دقت ... نبض و رقت بول و این ... که ماده
خام باشند زیرا که بعد از نضج تمام بول سیاه و غلیظ القوام می شود و تمام ... تر از علامت این قسم است
از سودا در بدن منتشر باشد د باید دانست که ثقل راس در صداع سوداوی بنسبت بلغمی کمتر باشد   بعد نضج
ماده مسهل و منضج سودا که ذکر خواهد شد دهند و باقی تدابیر بعینه تدابیر صداع بلغمی است   چون صداع ...
الست منضجات به او بلیغ زیاده داده باشند .   در صداع ریحی   ان الست که وجع منتقل بود و
در سر ... محسوس شود و ثقل بود و در گوش دوی عارض گردد و ان بر دو قسم است کاهی از کثرت معده می یابند
و کاهی ... گشته ... کثرت معده باشد علامت الست که ... زیاده شود و در خلا کم علاج
اول ... معده از ... غالب کنند معده ... کاسر الریاح مثل کمونی و غیره استعمال نمایند غذا
شوربا ... با کاهی ماند کم خشک .   نسخه معجون کمونی زیره کرمانی پنج درم فلفل سیاه پانزده درم زنجبیل
سه درم ... از هر یک ... درم بوره ارمنی پنج درم عسل سه وزن ادویه معجون سازند چنانکه رسم است شربتی یک مثقال و انکه
... معده باشد علامت الست که ... باشند علاج اگر بدن ممتلی باشد اول تنقیه بدن از بلغم کنند
نمایند بعد ان ادویه کاسر ریاح استعمال کنند و اگر بدن ممتلی نباشد ضماد ادویه کاسر ریاح باید داد و غذا قلیه خشک
و از چیزهای مولد ریاح احتراز فرمایند از مثل باقلا و نخود و دال ماش   در صداعی که از ... معده

معده باشد علامت آنست غلبه صداع است در شکم سیری و خفت آن در شکم تهی و ان از سه خلط می باشد
علامت صفرا آنست که تشنگی بسیار باشد و مزه دهن تلخ باشد و درد شدت و غثیان بود و زردی چشم و بحس بعده
و پس از قی صفرا روی سبکی یابند بر از نشان وی است علاج قی کنند سکنجبین و آب گرم نوشیده و بعد
صفرا نمایند و بعد از آن قرص طباشیر بر سر خالی نمایند و ضماد صندل با روغن گل هم فایده می کند و قس علی
هذا ضماد کردن طلق و حضض یکی با عنب الثعلب و دیگری الحی العالم یعنی همیشه بهار با عصاره حی العالم
یعنی لبلاب که فایده میکند غذا ماء الشعیر اسفاناخ بسنجه قرص طباشیر که بر پیشانی و صدغ نهاید طلا کرد
افیون قشر مرحلی لادن گاه و زعفران بذر البنج پوست بیخ لفاح از هر یک یکدرم از ذوب آلت گل
ارمنی از هر یک ده درم کوفته بیخته بگلاب و دت کاهو سرشته اقراص سازند بهلو تا از اقراص دیگر ممتاز
باشند و در وقت حاجت استعمال نمایند پس اگر بلغم باشد علامتش ثقل معده است و لغزم بخته و کثرت نعاس
و براق و بتوع و پس از قی راحت یابند و از آروغ ترشی امن و عدم شدت وجع و دلالت بکلیه و ثقابت این
علاج منضج و مسهل بلغم دهند و ضماد کردن و در صینه و قرنفل فایده میکند پس اگر سودا باشد علامتش حرقت
معده است و کثرت اشتهاء و تیرگی و دودی خفت یابند و تلخی دهن و گاهی ترشی آن علاج منضج و مسهل
سودا دهند و ضماد صداع بلغمی نمایند تی در هر سه قسم فایده دارد واو دو نه بر یک ذکر خواهند شد بیان
اخراج خلط اگر در معده امتلاء باشد بعد و قی خورانیدن غذا قی بکنانند و آلا ستله خورانیده قی باید کنانند
در صداع سقطه و ضربه موجب الم از سقطه و ضربه با محرد اذیت و نکایت است که لاحق شود
بجایی که بر حسب موضوع است یا ورم که عارض گردد در حجب دماغ یا در اغشیه یا انشقاق که حادث شود
در دماغ یا در حجب و امثال یا در عشا نیکه محاذی است از خارج یا کسر که عارض گردد در عظم سر و بدان سبب
اغشیه متفکر دند یا بر جریح که لاحق شود دماغ را و سقطه و ضربه که موجب جریح دماغ گردد و مهلک است فی الاکثر
و وقتیکه سقطه و ضربه بر سر رسد و بکسر و انشقاق منجر نشده باشد و بتر سند که از شدت وجع ورم حادث
خواهد شد با لحدث باشد بزودی فصد باسلیق از جانب مخالف بکنند پس اگر ورم کم شده بعد آن
مسهل دهند فلوس خیار شنبر سرخشت ترنجبین بخر رسانیده و روغن عنب الثعلب بابره صاف کرده گلقند
انانی سائیده حلکرده روغن بادام و اخل کرده بدهند و اگر ورم کم نشد بعد فصد سقائی زنند پس بعد آن
مسهل مذکور آشامیده اخراج خون از فصد یکمرتبه نباید کرد چرا که صالح ذریت خون مطور نشست نیک
چهار مرتبه اندک اندک توقف خون باید گرفت که در وقت اخراج خون فاسد می شود و خون خابس مجتمع
شده بر قی آید و ضماد نشاف مانند و حضض بکی و عنب الثعلب بر سر مالند غذا اگر در مزاج گرمی محسوس شود

ماء الشعیر دهند و الا سهال الصفرا خبیثه مسهل فالعوز باید داد و انتظار نضج نباید و اگر سقط یا فریه
تمام گرما رسیده باشد فصد باسلیق از دست راست باید گرفت در صداع غیر مشهور و آن آنست
که شروع او گرم ساخ و صداع در چشم افتد پس در انجا درد پیدا گردد و این چنان بود که صبح در آفتاب
بسیار گردد و سر دماغ شده بخود را از هوای سرد برهنه نماید و بدان سبب مسام بند شوند و حرارت نخفته
بماند و علامت این صداع آنست که وجع بمجرد طلوع آفتاب پیدا گردد تا وقت زوال در زیادتی باشد و چون
آفتاب بزوال ابتدا کند صداع قراری قراری کمی پذیرد تا که ساکن شود اثری از ان باقی نماند و علاج در تبرید و تنقیه
کوشند و قدری کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند که بسیار فایده دارد بعون الله تعالی صداع برطرف
شود ورمی باشد که در نفس دماغ یا حجاب او حادث شود اکثر بسبب زیادتی دم باشد از افراط
گویند علامت آن تب ورم و ثقل راس و شدت حمرت وجه و ضیق و هذیان و حکه و نبض عظیم و غلظ
قاروره و سرخی آن و خشونت لسان و گاهی اشک از چشم برآمدن بغیر اراده و گرانی شد و خون از انف
برآمدن علاج فصد قیفال کنند و اخراج دم موافق قوت بکنند و در ثلثه ایام اول فصد بگیرند و باقی علاج
سرسام صفراوی است که ذکر می شود لیکن درین سرسام تبرید از صفراوی کمتر باید داد و غذا ماء الشعیر و اگر
بسبب زیادتی صفرا باشد از افراط خالص باشد علامت آن شدت حرارت حمی و بیداری و خفت
راس و ضعف عقل و تخریب و صورت لون و زبان و اضطراب و عطسه بسوی حلق و سرعت نبض و ناریت قاروره
و عطش و خشکی زبان بود علاج تبرید بدهند که در صفراوی مذکور خواهد شد و فصد قیفال بگیرند لیکن از دلوی
خون کم گیرند و روز سیم مسهل صفرا دهند چون از امراض حاده است اندکی زیستم نکنند حل شفته
نیلوفر سپستان عناب ولایتی تخم کاسنی بنفشه گل تخم خیارین عنب الثعلب الوخارا و اگر سرفه نباشد
هندی هم بدهند و زرشک بیدانه در عرق عنب الثعلب شب بخسانند صبح بدون عناب مالیده صاف نموده
مغز فلوس خیار شنبر ملعقه کنند آفتابی بیاید و حل کرده شیرخشت مطبوخ ترنجبین خراسانی مکرر مالیده روغن بادام
افزوده بنوشند و صبح نزدیک به مسهل صفرا بدهند و دیگر ان خواهد شد بدهند و غذا بر دو وقت ماء الشعیر
دفعه صفرا هم بکنند حل ططبیع عنب الثعلب عناب ولایتی سپستان تخم کاسنی بنفشه گاوزبان خارخسک
مقشر برگ چغندر در آب بجوشانند ثلث که باقی بماند مالیده صاف کرده روغن شیرین و داخل کرده مغز فلوس خیار شنبر
ترنجبین خراسانی مکرر مالیده صاف نموده دو دفعه بعمل آرند و تسلی از دن ماء گرم تا لطف و نمک حقنه نمایند
دفعه بهترین حقنه آنست که بیمار خسیده سر بر بالش نهند چنانکه پشت بر زمین باشد و در طرف وجع
میل نمایند در دردی حقنه باید که سخت گرم نباشد که غشی و سهال دموی حادث شود و سرد تر نباشد معتدل باید

معتدل باید کرد و اگر ابتدای دلی بود و در وقتی معتدل باید کرد و پیش از التیام نکنند و با ثوبه و لخلخه و شیافهای

خالی که در صداع صفراوی مذکور شد استعمال آرند و با ثوبه که در امراض حاره چنانچه مجمول و الارحوم بود و نیز بکار

برند که مجرب است گل خطمی عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر برگ خطمی برگ کنار برگ بید ساده

سبوس جو سبوس گندم نمک سوده و رات پانزده از آب بجوشانند تا ثلث که باقی ماند مالیده صاف نا کرده

بابونه مانند با ثوبه درد دندنه سبحان و شدت الم بعمل آرند و طریق این است که بارها از زانو تا قدم بشویند

و کیسه مالیده باید که از بالا بزیر مالیده باشند و بعکس آن بعمل نیارند و اگر بسبب زیادتی بلغم باشد لیثرغس

نامند و این لفظ یونانی است بمعنی فراموشی و در نزد یونانیان این علت را برای این نام نهادند که فراموشی لازم

این علت است سبات یعنی کثرت خمیازه و سبات ارقی یعنی حالتی که در میان نوم و یقظه باشند و جانب یقظه

غالب باشد و کسل و تب دایم و ثقل سر و اختلاط عقل و ببار لسان و کسل از حرارت و کسل از حرکت اجفان و سکون

بسیار بود و علاج منضج و مسهل بلغم دهند عناب و لادن پرسیاوشان موبز منقی اصل السوس بیخ برگ

گاوزبان گیلانی [illegible] بسیار باشد بادیان و بیخ بادیان در عرق عنب الثعلب بجوشانند تا ثلث

که ماند مالیده صاف نموده گاو زبان افتیمون ساییده حل کرده نوشند چهار پنج روز منضج داده بعد از نضج تمام مسهل

دهند در همین نسخه تربد سفید مجوف برگ سنا مکی و بیخ اضافه نمایند و مغز فلوس و قلقند افتیمون وزن زیاده

نموده روغن بادام داخل کرده دهند غرغره [illegible] و اگر این فایده نشود حقنه بلغمی بکنند گل بابونه

گل خطمی پرسیاوشان اصل السوس بعد از آن بکنند و در بیخ بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی برگ چغندر در آب

بجوشانند تا ثلث که ماند مالیده صاف کرده [illegible] خیارشنبر شکر سرخ مکر روغن بید انجیر بوره ارمنی

داخل کرده دو وقت حقنه بعمل آرند و در حقنه تربد سفید مجوف برگ سنا مکی اضافه فرمایند زیحی خود که ما قیت

النجان [illegible] که چشم تا میگردد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط خام که در دماغ باشند یا در معده یا

در عضو دیگر متصاعد شود و متحرک گردد و در شریان متحرک شود و در این حالت مجبور است اما آنچه در لیثرغس

دماغ بود و اگر بلغم باشد ثقل و کثرت [illegible] و قلت عطش و لذت حواس و کثرت نوم و لین

نبض و بیاض قاروره و سکون دوار و دوقت گرم شدن سر و لین دودی بود منضج و مسهل بلغم دهند

که ذکر یافته و با تربد اطریفل مزوج نموده بخور انند و عقب آن گل قند افتیمونی و عرق بادیان و عرق

عنب الثعلب مالیده صاف کرده بدهند و لیثاف حقنه بلغمی بکار برند و اگر دم باشد علامتش حمرت

وجه و [illegible] و حلاوت دهن و انتفاخ عروق و سختی ملمس و زود دور شدن ذوار و سیلان

دم باشد علاج اول فصد قیفال نمایند و بعد از آن مطلقات شاهون دهند آن در عرق عنب الثعلب

و عرق کاسنی عرق شاهتره شربت نیلوفر یا شربت انارین داخل کرده بدهند عشاء ار غذا سازند و اگر صفرا باشد
علامت آن زردی لون و تلخی دهن و سوزش دماغ و خالی بودن الوان زرد و سرعت نبض و زیادتی عطش
و سکون یا دویه بارده بود علاج تبرید مذکور نمایند و حقنه صفرا بر بنهند و اگر ماده زیاده باشد مسهل صفرا
دهند یا ملینات غذا اقلیه خشکه تمرهندی داخل نموده اطریفل کشنیزی با عرقیات تا هم بدهند
و با قبض مسهل اطریفل ملین صفرا بنهند و اگر سبب ریاح حاره باشد به بینند که اگر غلبه صفرا در بدن باشد
بدفع آن کوشند مثلا گلاب تمرهندی گلقند دهند و اگر حرارت باشد مغز فلوس هم بدهند و اگر غلبه دم در
بدن باشد فصد قیفال نمایند اما در وقتیکه کثرت معده باشد اگر سبب زیادتی بلغم بود علامت آن غثیان
و حد ترشی و سوء هضم و ضعف معده و ... در ... و سکون با اختلاف حال معده در
خلو و امتلاء و شوق تخم وقت عطش و تفاوت دهن و کثرت بزاق و عدم سوزش معده بود
گلقند افتابی در عرق بادیان سائیده شیر جبرا ورده شیر گرم بنوشند و اگر قبض باشد شیاف نمایند
و در مسهل بلغم و حقنه ان دقیق تعجیل ارند غذا اقلیه خشکه و اگر سبب صفرا باشد علامت آن اطلاق
شهوت و سستی تندی نبض و خفقان و تعقب تنفس و حادث شدن غثیان بیش از دوار و فی
صفراوی و کثرت عطش و حرقت معده و سرعت نبض و حرارت تار و مره و کثرت بیشاب و بودن سنبرهتی
و چیزهای گرم زیاده شدن بود و علاج تنقیه صفرا نمایند و خوردن سکنجبین و آب گرم و اگر ماده قلیل باشد
استفراغ صفرا نمایند مثلا در عرق عنب الثعلب عرق کاسنی شربت انارین یا سکنجبین لیمو یا شربت
انار ترش بدهند و اگر احتیاج زیاده باشد مسهل دهند صفت آن در عرق عنب الثعلب ترنجبین خراسانی
شیرخشت نصف تمرهندی شکر مالیده صاف کرده گلقند افتابی سائیده و مغز فلوس مالیده حل کرده
روغن بادام اضافه کرده بنوشند بیشتر انتفاع آن از آب کدو آن با ماء الجبن میشود و ماء الجبن
برد و هضم نامیده نیکند چنانچه ذکر برد و هضم خواهد آمد غذا آشه تمرهندی مخلوط کرده با زرشک جو و شله
با لک و اگر سبب ضعف و غذا باشد و اگر طبیعت متوجه قی باشد گلاب گلقند سایند و جوز ابده
قی کنانند و اگر طبیعت متوجه قی نباشد شیاف بکشند رمی باشد که خیال محسوس شود که بخار
از بدن متصاعد شود بسبب آن چشم تاریک شود و علامت کمی سنی بود و ماده این مرض در اکثر اخلاط
بارده بود علاج او نزدیک علاج دوار باشد الحجه و وزن ذکر شده از حقنه و سعفه تحمل ارند و
و اگر سبب سعفه یا ضربه باشد فصد کنند و سر از بخار و افتاب نگاه دارند تا که عطسه نیاید و تغریق
بسر بدین نزد سعوط نمایند و موم روغن بر سر طلا کنند زیر خانه بود که در آن ... از آن حادث

شود

از نوبت حادث شود در اعضا و در وترها است و عضوی که حرکت از آن عضلها باشد بیکار گردد یعنی حس و حرکت
آن عضو برود و در حس او نیز زایل شود و بطلان یا نقصان حرکت و حس بشدت و قلت و کثرت ماده است
و فالج لفظ تازی است از آنکه در لغت فلج نیمه شدن را گویند کما یقال فلجت الشی ای قسمته بنصفین
و بعضی قسم دیگر مرض حس و حرکت نصف بدن باطل شود سوای راس و اگر یاد و بات ریزیم ماده
بود فالج و لقوه است و اگر تمام بدن سوای راس را فرو گیرد از اطبا آن را گویند و اگر بطلان حرکت
مخصوص یک عضو باشد از استرخا نامند و سبب آن خلط بلغمی بود که مسکنش روح نفسانی را بند
گرداند علامت آن بطلان حس و حرکت بود و نبض بطیء الحرکة و متفاوت و قاروره مائل بکدورت
و غلظ القوام باشد و حرکت و حس باطل شود و بیشتر از کمی امتلای و وقوع سقط و ضربه اگر لون
عضو مفلوج متغیر شود و پژمرده گردد امید به او نبود از نشت و الا فلا قال الرازی اذا کان العضو
المفلوج شدید الهزال اصفر فلا علاج له و ان کان حسا علی لون البدن فتعالجه علاج در ابتدای تا هفت
علاج قوی مشغول نباید شد تا چهار روز بر ماء باید کنانید و بجای آب و بعد از ماء العسل بخورانند و آن بر دو قسم
است یکی تنگ گشیده و یکی تنگ گشیده و کسیکه مزاجش حار باشد با سوا اگرم باشد تنگ گشیده بدهند و کسیکه
مزاجش بارد باشد او را بدهند ماء العسل تنگ گشیده عسل را در سه یا دو آب بجوش دهند تا یک باد
که تحلیل رود بجوشانند و نیم آنرا بمانند و روز چهارم منضج بلغم شروع نمایند اصل السوس و بیخ بادیان
تخم کرفس بوست بیخ کبر اصل السوس مغز تخم کرفسنده و زوفا و برگ گاوزبان کنبلای اسطوخودوس بوزیدان انجیر زردی
بادیان بجوش دهند تا ثلث بماند و مالیده صاف کرده گلقند عسل حل کرده بنوشند عوض اسطوخودوس زوفا و دیگر ادویه
و در زمستان دهم مثقال و بنده در بعض جوشانیده مذکور برگ سنا مکی و تربد سفید بعضی زنجبیل فنطوریون و زنک
و نیم آنرا اینجوشانند و در جوشش آخر افتیمون و ابریشم و ریاح کتان بسته داخل فرمایند و چون ثلث بماند
مالیده صاف کرده عاریقون مغز بیل ستمی تخم حل پر فلوس با زر مالیده صاف کرده گلقند روز بروز زیاده کرده
روغن بادام داخل کرده بنوشند و صبح جلاب تخم گشنیز در عرق بادیان بجوشانند تا ثلث که بماند مالیده صاف
کرده گلقند با تربت زد دفا اضافه بموده بنوشند و صبح دوم بوست بلیله کابلی بمکوب بلیله سیاه اضافه فرمایند
و در مسهل دوم ابرلیک با فی جانده حب ایارج بخورانند و صبح بدرقه مثل مسهلها باشند و دیگر بعد از مسهلها
تدارک نمایند آنوقت مدرس روغنها نمایند مثل روغن بلسان و ریحان و روغن قسط و روغن بادرنک
و معجونات بعمل آرند مثل تریاق اربعه یا تریاق فاروق یا مثرودیطوس و اگر در مزاج ضعف باشد
دواء المسک حلو و نوشدارو ی ساده مفرده مجموعه باستعمال آرند دایمی برای تقویت قلب

روغن قسط که برای فالج نافع است قسط حلو فرفیون عاقرقرحا مانند جوزه کاو زبان عربی و رب قسم مستعد بند

جند بیدستر از هر یک کهنه زیت قسط فلفل هم کوفته در آب خیسانند مدت یک شب و یک صباح آب را بجوشانند

تا به نیم آید بعد از آن روغن زیت در آن ابریزند و چندان بجوشانند که آب برود و روغن بماند بعد از آن

جند بیدستر و فرفیون کوفته و بیخته در آن اندازند و در زمانیکه از آتش فرود آورده باشند صفت روغن ناردین

منقول از قانون اوجاع بارده را و قولنج و بعض ریحی را نافع باشد و مادهای غلیظ را بشکند و چون

در بینی چکانند صداع و شقیقه بارده را سود دارد و در رگ را اچوب کرد و رحم را گرم کند و چون در احلیل چکانند

امراض مثانه را نافع باشد در این روغن ارکف روغن بادام است منافع این بسیار است و فالج را نافع

کنند صفت الزریره سعد ورق الغار عود بلسان ... سنبل ... بود و از ... قردمانا

مرزنجوش مساوی کوفته در آب ... نهند تا یک شبانه روز ... صاف کنند تا روغن بماند صورت

روغن و ریحان فالج و درد را نافع باشد ... روغن ... بجوشانند تا آب

برود و روغن بماند صفت روغن بید انجیر مرکب فالج و لقوه و سده جگر و سپرز را نافع باشد و قوت ...

با نخواه ... کرفس تخم انیسون ... الساذون از هر یک ... درم بیخ کرفس بیخ ... از ...

... از هر یک ... شیطرج ... از هر یک ... درم ... فاقله ...

... از هر یک چهار درم مجموعه نیم کوفته ... در آب ... شبانه روز ... بجوشانند تا نرم شود و بپالایند

صد و پنجاه درم روغن هم چند بید انجیر ساده بر روی آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند

صفت روغن بید انجیر ساده بید انجیر بریان کرده بکوبند و در آب بجوشانند و کف بگیرند و نگاه میدارند

تا تمام کف بردارند و آب رد بماند آن آب بریزند و آن کف را بجوشانند که تمام روغن صاف شود

صفت زیباق ... که برای فالج و جمیع امراض بارده نافع باشد ... حب الغار زراوند طویل

اجزاء مساوی کوفته بیخته بعسل معجون سازند شربتی ... مثقال در آب گرم استعمال نمایند و نسخه زیباق فاروق در

قرابادین شفائی است و چون بسیار گردش او در جمیع بلاد مشهور است لهذا اینجا ترک داده شد ... و به این در

ولایت نایاب ... اگر کسی ... استعمال فرمایند ... نسخه ... دیطوس هم قیاس بر تریاق فاروق

نمایند صفت دواء المسک ... زرنباد درونج از هر یک ... مروارید ناسفته ... ابریشم

مقرض از هر یک ... کوفته و بیخته بعسل که آتش ... ساختند و بعد از چهار ماه باستعمال نمایند

صفت نوشدارو ... سعد کوفی الساذون سنبل الطیب از هر یک سه درم فاقله کبار ...

فاقله صغار ... قرفه زعفران از هر یک ... درم ... شکر ... عسل ...

وبستاد و نقال

وبستان افروز مثقال آمله و زرشک کشنیز نه روز خیسانند و بس بکوبند و در نیم رطل آب بجوشانند تا نیم آب بماند و از آن
عرق آن بیرون کشند و با قند و عسل صاف بقوام آرند اداده بکوفته و بیخته مانند شیر نیم توله روزانه بخورند
حکیم محمد علی صاحب سلمه الله تعالی الضرر فقط ازالت [illegible] گردیده مروارید سوده گل سرخ سعد کوفی قرنفل
مصطکی رومی اسارون سنبل الطیب فاقله کبار قاقله صغار تباشیر زرنب جوز الطیب فرفیون زعفران
آمله مقشر کشنیز روز و پس بخیسانند صبح صاف نموده قند سفید یکی نیم پاو عسل نیم پاو بقوام آورده مشک
تبتی اضافه نموده خالص استعمال نمایند و گاهی فالج لقوه بحرارت و خون میشود علامات آن عظم نبض
و حرارت و سرعت و درد عروق و حمرت لون و انتفاخ و دواعی بود علاج فصد باسلیق از جانب مخالف
بشق از حجامت تعجیل ارکند اگر فالج بالقوه باشد از فصد جانب مخالف بناعد خطرین لازم محاجم تا
یازده روز نیم و بیند صفت آن عنب الثعلب تخم کاسنی منکوب نیم بیست کاسنی منبر نیم در عرق عنب
الثعلب عرق گاوزبان بجوشانند سوم حصه که بماند مالیده صاف کرده شربت گاوزبان فلغند افتابی سائیده
حل کرده بنوشند و از روز شانزدهم مسهل بدهند در مسهل جوشانده سابق سه درم عرق نیلوفر اسطوخودوس
سنا مکی ورق خار بر سیاوشان اضافه نموده بجوشانند گرم مالیده صاف کرده مغز فلوس
خیار شنبر حل کرده فلغند افتابی سائیده حل نموده غاریقون مغز فلوس صاف کرده روغن بادام داخل کرده
بنوشند و صبح کلاب تخم گشوده در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان بجوشانند نصف که بماند فلغند افتابی
سائیده حل کرده بنوشند صبح کلاب دو درم مسهل دوم پوست بلیله کابلی بلیله سیاه اضافه نموده و روز مسهل
سوم پس باقی مانده ایارج فیقرا حب از عسل سته بخورند صبح تبرید بعد مسهل باشد و اگر بعد مسهل اثری
بماند بعض روغنها و معجونات که در فالج بلغمی ذکر یافته استعمال فرمایند و اگر در مزاج ضعف غالب باشد
خمیره گاوزبان عنبری بالتیف جد مرحوم نورالله مضجعه بیز استعمال می نمایند شربت گاوزبان
گل گاوزبانی پرورده صندل سفید تخم بادرنجبویه تخم بالنگو مشک عنبر اشهب ورق نقره قند سفید موافق معمول تیار نمایند
روزانه تا چهار روز ترکیب کنند تا استفراغ صادق شود در دنگ عشا اگر دیر ... سخت بود نباید آب بنوشند
و اگر بجای آب بر ماء العسل اعتبار ورزند بهتر باشد و از اغذیه برره لطیف و مناسب بود تناول فرمایند مثل شوربای
جوجه ماکیان یا دراج یا کباب آن و تیهو و تذرو و گنجشک بریان و مانند آن و اگر رغبت صبر نتوانند کرد نان از آرد
نخود ماکرده مخمر در عرق بادیان بعضی شوربای و کباب مذکور دادن و اگر خوف تشنج باشد بریج مارو بهیق
ندهند اگر صاحب فالج باشد رعایت نبض نمایند که انتقال الشیخ اوا الصبح الفالج والحمی فاجز الفالج
و دیگر حرف او اجتماع شوند ابتدا الخاصیه مرجی کنند اگر او را یکی از سه شرط باشد اول آنکه بر زبان نوفرخت

بود بر رو اول مثل ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا بعلاج ورم باید کرد مگر وقتیکه ورم مانع قرحه باشد دوم آنکه
یکی سبب دیگری بود مثل صداع که از تب باشد و تب که بوده سبب تب است ابتدا بعلاج او ضرور است اگرچه حاجت به تسکین باشد
که تب را افزون کند و مثل سل حمی که علاج بمجففات کنند و از تب باک ندارند سوم آنکه یکی از دیگری خطرناکتر
بود مثل حمی محرقه و فالج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال مبردات اگرچه فالج را افزون بود اندیشه نباید کرد و چون
مرض و عرض جمع شوند اول معالجه مرض باید کرد مگر وقتیکه عرض غالب باشد چنانکه در قولنج که عرض وجع است
استعمال مخدرات جایز داشته اند و از احراز تعویق آن نشر کرده اند و این مجموع که گفته شد بحدس بلیغ باز بسته
و بباید دانست که غیر از این معالجات که گفته شد معالجات دیگر هست مثل تفریح و تنشیط مریض با خبار و حکایات
ملایم و احضار دوستان و آوازهای لطیف و بوهای خوش و از آن جمله انتقال از هوا بهوائی و از مسکن بمسکنی
بود و تغیر هیئت مناظر بود و مثل آنکه صاحب احوال را تعلیق کند که نظر بکوشه چشم کند و صاحب لقوه را که روی آینه
جمع نکرد و امثال این بسیار است و همه منفعت بر افزونکار است چه منعقد بر او تمت بواسطه این اسباب حاصل میگردد
و منعقد برحمت بواسطه این امور زایل شود و او نیست قادر بر هرچه خواهد خوانده است بر هرچه خواهد کند که حکیم اوست و الصلاة
علی من اتبع الهدی دیگر در مانع بلیغ بول آنچه می باشد اگر مانع جانب راست بود سبب آنکه غذا او را وارد میشود
او را ایشار کمتحاله للاعطاء میشود که مر رنگ را بهم کویند چنانچه بیان نموده شد همراه این غذا آب هم در همه جا میرود و
در همه اعضا او میرساند و اگر آب همراه غذا نباشد رسیدن غذا بهمه اعضا متعذر است چرا که غلیظ است و دست
این راه ضیق نباید بعد از رسانیدن غذا آنچه آب باقی ماند بر جح قهقری برمیگردد اول در عروق میآید
و از آنجا در کبد و از کبد در کلیه و از کلیه در مثانه و از مثانه از راه احلیل بیرون میرود و کمتر بسبب صحت خود دم
را از آب جدا میکند و بول صاف می آرد و بسبب ضعف خود تا در جدا کردن دم از آب نیست پس البته بول باد
خود بیرون شرح خواهد بود و بعض سبب است که فساد در دست می حالت بول او سرخ باشد و ان فعلی
است که اندر عضلهای او افتد و چشم و ابرو و پوست پیشانی و تنها از رگ جانب مغز کشیده شود و از نسبت
طبق برگرد و لبها که پیش با هم وصل شوند و آدمی از دیدن و نص عاجز باشد و الغیاه گر تنجه اندر تنجه از یک
جانب بر آید منتوی صالح میشود اند اطعای کرده نموده و مسلهای چشم بر علاج ما بینی منطبق شوند و این همه که گفته شد
وضع است که علت در رگ شق وجه بود و این بیشتر افتد اما گاه باشد که علت در هر دو شق باشد که شقیقه
های هر دو جانب را بگیرد و در این وقت هیچ کجی در روی ظاهر نمی شود لیکن در التصاق اجفان خلل میشود و دیگر
اعراض زیاده میشود که در یکجانب بود که حکی الرازی ان رجلا اصابه الحال الخرج محدثه تقوه لم یتیح فیها
ثم ذلکن بحر علیه اطباق احد عینه و لم یمکن اطباق الثانیه قطعا و این هر دو قسم است که شیخ و بیشتر جای چشم

اول

قسم اول: لقوه تشنجی علامت آن ممدود بودن پوست پیشانی است و در پوست سر و در ناحیه کردن تشنج پدید آید و آب
از دهان کمتر برآید و پوشیدن که بجانب سلیم است متعذر شود   و در تشنج یابس قلت آب و بزاق ظاهر است
زیاده از یابس ساده می باشد علاج لقوه تشنجی یابس ساده علاج بزازده لقوه تشنج یابس مادی نمی باشد مگر از
سوداء علاج جنس علاج سوداء اگر از احتراق صفرا باشد ماء الجبن و اگر از احتراق بلغم بادام یا سوداء العفنه باشد
بیشتر از حب چینی و دیگر نیست و ان شاء الله تعالی در بحث مالیخولیا ذکر ماء الجبن و حب چینی خواهد آمد اگر لقوه
تشنج مادی بسبب احتراق دم باشد و مزاج صفراوی بود از بزرهم ماء الجبن فایده میکند قسم دوم در لقوه
استرخائی و آن چنان باشد که عصب ها و عضلهای یک جانب بسبب رطوبت رقیق که در دماغ فرود آید و از
اغذیه بسیار شود و مجاری روح مسدود گردد و بدان سبب حرکت آن اندامها سست شود و فرو ریخته گردد
و علامت آن استرخاء ضعف حرکت زبان و قلت تعدد جلد؛ فرود آمدن چشم زیرین چنانکه چشم بالا
بان نرسد و اشک از چشم سایل بود و کدورت حواس علاج بدستور فالج بلغمی   فرق در تشنج و استرخای
آن است که جالینوس میگوید در رساله که زبان کام می آید و صدای هر دو استخوان ادنی پدید است
که اندرون دهان غشای تنکی هست که آن غشا بان پیوسته اند پس هرگاه لقوتی استرخائی شود زبان شق
که استرخا بود غشای کام هم بطرف مرخی میشود و متغیر اللون و دبی رطوبت می نماید و طریق دیدنش است
که طبیعت با انگشت بر زبان مریض نهند تا زبان فرو نشیند پس در کام او نظر کنند پس اگر در غشا جانب ماده
استرخا واقع شود حکم کنند که لقوه استرخائی است و در تشنجی این علامت نمی باشد و دیگر امراض که در تشنجی
گفته شد از ممدود پوست پیشانی و بینی و زبان در استرخائی نمی باشد و الغرض در استرخای یک سطح قرحه نمیکند
و در تشنجی حرکت میکند اگر علیل چیزی کند لیکن یا بلکه ودی بدنطق نتواند شد   محمد زکریا میگوید که هر که مستعد
لقوه باشد از حجامت اندر علت لقوه افتد و میگوید که دو مرد را دیدم اندر یک روز حجامت کردند و هر دو تن
از حجامت تخم مرغ خورده بودند هر دو را همان روز لقوه پدید آمد و هم او میگوید مردی حجامت کرد پس
از آن آب سنگ کشید و بر الغوه شده دهان زدی او کج شود چنان بود که چشم بر هم نمی توانست نمود و هرگاه
آب خورد از دهان او بیرون ریخت و سبب آن بود که علت اندر هر دو جانب بود و هم او گفته بسیار دیدم که
نخست لقوه پدید آمد پس سکته فرو گرفت و دیگر میگوید بسیار باشد که حدوث لقوه اندر چهار روز زایل
شود و اگر چهارم بگذرد از خطر سکته بیرون آید و هر لقوه اندر دو ماه زایل نشود و در ارز کسی تر در چه
شش ماه کند زوال آن عسیر باشد   حدوث طویل مفرط بود چنانچه بد تشور بیدار شود و سبب آن
سوء مزاج بارد بود مادی یا ساذج و اگر مادی بود علامت آن ثقل سر و سیلان آب از بینی و کثرت

و براق و حبس چشم و ابرو و صعوبت انتباه از خواب بود علاج منضج بلغم و مسهل آن و حقنه بلیغ که ذکر شده عمل آرند
غذا اسفیدبا و امراض بلغم اگر سوء مزاج ساذج بود که عارض گردد دماغ را علامت آن است که بسبب بر شدید
که سرما رسد و یا بواسطه ادویه مخدره که از داخل یا خارج استعمال فرمایند مثل افیون و شوکران پیدا گردد و دیگر
علامت آنست که در وجه متردد نباشد و لون وجه مایل طرف سبزی باشد و در نبض صلابت متردد بود و نبض
متفاوت باشد یعنی زمان سکون که واقع میشود در زمان حرکت انبساط و انقباض طویل باشد و لون قاروره
سفید باشد و حالتی شبیه به جری بود و علاج تبدیل مزاج از مسخنات کنند مثل دواء المسک حلو و مثرودیطوس
و بروغن بابونه و شبت تدهین سر نمایند و دفع مضرت ادویه مخدره کنند   سهر ... حوالی با افراط
بود که از جانب طبیعت خارج باشد و آن اقسام است یا بسبب غلبه صفرا میباشد علامت آن زردی لون
است و خشکی زبان و مرارت دهن علاج روغن کدو یا بنفشه و خشخاش و زنبق بینی اندازند و ادویه مبرده دهند
آن شیره مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم ... و شیره تخم خرفه در عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر حل کرده بنوشند
غذا ماء الشعیر قلیه چوزه مرغ و کلکجهای بارده استعمال فرمایند و اگر از سودا بود و علامت آن خشکی دهن و صداع
غالب علامت ... سودا است و ماء الجبن ... نکنید و اگر سبب افراط ... بود ... ماء الجبن دهند و اگر
سبب بلغم مالح بود و علامت آن رطوبت ... در نبض عمق و گرانی ... و بیدار شدن از خواب علاج
منضج و مسهل بلغم دهند غذا قلیه و چنگه و پرهیز از غذاهای حریفه و مالحه نمایند   بالیون کعب ... و با داود
آب و باد ... صورت بود ... اقسام سهر ... است و اطراف ... وقت شب ... و در ... گردن
... فرمایند و ... روشنی بسیار از شمع و چراغ بگذارند و نزد او ... بسیار از دوستان
و اقارب جمع شوند و نقلهای عجیب و غریب بکنند و قصه بخوانند تا او را ... حاصل شود الوقت
... و بانگ ... و روشنی دور نمایند و ... در حالت سکون ... البته خواب ... تدبیر
مشترک در جمیع اقسام است   مرض باشد که از اجتماع ... سبات و سهر حادث شود
و علامت آن است که ... طویل باشد ... سهر مفرط در ... باشد و رنگ آن سرخی
و سیاهی مایل باشد   ... غلبه بلغم و صفرا ... باشد علاج منضج و مسهل بلغم ... ادویه صفرا
دهند صفت آن ... بادیان ... حلبه ... بیخ کبر ... بیخ کرفس ... اصل السوس
... در عرق ... عنب الثعلب ... ثلث
که باقی مانده صاف نموده ... شربت ... صاف نموده استعمال ... و در مسهل ملوکی ... سنا
... فرمایند و دیگر تدابیر ... قسم است که ذکر یافته و حقنه بلیغ اگر ... باشد

اگر عروق را باشند بزنند سهل سیاهی علامت آن غلبه صفرا زیاده بر بلغم علاج منضج و مسهل صفرا دهند
با آنکه ادویه بلغم صحت آن عنب الثعلب گل بنفشه تخم کاسنی شکوفه سپستان پوست بیخ کاسنی
ملیح مویز منقی گاوزبان جوشانیده صاف کرده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه داخل کرده استعمال فرمایند
دوا از اجزای مسهل مثل سنا مکی شیرخشت بجای اضافه فرمایند روز دیگر تخم کدو جوشانیده با لعاب
ریشه خطمی بدهند و صندل هم شربت ضرور بدهند ادویه آن همان است که در این مسهل ذکر یافته
دو مغز کدو و تخم ریزه زیاده نمایند غذا قلیه جوجه است ترنجبین افتیمون و انگار بود از مجرای
طرف فساد و خوف و ممتنع علاج سیاهی است و این بیماری را اطبا سیمنام گذاشته اند و سبب
آن مره سودا یا اخلاط سوداء الوفة بود که در دماغ حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی باشد و گرست
مراق نیز شود علامت الخ از امتلاء بدن و دماغ از مره سودا باشد نحافت بدن و سواد لون
و خوردن اغذیه مولد سودا مثل سمک مالح و گوشت گاو و تقدم کدورت و تعب و ابطاء و جلادت
و اختلاف نبض و صفای قاروره و تنهای دوست داشتن و نظر در زمین با چیزی کردن و در یکجا
حالت ماندن و کثرت غم و فکر و سکوت و عقب و تجابه شنیده باشد علاج استفراغ شود انجاینه بعضی
بالیلیق و حب جینی دهند و مقویات قلب استعمال نمایند مثل خمیره گاوزبان عنبری و دواء المسک
بارد طریق استعمال حب جینی با بزند حب جینی که گرم کرده باشد و رنگ گل گلاب در شیشه باشد
و اگر در آب بشد از آن بالارم نیابد و نه شیر هم شود و گرم خورده هم باشد و از آن افزون و روغن هم کنند
روز اول یک پاشه از آن دو لیمو زرد را با ریک یا شی گرم بجوشانند تا نصف بماند پس از آن صاف
نمایند و نقل آن که بماند با صیاط نگاه دارند پس روز دوم دو پاشه حب جینی با آن نقل الطریق
مطبوخ بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده نقل با احتیاط نگاه دارند روز سیوم سه پاشه با نقل
مذکور بدستور بجوشانند تا نصف بماند باز صاف کرده عوض هر روز یکی پاشه دو پاشه سه پاشه
اضافه نموده تا پنجه تولی رسانند و طریق موصوف هر روز بجوشانند و بعد آب باقی مانده
گردگرد را از آن دیگ نمایند تا بخار در شیشه و بالا بستی چرمی گران گذارند و علی الصباح در کرسی بسته
نزد علیل آرند و زیر کرسی منقل که رنگ آتش گذارند و علیل را بر کرسی بنشانند و چیز از دو
در یک انبیسته انبسته بر دوارند تا بخار با هستگی بر آید و زنهار دفعه سر پوش بر ندارند تا بدن
را التسوز و بعد نمایند که عضو ما وقف محاذی او در رشته بخار بگیرد و تا الوقت که تنبیه بعض بدن
السد الوقت موقوف نمایند و یک قدح یا دو قدح در وقت بخار گرفتن از همان آب بیاشامند

پس بتدریج وبلا طعه عرق را خشک نموده از لحاف برآیند وتغیر لباس فرمایند وتجویع آب چوب چینی
در عرض سی روز صرف کنند واگر مریض تحمل وقوت داشته باشد هر روز بخار بگیرد والا دو روز درمیان
وطعام درمیان پرهیز بود بخار تا چهل روز بگیرند غذا قلیه خشکه بسیار کم نمک وگوشت لحم جوزه دو مقابله
بزاد ودوال از پرهیز کم نمک همراه نان بدهند وطعام کم شیرینی دهند ودرین چوب چینی جائی بنشینند که هوا
ومطلق نبود وبعد فراغ از چوب چینی تا چهل روز جماع مضر است ودر ایام چوب چینی بطریق اولی
وبرای مزاج سرد ربیع بهتر است که از دیگر فصل است وبرای مزاج حار خریف بهتر است که اول سرما است
اگر سودا از احتراق خون شغبه بوده باشد ویا از احتراق بلغم باشد چوب چینی نفع دارد والا ضرر دارد
فقد پرد واگر این مرض از احتراق بلغم باشد رطوبت متحرک وسیلان لعاب از زبان وبلادت وکسل
وسکون وقلت اضطراب بود علاج تنقیه بدن از بلغم نمایند واگر ضرور باشد فصد باسلیق کنند
واگر از احتراق صفرا باشد علامت آن جنون وبحر وهذیان واضطراب وعقب ودشنام وصیاح
وصفرت لون وسهر وقلت سکون وحرارت بلمس وتواتر نبض سماع گردن واستعمال اغذیه حاره
یابسه نیز از علامات است ومرارت فم وخشکی دهن علاج فصد باسلیق نمایند وتبرید بیشتر دهند مثل
شیره تخم خرفه مغز تخم کدو ومغز تخم ترب در عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق گاوزبان برآورده
شربت نیلوفر حل کرده با سکنجبین آرند غذا قلیه خشکه ماء الشعیر وماء الجبن شیرکه دهند صفت آن
ببارند شیر بز سرخ موی زرد چشم که از وضع حملش چهل روز گذشته باشند ادرا حلف کنند بگیرد
دباک الثعالب وکاسنی وریگ شیر که انگوری سکنجبین سرکه نمک سوری وشیره شیر بنفشه بادام
داخل نمایند وچوب الخیر سرجا پاره کرده برهم زنند تا شیر پاره شود پس از پارچه ضعیف دولایتی
بگذرانند تا آب از شیر جدا شود این جوش در ظرف مسی قلعی دار ریزند پس آب را در ظرف
چینی نگهدارند وقت صبح باز بجوشانند وکفهایش را دور نمایند یا از پارچه دولایتی مذکور بگذرانند
پس روز اول آشام وبه وبعده با شربت نیلوفر بنوشند بحساب نیم سه توله لعاب یک قسم کری
وبعد بر نوشیدن صد قدم راه روند و هر روز بعد یک ونیم دام ویا دو دام اضافه نمایند تا به نیم
آثار رسد ودر نیم آثار سکنجبین افتیمونی سه توله شربت نیلوفر داخل ساخته بنوشند روز
چهارم سفوف ... ماشه تا یک توله بخورد وعلی هذا القیاس سه جلاب یا چهار جلاب
دهند صفت آن سکنجبین افتیمونی اسطوخودوس ... بادیان تخم کاشره افتیمون ولایتی
بسفایج فستقی برگ سنا مکی مکوب کرده در سرکه ... درم بجوشانند وبا قند سفید بقوام آرند سکنجبین

نسخه سفوف لاجورد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه اسطوخودوس افتیمون ولایتی نمک سیاه نمک لاهوری
حجر ارمنی هر یک فی پنج ماشه لاجورد مغسول کوفته بیخته سفوف سازند و بعضی اوقات در زیادتی صفرا که دهن
تلخ می باشد در مستعمل بدون سفوف تمرهندی شیرخشت ترنجبین خرما خراسانی مالیده صاف نموده گلقند آفتابی
سائیده حل کرده روغن بادام داخل نموده می نوشانند اگر با صفرا سودا هم باشد چنانچه در این قسم علاج
مذکور با سفوف می دهند اگر در ابتدا و اتمام ماء الجبن کسی را تب عارض شود ماء الجبن موقوف نکنند زیرا که
اینکه لا الایم الیم گفته اند صفت نسخه سفوف لاجورد مانند مجرب مرحوم حکیم محمد جان پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی پوست هلیله سیاه ... گل سرخ هر یک ... تربد سفید ... غاریقون ... سفید لاجورد
مغسول ... کوفته بیخته در روغن بادام ... چرب کرده یک توله بخورند ... بادکاری
از معمول برادر جانی دوست روحانی حکیم ... الرحمان نوشته شد صفت ان اسطوخودوس
... پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست هلیله سیاه افتیمون ولایتی هر یک ...
... لاجورد مغسول کوفته بیخته سفوف سازند و والد مرحوم این فقیر ... دعا ... بود
همین معمول ... بود ... ماء الجبن ... ساوج ... در ... می بود ... این ختم
ماء الجبن ... و ... صفت ان ... موافق قاعده مذکور ... نند
و در جوشش سوم سکنجبین صادق الحموضه بیندازند کما قال شارح الاسباب ... علیه ... و نصب
علی کل الطلین ثلث رطل من السکنجبین الصادق الحموضة در روز ... این قسم معمول ... بکار
بود در ماء الجبن ... شاه ... افتیمون ... صبح ... جوشش داده مالیده
صاف کرده ... تمرهندی منقی مالیده ترنجبین خراسانی شیرخشت ... مالیده صاف نموده
سکنجبین ... حل کرده ... سفوف لاجورد ... کوفته بیخته
در روغن بادام ممزوج نموده شیر گرم ... بنوشند ... اگر ... مالیخولیا غلبه دم باشد علامت
ان سرخی رنگ ... سرخی چشم ... عظیم ... سرخی قاروره ... تپ ... سبب
... علاج ... تلیین کنند ... حرکت ... عرق ... عرق ... عنب
الثعلب عرق کاسنی ... سبز ... ترا ... نموده ... نیلوفر حل کرده
استعمال فرمایند و ماء الجبن ... در ... مالیخولیای ... روی
... صفت ... ماء الجبن ... ظرف مسی ... آتار ... اگر
کنند ... فرود ... چهار ... داخل فرمایند ... مالند ... بپوشند

کرده یک کهری نگاه دارند تا سرد و منجمد شود پس بکار برند و بطلا و غرغره ببرند تا آب جدا شود پس از پارچه صفیق گذرانیده
در ظرف چینی نگاه دارند پس وقت صبح باز جوشش دهند و نیم گرم پس بگیرند باز از پارچه صفیق گذرانیده از نیشکر
دوام قسمیکه ذکر یافته مشروح یابند   دیگر اگر منظور باز دادن ماء الجبن فقط ترطیب بدن باشد چهار ماء الجبن
بیز مایه دهند و از چهار دوام شروع کنند و آهسته آهسته بیفزایند تا دست ها بیالایند ماء الجبن سرکه بدهند
و اگر منظور ترطیب بدن و اخراج مواد بود آنوقت ماء الجبن بیز مایه نه دهند و ماء الجبن سرکه باید داد
و   و آن این است که خلط سوداوی در معده جمع شود یا در ماساریقا یا در طحال یا در مراق پس
متصاعد شوند بخارات مظلمه از هر عضو که محل ماده باشد و بدماغ رسند و حدوث این مرض گردد و از آنکه
ماده مذکور در هر عضو که بود مشغول شود و منع در مراق واقع میکند بلفظ مراق منسوب ساختند و بجهت
لزوم نفخ علة مانحن مراقیه نیز گویند کما قال شارح الاسباب و مراق نشید بدالغاق پرده است بر بطن
زیر جلد بالای صفاق و زیر صفاق ثرب است و زیر آن احشا و بر سه را اخص حجاب بطن نامند و در
حدوث مرض مراق که قسمی است از مالیخولیا اختلاف بسیار است و حق پیش محققین آنست که در قعر
معده ورم سوداوی بهم رسد و از آن ابخره سوداوی متصاعد شده در حیث مراق مجتمع میشوند علامات
آن قراقر شکم و جشاءات سوداوی و وجع بین الکتفین و اکثر تهی شدن و جنون حامض دخانی و قلت
استمرار و کثرت تبرق و وجع لسب تمدد ریاح نافخه و حرقت در معده و مراق ظاهر شدن و سینه تنگی
کند از زیان لعاب بسیار بر آید و شکم شفتی نماید و عادت نرم شود و گرسنگی کاذب و شهوت کاذب
مفرط بود و تصاعد بخارات احساس کند بسیار و انقباض و بهنگام احساس تصاعد ابخره دریابد که صنکی لها
عند ملاقات بخارات سوخته میشود پس اگر مبدأ او طحال بود دریافت وجود علامات مذکوره گواهی دهد
علاج طحال بر وجه مشروح علاج بحسب حقد باشد بطیق کنند و بعد از آن سیره مدرات بنوشانند
صفت آن خیارین و کاسنی و تخم خربوزه خارخسک در عرق عنب الثعلب سیره کشند و گلقند
افتالی انار ساده حل کرده شربت انجبار اضافه نموده بنوشانند و اگر از این فایده نشود پس
ماء الجبن منوشانند بدستور که بالا گذشت و اگر مرض در صعود اوی باشد ماء الجبن سرکه و اگر
بیز مایه و در این قسم مسهل منع است نباید داد و اگر ماده کثیر بود و خوف زیادتی حدت و عفونت
داشته رماده طرف بدن باشد آن وقت مسهل خفیف دهند صفت آن تلوس خیارشنبر
شیرخشت مغز ترکیش مالیده صاف نموده روغن بادام شیرین در آن حل کرده شادل فرمایند
مراق که بشرکت طحال باشد مسهل در آن منع نیز بوده لذا علاج منضجات سودا در ده مسهل سودا دهند

اکثر مردمان مراقی ورزنده که بسبب زیادتی خون محتاج فصد اند بعد از کشش جلد و از علاج
بهتر شوند پس روز چهارم فصد ایشان باید کرد چنانکه شارح اسباب گفته والفصد فی کحل او العین لو بیا او اقل
من ذلک او اکثر بحسب اخراج الکان الدم غالبا من الباسلیق واخراج الدم مقدار القوة والحاجة وینبغی ان
یوسع الفصد لیخرج غلیظ الدم وعکره   دیگر این قسم از امراض را ذیب شود دیگر بیابد شد در انواع مالیخولیا
مانیا بود و از جنون سبعی بود و علامت آن غضب و قصد اذیت و آدمی بمردم و از آن الجمله و اول الکلب
است و این بیشتر از احتراق خون حادث شود و علامت آن تحکک و آن لعب عبث و قصد اذیت مردم باشد هم
چون طبیعت کلاب و از آن جمله قطرب باشد و علامت آن تحرک بسیار و لی اللیالی و از مردم گریختن
و علامت شوش بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قروح بشود و علاج آن هم چو علاج مالیخولیا است
و چون این مختصر را بسط کلام منظور نیست لهذا اختصار نماید مگر در جائیکه ضروری شود بقدر ضرور قلمی مینماید
و از آن عشق است المسمی بالعشقه که نوعی است از ملانخولیا و از نشانهای وی است که چون بر درخت
پیچد از آن خشک کند و از آن جمله که این مرض نیز جدا از بدن خود در خشک میکند باین نام می خوانند و این مرضی
است که مردم از شوق خود بر خویشتن میکنند و پس از قرار گرفتن مشابه میشود به مالیخولیا از لزوم غم و خیب
معشوق و صدق حب و خاموشی و دلتنگی و کثرت اعمال و بعضی خود بر خویشتن آوردن السنن که طبع
بر بعض صور رنگ بسیار کنند و بر دیدن او مایل شود خود معشوق فی الواقع زیبا بود یا نه و گاهی باشد که بسبب
از دیاد شهوت و کثرت فکر جماع شوق دیدن صاحب جمال شود و هر چون که باشد هر گاه بسیار فکر کنند چون سودا
ولود اشکر در دماغ استحکام میگردد و علامت عشق آنست که آدمی خاموش و سرنگون باشد و هر چه شنود و یا نه
بیند فراموش نماید و چشمش غائر بود و حرکت بسیار کند و خشک باشد مگر هنگام گریستن و چنان معلوم شود
که گویا بسمت طرف چیزی لذیذ توجه دارد و از علامت محبت چون ملاقات محبوب میسر شد از محبت مردمان
و یکسو باشد و تنهائی را غنیمت شمرد و اختلاف نبض و تشنج صعود نیز از نشان این است خاصه اگر محبوب
را ببیند یا نام وی بشنوند و تشنج سعد النفس محدود را گویند چنانکه جالینوس نقل کرده است که زنی
بمردی عاشق بود و چون بوصال او میسر نبود است رسید حال تباه داشت و قریب بمردن رسیده بود و
مرض او معلوم نمیشد و علامات مذکوره در او موجود بود هر قدر که سبب غم می پرسیدم جواب نمیداد و
و در نبض اختلاف داشت و یکبار از سبب غم رسید نبض او کند رسید آن گاه ناگاه جانی مردمان مزدوج
کردم که عاشق باشد به ملاقات ... بیماری باو رسید ... کردم و خاموش شدم حالت او
دگرگون شد و لون متغیر گردید و نبض هم اختلاف پیدا کرد پس رای ... دیگر حال دیگر کردم این حالت

پس بار دیگر ذکر کنیم اول کردم حالت زیاده از اول تباه شد پس او را العاشق او را سایلیم و بلافات
کنایتیم مرض دفع شد در ترطیب مزاج کوشند از دوا و غذا و تدبیر مثل استحمام بمیاه عذبه و تدهین
و تمریخ بادهان مرطبه که بار باذکر یافته و مشغول کنند او را باشغال که محبوب شود او را قرانوس سازد و
الحیان باشد که باستماع مزامیر و اغانی و احادیث و حکایات زیاد و حقه با و نقلهای عجیب هر چه مناسب
طبع بود مثل سیر دکاکین و باغات و علی هذا القیاس مشغول دارند و از جانب معشوق مستحقان نوبت
افزا نقل کنند بعضی که او را ز نابت شود و دروغ ندارد و اگر محبوب بود شامل سازند که از جماع با غیر محبوبه
هم زوال مرض میشود و تمهار الیکن سعی نمایند که بوصال محبوبه رسد که جماع کردن با وی اثری تمام دارد کما قال
الرئیس رایناه من کان یعجز عن العقود فحبس حظ معشوقه فارق مرضه فی الوقت و قوی فراسه و خرج فی قضاء
حوائجه فی تلک الساعة و لا قلیلة به و انجا که موت کفایت کند از خلط لوضة الکبری بو افق مسموع تسازند
و او بود و از ان که این مرض از عوارض نفسانی است لیکن بدن را هم تعرض میرسد و واجب است که با معالجه نفسانی
ترطیب بدن و دماغ نیز باید بود هر چه گفته شد در ماده عشق باطل است که از معانا باز دارد و الا عشق حقیقی
که و آن نفع امراض است و مرض مراد است که نمی خواهد هیهم از رفتا جالجم در این چه خوب مولوی روم فرموده
است شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طبیب جمله علتهای ما ای دوای نخوت
و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما عاشق صنع خدا را فر بود عاشق مصنوع او کافر
بود مقدمه صرع است و آن آنست که آدمی در نوم خیال کند که چندی گران بر سینه او افتاده
است او را اسیغار و نفس تنگ کند و طاقت جنبش نماند و آواز نتواند داد فسینکه گلوی کسی
را صفه کند همان حالت او را پیدا گردد و نفعله این حال او را بیدا شود همان وقت خبر دار میشود
و این مرض بسبب ابخره اخلاط بارده غلیظه نجره و دم میشود علاج پیشه تابهان نموده شد اگر دموی
باشد فصد کنند و الا تنقیه بدن از اخلاط بارده نمایند و آن در نسخت افشادن را کوبند در یق
مرض انفعال حرکت و حس بی نظام میشود و آدمی می افتد لیکن رجوع می نماید و سبب کلی او سده غیر
تامه باشد که حادث می شود در جمیع بطون دماغ بمجاری کل اعصاب پس روح نفسانی بر حالت طبعی
خود باقی نمی شود و اعضا و اعصاب تشنج میگردند و اگر سده غیر تامه نمی شود حس و حرکت جمله باطل
نشدی کما ظهر فی السکتة و حدوث سده از اخلاط بارده میباشد و بطریق نادر از سوداء هم و غلبه قالی
که شامل است جمیع اقسام صرع بر آنه است کما قال السید محمد بن یوسف الا فی صورة لون المصروع و لون
عروق ما تحت اللسان صفرت و کلما ضاق صدره و عضب عضا یسیر النفل الرسه و کلما قارب

وکلما قارب وقت النوبة يبصر الانسان انفتاح يرى اصلاها مختلطة کثیرة والنسیان والجبن والفزع من کل
شیء وکل صوت ویتبع به مکروبة کصاحب الماليخوليا والفکر وضیق القلب وقلة النوم وان يعقب بادی سبب
والعطف تماما لعظيمه وعلاج آن که مخصوص است بر قسم اول اگر بلغم باشد کثرت بزاق ومخاط وکثرت
ابرد وقت صرع وکدورت حواس وبلادت وبیاض لون وکلبود واختلاف نبض وبیاض وغلظ قاروره وعسر
حرکت بود علاج نضج بلغم داده بنقیه بدن فرمایند صفت زن بادیان بیخ بادیان رگ کاوزبان عود
صلیب برنجاسف ریشان انجره سعد وبیخ سوسن اصل السوس عشر بیخ سوسن آسمان جونی پوست بیخ کبر در
عرق بادیان بعد یاد نجوشانند سوم حصه که بماند مالیده صاف کرده گلقند افتابی ساییده حل کرده نوشند
وبعد از ظهور نضج هر نیت باقی مانده ایارج فیقرا اغاریقون صبر ایا الیوس حب بسته بخورند وصبح برای
برون نمودن نضج رگ سنا مکی اضافه نموده ملوس خیار شنبر گلقند افتابی سائیده مالیده صاف کرده روغن
بادام داخل کرده بنوشند وبعد از تنقیه بدن بنفشه دماغ کنند صبر تربد غاریقون هم مثل تخم حنظل در
عسل خالص حب بسته هر نیت باقی مانده بخورانند دیدار فه بناید درازد وبانبیکه دماغ بایارج فیقرا آب
مرزنجوش مالند بعد از ان کل زوفا خردل در آب بجوشانند تا حصه سوم که ماند مالیده صاف نموده عسل مصفی
افتیمون داخل کرده نیم گرم غرغره فرمایند وازان فایده شود حقنه حاده بکنند صفت ان برنجاسف ریشان
غاریقون رگ چغندر بسفایج اصل السوس عشر برگ سنا مکی تربد سفید عشر بسفایج فستقی قنطوریون وسیفق
تخم حنظل در آب بجوشانند تلث که بماند مالیده صاف نموده روغن گنجد بوره ارمنی وارخیار داخل کرده
دو حقنه نمایند در دو دفعه عمل آرند وقبل از پیش آب گرم خالص حقنه نمایند بعد سقوط اعراض نضج در اکثر
سبب صرع سوداوی باشد وعلامت آن نحول ولاغری بدن وکثرت اشتها وخفقان واختلاج قلب وحرارت
زبان وحدت آنکه اگر زمین افتد زمین بخراشد خانجه در افتادن سر که نمی خورند وتقدم زبون خاذیه وتجلد
مالیده بود ودرین نوع از بلغمی زبون تر نیست کما قال الشیخ الرئیس الاسباب الصرع السوداوی ارد من البلغمی
لان البلغم مناسب المزاج الدماغ من حيث انه بغیری به ومن حيث انهما باردان رطبان والمناسب
اقل خطرا من غیره ولان خروج النایب لا يحدث الا لسبب قوی فوة السبب دلیل علی الآفة القوية
علاج نضج وسهل سوداوی بیند صفت آن بادیان بیخ بادیان بادرنجبویه تخم خربوزه افتیمون کاسرح
برنجاسف ریشان اسطوخودوس عود صلیب تخم حنظل اصل السوس عشر تربد بیخ کبر بسفایج در آب بجوشانند
حصه سوم که بماند مالیده صاف کرده گلقند افتابی مکرر سائیده حل نموده بنوشند در روز مسهل
برگ سنا مکی اضافه نموده افتیمون در پارچه کتان بسته در حین جوش اخر داخل نمایند مجموع را مالیده صاف

صاف کرده فلوس مکرر مالیده گلقند افتابی روغن بادام و فلفل کرده بنوشند و ملین تدابیر مذکور
که در بلغم است بعمل آرند و اگر سبب آن دم باشد علامت آن غلبهٔ دم و مواد کثیر قرمزی و در حالت
صرع رو واضح ممتلی شود و رگی برآمده سرخ شود و باشد که ایقاف حادث شود علاج فصد سافن
و حجامت ساقین نمایند تا که از مکان تبعید ماده منجذب شود و تقلیل غذا فرمایند و مصفیات خون
باستعمال آرند مثل آب عناب و لابنه برگ شاهتره از رنگ سبستان الوجار اعنب الثعلب
[illegible] در عرق عنب الثعلب صرع بدون عناب مالیده صاف کرده باستعمال آرند و اگر سبب
آن صفرا باشد و ریح مادر افتد علامت آن التهاب و [illegible] عقل و صوت زردی و چشم و کم ماندن
صرع علاج تدبیر موافق حالش مسهل صفرا که در رسالهٔ تهوادی مذکور است بعمل آرند و همین قسم را ام
الصبیان هم گویند مسهل ام الصبیان نعل بنعه سبستان عنب الثعلب رنگ گاوزبان مویز منقی عود
الصلیب صرع تخم خطمی تخم خیارین عناب [illegible] بیره جوش داده صاف نموده ترنجبین [illegible] جلعید [illegible]
روغن بادام و این مرضی است که معطل میشوند اعضا از حس و حرکت و سبب آن سده ناقصه باشد
که در تمام زمان [illegible] دماغ واقع شود و این مرض بغتةً حادث میشود و باشد که شخص [illegible] ضعف گردد که
احساس کرده شود در شباهه مرده گردد پس باید که در جسم نظر کنند اگر عکس [illegible] در جسم معلوم شود زنده است
و الا مرده یا پارهٔ پشم یا پنبه حسیده در بینی او نهند [illegible] بعنی کنند یا ظرفی پر آب بر سینه بگذارند یا آب در او
برواد کنند که [illegible] است که تا بقای حیات حرکت او باقی بماند یا آئینه نمایند اگر [illegible] ظاهر شود زنده است
و الا مرده و این مرض از دم [illegible] حادث میشود علامات رنگ [illegible] علاج فرمایند
در این لقط [illegible] است [illegible] لازم این مرض است [illegible] لازم [illegible] گشته و جمهور اطبا
[illegible] نموده اند که خدر علتی است که حادث میشود در حس لمس [illegible] اگر سبب قوی باشد
حس بالکل باطل میگردد و الا ناقص میشود و معلوم میکنند انسان در عضو [illegible] حرکت شبیه بحرکت
مورچه و مانند خلش سوزن و بعضی از متقدمین خدر فقط نقصان حس مخصوص داشته اند و شیخ بر خلاف
[illegible] کما قال فی القانون الخدر علة آلیة تحدث فی حس اللمس آفته اما بطلانا و اما نقصانا مانع
رعشة الکان ضعیفا او استرخاء ان استحکم و سبب کلی این مرض است که [illegible] عاجز شود
از نفوذ کردن در اعضا بتمامه یا ببعضه و اسباب جزئیه وی چهار است یکی آنکه ضغطه عارض شود
عصب را چنانچه عارض میگردد و از کسر و خلع و [illegible] میگردد و [illegible] عضو علاج بند [illegible] مستعمل شوند
و عظم را با نفوذ صحیح آرند دوم آنکه [illegible] دیر [illegible] حالت نشینید [illegible] خواهد که برخیزد پای او خفته شود یا از [illegible] عضو

وان هم از قسم است علاج و ازاله سبب کو کنند فیلاد قسمیکه نشسته بود از آن به راه تغیر نمایند و عضو را بالا در آورد فوق
طرف بالا نمایند و در ربط را ربطا را ارکان بند سوم آنکه در عصب شده ابتدا از خلط غلیظ خام و علامت
این همان است که در مالیخ بلغم گفته شد از دبه حسی زیاده و بیاض لون و در جشم می باشد علاج منضج و مسهل
بلغم نمایند قسم که در مالیخ بلغم و اکثر امراض بارده مشغول است چهارم آنکه شده بسبب سودا باشد علامت
آن خشکی و صبح و کدورت لون علاج فصد باسلیق نمایند و چوب چینی بدهند و ماء الجبن هم جایزه دارد
جنس ابن ام بود و جنس از رو و چشم و روی و لب بیشتر از ریاح پیدا شد علامت ریح بارد سردی جمیع
و از بالا و پایش آمدن علاج منضج و مسهل بلغم دهند علامت ریح حار سوزش موضع و از پایش بالا آمدن علاج منضج
و مسهل صفرا دهند   و آن عبارت است از حصول رطوبه که از دو بطن مقدم دماغ فرود آید اگر بمنخرین آید
زکام گویند و اگر بحلق و سینه فرود برد نزله نامند و ازانکه نیز [illegible] علامت و احوال است و بعضی اگرچه مختلف
اند هر دو یکجا بیان نموده شد و سبب این مرض اگر دم بود که عارض دماغ گردد علامت آن حمرت
عینین و انتفاخ [illegible] و ثقل [illegible] و سیلان دموع باشد علاج بحسب فصد قیفال کنند بعد آن ادویه
بارده استعمال فرمایند صفت آن عناب و [illegible] سپستان آلو بخارا در عرق عنب الثعلب بجوشانند
ثلث که ماند مالیده صاف کرده لعاب بهدانه شیره تخم کاهو شربت نیلوفر حل نموده بنوشند و این قاعده کلیه
یاد دارند که بعد از چهار روز در حکم صفرا دارد [illegible] که در [illegible] فصد کم شد بلکه در فتح الحال
که اثر تب باقی است مشغول کم تر است   پس اگر چند روز این مرض را بشود و مسهل صفرا دهند اگر تب هم لاحق
باشد زکام یا نزله باشد حرارت [illegible] بعض ادویه [illegible] استعمال فرمایند و برای رعایت [illegible]
داخل نمایند   بشنوند که زکام و تب باشد وقت صفراوی الوقت هم بیش از چهارم فصد واجب
و اگر سبب آن صفرا باشد علامت آن سوزش مخاط و خارش انف و حمرت عین هم گاهی میشود و مرارت فم علاج
آن بی تفاوت مسهل سابق بکر فصد در این قسم نمی نمایند   اگر تب تا روز هشتم باقی ماند روز هشتم
مسهل صفرا دهند غذا شوربای روغن [illegible] حکیم محمد علی خان صاحب استعمال [illegible] می فرمایند در زکام و نزله حار
[illegible] عرق گاو زبان عرق نیلوفر عرق عنب الثعلب لعاب بهدانه [illegible] شربت نیلوفر اضافه
کرده نیم گرم بنوشند و اگر سوزش دماغ زیاده بود شیره تخم کاهو مقشر هم کرده اضافه کنند بشرطیکه [illegible] دفعه
نماند [illegible] عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر شربت گاو زبان اضافه نموده
نیم گرم بنوشند و زکام بارد منقطع بلغم می باشد و سوداوی نمی شود و علامت آن سردی مخاط و درد
[illegible] کم شدن و در وقت سرد زیاده شدن و عدم عطش علاج جوشانده بدهند صفت [illegible]

انجرالبیند و الذبیند برگ گاوزبان گیلانی اصل السوس مقشر پوست بیخ کبر ابرسا کلی رونا در عرق عنب الثعلب
جوشانیده حصه سوم که بماند مالیده صاف نموده شربت اسطوخودوس با شربت زوفا داخل کرده بنوشند
و اگر تب باشد روز پنجم مسهل بلغم دهند و اگر باز سعال بود علاج آن کنند چنانچه گفته شود در امراض صدر
ان شاء الله تعالی اگر احساس و غیره در حلق باشد پیچ از او دفع کنند خشخاش پخته گرم کنند و آب
و سرکه بدان ریزند و بینی بر آن فرود آرند و از مضمضات و غرغرهای سرد و شور احتیاط واجب دانند

ورد دیگر از امراض چشم بر حافظ صحت عین واجب است که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس و باقلی
و بادنجان و گوشتهای و طعامهای شور و بصارتها و ایستادن [illegible] احتراز کنند و چشم را از هوای گرم و گرد و دخان نگاه دارند
و از دیدن کتابت ریز خوانی و گریه اجتناب نمایند و نظر در اشیای براق نکنند و استحمام معتدل به ترتیب سر را غسل
کنند و دمعه کنند و سرمه در چشم کرده باشند ورم حار بود که در ملتحمه حادث شود و اگر از ماده دم باشد علامت
آن باشد سرخی و وجع عظیم و انتفاخ و ورم آن و کثرت نبض و رمص و ورود عرق و جریان صدغین و درد بسیار بود
علاج فصد قیفال نمایند از جانب چشم که بیمار است بود و در وقت حدوث اطریفل کشنیزی و ورق تره مخلوط نموده تناول
نمایند و برود در چشم این ضماد نمایند صفت آن گل زرد سماق جانب حلقه یکی [illegible] در عرق عنب الثعلب
سائیده بشیر گرم ضماد فرمایند و غذا زرشک و مثل لعاب اسبغول [illegible] بیض گرد [illegible] با شیاف ابیض [illegible]
را مخلوط کرده ضماد نمایند که مفید است و در استعمال آب سرد باید که در ابتدای [illegible] دارد و اگر از صفرا باشد علامت
آن ورم و انتفاخ کمتر بود و سرخی و سیلان دمعه کمتر از دم و خشونت و التهاب زیاده و حرارت هم [illegible] علاج
فصد قیفال چون کمتر بکنند و اسهال [illegible] تمر هندی و شربت نیلوفر دهند اگر حمی داشته باشد
مسهل صفرا [illegible] استعمال [illegible] غذا ماش [illegible] شیاف ابیض با شیر دختر مخلوط نموده و با العنبری [illegible]
با عرق عنب الثعلب در عین ضماد فرمایند و این گیاه هم فایده [illegible] افیون [illegible]
[illegible] در آب لیمون حل کرده [illegible] و در استعمال [illegible] از مجربات [illegible]
محمد خان مرحوم [illegible] خلف الصدق [illegible] افیون خالص [illegible]
[illegible] سرکه [illegible] کاغذ [illegible]
[illegible] بود برای یادگاری [illegible] مسهل [illegible] ورق [illegible]
[illegible] پوست [illegible] تمر هندی [illegible] عرق شاهتره [illegible]
تمر هندی صاف کرده شربت نیلوفر [illegible] بنوشند [illegible]
[illegible] اطریفل کشنیزی [illegible] تناول نمایند عقب آن عرق شاهتره یا [illegible] بنوشند غذا [illegible]

بعد از مجربات آن مرحوم یک چیله طلا و پر طاوس بر سر او بیز آن بمالند برای از حموت چوب است الهم منشر
نبات بر دو ابرو بگذارند افیون سه ماسه و ارشب سه ماسه زعفران سه ماشه از مجربات چیله و کعبه ای مرحوم
مغفور حکمت حسین خان بطریق یادگار تعلیم کرده و بسیار تجربه نموده بودند و مردمان بسیار استعمال فرموده اند
برای وجع و حرارت عین بسیار نافع است نسخه کری بریان سه ماسه لودو سه ماشه طین المختوم سه ماشه توتیا
هلیله کابلی سه ماشه افیون ماشه زعفران ماشه در ظرف چینی در آب انار ترش بسابند و فتیله ببل سرمه
شود چشمها بیمار نموده در عینین ضماد فرمایند نسخه حب برای سرخی و وجع چشم از مجربات جواد مرکب جالنگاف
که بسیار مشهور است بتجربه رسیده در استعمال آمده و والد مرحوم را با جان و داده بودند خصوص عکی الولد
پاره بگذاشته شب یمانی بگذارند افیون خالص دو ماشه کوفته بیخته در کهرل یک پاس سحق نموده حبها بسته
باستعمال آرند در مجربات والد مرحوم شب یمانی سه ماشه نیم آبی لودو ده چهار ماشه قرنفل اعداد افیون خام
یک ماشه برگ نیب ده توله در روغن طعام پنج توله در ظرف آهنی بسوزانند بر یک جا چوب سوخته گرداند و بسته
آهنی سائیده کرده بسازند نسخه دیگر از دوست برادر جانی و دوست روحانی حکیم عسکری خان سلمه که اکثر معمول
اوشان است شب یمانی بریان سه ماشه رسوت نگ گولی دو ماشه افیون ا ماشه در آب ادرک پخته دور
چشم ضماد نمایند شیاف ابیض افیونی که نافع است ابتدای رمد گرم را و درد ساکن کند و جوارب ازدی صمغ
اسفیداب هشت درم صمغ عربی چهار درم افیون دو درم اسفیداب تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند شیاف
ابیض انزروتی ابتدای رمد را نافع بود صمغ اسفیداب هشت درم انزروت چهار درم مری شسته حقیر
چهار درم کتیرا چهار درم نشاسته تخم مرغ سرشته شیاف سازند چه دفع وجع چشم که از حکیم میرزا الحج سلمه الله تعالی
دفت رفیق [illegible] گرفته بود برای یادگاری خلیلی آمد و از مجربات اوشان است صمغ آن
ربوب هلیله زرد یک ماشه قرنفل دو عدد شب یمانی یک ماشه طین مختوم یک ماشه پاره یک ماشه حضض
هندی یک ماشه زعفران یک ماشه زرد چوب یک ماشه افیون یک ماشه در ظرف آهنی دو ساعت بجوشی بسته
بجوشی سائیده شیاف سازند و عند الحاجت با آب سائیده نیم گرم بر پلک چشم و گرد آن طلا نمایند
شبکوری را گویند و آن مرضی است که شب نه بیند و سبب آن بخار غلیظ است که بر دماغ مرتفع شود و روح
باصره را غلیظ گرداند و در روز بواسطه حرکت و حضور آفتاب آن بخارات منقطع گردد و ابصار حاصل
شود علاج تنقیه نمایند بنضج و مسهل بلغم زاده و مسهل بر بر آیه آتش بباده هر چه است برای اکتحال فرمایند
نزول آب عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه عنق زیر و مابین طبقه قرنیه و رطوبت بیضیه بواقع
باشد بسیج و تا النوانی کسی پیش نبیند شعاع [illegible] ناظر بواقع مذهب طبیعی و یا خروج ۱۱۲

طرف عبارات موافق مذهب ریاضین و جمهور اطبا و سبب آن برودت مزاج دماغ بود و [illegible]
بالقطع که عارض شود و یا در عقب صداع مزمن عارض شود علامت آن در ابتدا تخیل مثل پشه و مگس
و موی و شعاعات مختلفه و مانند دود و چراغ بود این خیالات بسبب ابخره معده هم باشند فرق
بینهما آنست که آنچه بسبب ابخره معده باشد در سیری و [illegible] بود و آنچه بسبب نزول باشد در عین و احد بود
و این خیالات همیشه نباشند بلکه در خلا کم شوند و در امتلا زیاده و عکس آن در نزول است علاج
تنقیه بدن نمایند و تسهیل بلغم و ایارجات و اگر مزاج صفراوی باشد منضج و مسهل صفراوی بدهند و بلیلجات
داخل نمایند و اگر نزول آب مستحکم شده باشد و چیزی مرئی شود قدح فرمایند و رجوع بکحال کنند
حافظ صحت چشم را باید که از اغذیه غلیظ مبخره و هوای بارد و حار و از صوت
عظیمه مثل رعد و طبل و بوق اجتناب نماید و چرک از گوش پاک کنند [illegible] منقیه دماغ بود حفظ مزاج
از حبوب و ایارجات نماید وجع اگر از غلبه خون بود علامت آن حمرت وجه و ثقل راس [illegible] و ضربان
شدید و هوای سرد خوش آمدن علاج فصد قیفال کنند و قطور روغن گل که در سرکه [illegible] چندان پخته باشند
[illegible] روغن [illegible] فایده میکند [illegible] و قطور شیر دختر با روغن گل [illegible]
و اگر حرکت نماید بخور فرمایند صفت آن گل خطمی [illegible] عنب الثعلب [illegible] تخم خبازی [illegible] برگ [illegible]
در آب جوشانیده بخار بدهند [illegible] ضعیف و فقط بخور [illegible] هم فایده دارد و برای [illegible]
[illegible] از برودت باشد [illegible] در آب تخم جوشانیده [illegible] و از گوشت احتراز [illegible]
و آب [illegible] در گوش داخل کردن [illegible] الغوص مجربات [illegible] حکیم محمد [illegible] صاحب سلمه لوجع
الاذن در گوش گذارند و اگر غلبه صفرا باشد علامت آن حرارت وجه و [illegible] راس و صداع [illegible]
[illegible] و هوای سرد خوش آمدن و وجع ناخوش بود علاج مثل علاج وجع اذن دموی سوای فصد قیفال
وگاهی وجع دموی از کثرت معده می باشد علامت آن حمرت موضع و وجع [illegible] شورش معده علاج فصد باسلیق
نمایند و [illegible] در گوش [illegible] نمایند [illegible] و اگر بسبب آن بلغم باشد علامت آن
شورش معده موضع و عدم حمرت و انتفاع باشیای حاره و [illegible] و هوای سرد [illegible] و کمی الم
بود علاج اگر غلبه بلغم باشد مثل کثرت نوم و رطوبت [illegible] تنقیه دماغ فرمایند مسهل بلغم و حب ایارج [illegible]
[illegible] حاره کنند مثل دهن قسط و روغن بادام [illegible]
در [illegible] الم بسیار مفید است و اگر بسبب آن ریاح باشد اگر کثرت معده است علامت آن [illegible]
و سیلان لعاب و صداع بود [illegible] و اگر کثرت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و صداع بود علاج

علاج اگر حار باشد علاج آن نمایند و اگر بارد بود علاج آن فرمایند چنانچه ذکر یافته و اگر سبب آن نزله باشد نه بینند
که نزله صفراوی باشد لعاب بهدانه به ماشه شیره تخم کدو نیم ماشه در عرقیات بر آورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده
بدهند و اگر دموی است عناب هفت دانه سپستان پنج دانه تخم خشخاش نیم ماشه در عرق شاهتره جوشانیده و با جلاب بنوشد و بالعاب بهدانه
شیره تخم کدو هفت ماشه استعمال آرند اگر بارد است بادیان شش ماشه اصل السوس شش ماشه پنج بادیان شش ماشه
عناب ولایتی هفت دانه در زیر سیاوشان نیم ماشه با دوبه دیگر که پیشتر از ذکر یافته با بدهند در طنین و دوی اکثر از
ریاح بارده پیدا شود علامت آن بجز دو علاج تحلل ریاح کنند بود و گاهی از تشبید آرد ماند . او از گوش الحج بارک
دجاد بود طنین گویند و الحج نرم و غلیظ بود دوی نامند علاج اطریفل کشنیزی و توله گلقند دو توله افتیمون سائیده در
عرق بادیان سفید است و اگر احتیاج زیاده بود در همین نسخه ترکیب بدهند مخوف سه ماشه برگ سنا مکی چهار ماشه
مزوج نمایند طرس نقصان سمع را گویند اگر مولودی باشد پرسش سخو خته شود و بالسویه نه و سقط بود و گر ...
نیک صور نشود علاج پذیر نیست و اگر از غلبه صفرا باشد چنانچه در حمیات حاده و امراض حاده حادث شود علاج استفراغ
است و اگر سبب بلغم باشد علامت آن ثقل سر و کثرت نوم و بلادت حواس و انتفاع بالاشیای حاره و تقدم تدبیر بارد
و علامت سوء و حمرت بود علاج تنقیه بلغم نمایند و اگر سبب دم باشد علامت آن استفراغ زیاده شدن و ... نوم
التهاب ولذع و حمرت موضع باشد علاج فصد قیفال زنند و اطریفل و مربی بلیله زرد و هند او زرام زدن که
خارج سماخ حادث شود و این نوع هر ترس اقسام است کما قال شارح الاسباب هذه الاورام ردیئة ذات خطر
لانها وقعت فی عضو عصبی قریب من الدماغ و کثیراً ما یودی الی
البرسام و اختلاط العقل بمشارکة الدماغ و ربما یبلغ الی العقل من شدة الالام و کذلک حکم الجراحات
الواقعة هناک و اسلمها ما کان یغیر سبیل البحران حسن و هو ما کانت معه علامات جیده اگر سبب اختلاط
بارده بود تنقیه از آن نمایند . و در امراض انف بینی بالای جی از استخوان است و بقیه زیرین غضروف
و مجرای بینی با خصفات اگر آن را عظم مشاشی گویند گشاده است و در بینی غشای دماغ بر برابر این منفذ
منفذی است که بوها از آن منفذ بدماغ رسد و آن دو فردی که از پیش دماغ بیرون آمده است بر شکل های
سر لیستان از احلیتی الثدی گویند لهذا بوها را حس کنند و از صلابت دماغ از بینی منفذ جدا است فضول شود
بخارج و از هر دو سوراخ بینی دو منفذ دیگر بکام اندر گشاده است جهت تنفس و استنشاق هوا و تصفیه
آواز در کام و نزله سبب فرود آمدن رطوبات بدرون دو منفذ آواز گرفته شود و تمام هیاکل اگر سماویه بینی
راز سینه وصاحب هاساخته حسن بوهای در تصفیه صورت نیز بوی معروف در سینه تبارک الله احسن الخالقین
یعنی خون آمدن از بینی اگر سبب بحران باشد علامت آن است که در حمیات حاده و امراض حاده

در رو زما حوری بود سزاوار است که بند کنند الا لوقت افراط و اگر بسبب ان حدت دم بود علامت انست
که اندک اندک بیاید و بسیار رقیق باشد علاج فصد قیفال بگیرند و شربه و ادویه سرد و مطفیه چون باستعمال ارند
مثل سره منزعم کرده کثیره نیز بجم بیند و ایه سه ماشه با شربت نیلوفر یک توله و شربت عناب یک توله و نای بار در
سر ریزند و بازو ها و ران ها به بندند صفت د زوری که چون در بینی دمند یا فتیله مخلوط نموده بگذارند از
مازو زرد و غبار رحی دقاقیا مازو مساوی الوزن سائیده در انبوبی داخل نموده در بینی بدمند الصانع
زرد کاجو رمازو گزبره غبار رحی کندر صبر دم الاخوین نشب یمانی مساوی الوزن سحق به بیاض بیض
ممزوج نموده فتیله الوده در بینی نگاه دارند و باید بند الفم نسخه دیگر که تعریف ان بسیار از زبان استاد
عالیجناب شنیده و می فرمودند که یک مرتبه میر نبو صاحب را رعاف شده بود که هیچ وجه بند نمی شد انجا
دوا الفور بند شد در کشیز سبز نشاسته لعاب اسبغول نشاسته کافور یکماشه سائیده در رانیف
بقطیر نمایند الفم برای رعاف از تجربه عمو صاحب مرحوم حبیب بکان حکیم حکمت حسین خان صاحب که قریب
دو هزار مرتبه بعمل اورده و هم ترکیب زاده الحباب است بعد فصد قیفال حب بسته در بینی دمند غبار رسیا تنبدو
عنکبوت مساوی الوزن از دو حال خالی نیست یا رطبه می باشد که حادث میشود از رطوبات نازله
الحاله که نازل میشود بطرف الف از دماغ علاج نفع میکند ایرارج سم سعد است که انشاء الله تعالی که نسخه ان نوشته
خواهد شد و یا یابس می باشد که حادث می شود از اخلاط محترقه علاج نفع میکند ایراج بیش الف شحم دجاج
و سلط و مرهم الابیض موم سفید ال روغن کنجد ماء و طین زیتون ... بعد از گداختن موم از سر آتش
بردارند با سفیدی تخم مرغ برهم زنند و اگر تبرید زیاده خواهند بجای روغن زیتون روغن گل ممزوج کنند
و حضض و سفیدی تخم مرغ اضافه نمایند و هیت تسکین درد بجای حضض افیون کنند در اورام اللسان
ورم دستغیقین در بن که بحرانی وی بحتبش عضو اذیت عذر است یا نیره رسش ظاهر است اما زبان حولیعب
از تخم ابیض و ترابش اوزده و اعصاب و در اصل او قطعه لحم غددی است حیث النخاب و در رسش لعاب
نا بمطحوم مخلوط گردد و زبان در الساعت و از زوراد و تغلیب مقدم است و حس ذوق و تکلم بدو
حاصل شود ورم زبان اگر دموی بود علامت ان حمرت و حرقت لسان و جلت لعاب و وجع بمراد
بود فصد قیفال بگیرند و مطفیات چون دهند و بلبله زد و بیره الله بشه کوب جوشانیده مضمضه
موافق کنند صفت ان که مازج یکتوله عنابه یکتوله گشنیز خشک ششماشه جوشانیده بعمل ارند
غذا اشحو شله و اگر صفراوی بود علامت صعوبت زبان و شدت الم و شدت سوزش و لب او
پیدا شدن میشود بر زبان علاج ان مثل علاج دموی بود و فصد نمی فرمایند بسبب این که دم از رطوبت

سبب این است که از دم از رطوبت خود بحدت صفراوی باشد و وقتیکه استفراغ آن شود حدت صفرا زیاده خواهد شد
تشقق اللسان و این مرض را دو سبب است یکی آنکه خشکی مفرط بر زبان مستولی شود و بطریق اتصال
سوی لسان متعدی گردد و بسبب اجتماع اجزای شقاق پیدا شود و از آنکه زبان عضوی است نرم شقاقات
عمیق باشد بحدیکه از خوردن نان درد کند و عند مس چیزی ترش یا نمکین الم و حرقت عارض شود علاج
مضمضه اسبغول و مالیدن زبد الخیار ایضا مفید است زبد الخیار آنست که خیار زیاد بزرگ را قطع
کنند و بعضی اثر این بعضی مالند تا کف پیدا کند و این کف بسبب رطوبت و لزوجت منقص شقاق را نفع بسیار
می نماید دوم آنکه اخلاط سوخته در معده پیدا شود و تصاعد ابخره حاره طرف لسان شود و شقاق پیدا آرد
علامت وی آنست که اگر دم بود و ناک برآید و مزه دهن بحسب مزه خلط میگردد و احیانا خلط مذکور
درقی بیرون آید علاج تنقیه معده نمایند بانچه مناسب بدان بود و اگر دموی باشد فصد قیفال و مطفیات
خون و اگر صفراوی باشد تبریدات آن و مضمضه شیره و برو لعاب اسبغول و ایضا سنج مرجان با شیره برو
طباشیر بهسلوچن ۶ ماشه کبیه سفید ۶ ماشه مرجان سوخته ۲ ماشه و ذروری بر زبان بپاشند فایده دارد
قلاع و آن قرحه است که در پوست دهان و زبان ظاهر شود یا بشیار وسعت بهمچنگه تمام دهن را در
گیرد و باشد که تا طبقه داخلی مجاور شود مری و معده فرود آید اگر بسبب دم باشد علامت آن حمرت
موضع و حرارت آن و غشا بنکه در دهن موضوع است بر آمده نماید علاج فصد قیفال نمایند و تبرید قامع
صفرا دهند چنانچه تمرهندی با شربت نیلوفر و با شیره کشنیز خشک ۲ ماشه شیره مغز تخم کدو ۹ ماشه شیره تخم
کاهو ۹ ماشه شربت نیلوفر و یا افشوره تمرهندی با شربت نیلوفر فایده بعد از فصد گرفتن حکم دم حکم
صفرا است لیکن تبرید جامع صفرا قلیل شده مضمضه لعاب اسبغول با شیر بر همراه طباشیر بهسلوچن سنج مرجان
دهان گلاب و شکر که چنانچه شیره پوست خشخاش و یا حب بنده تمرهندی و ماجال گنگ همراه لعاب اسبغول ایضا مفید است
ذرور زرور و سماق ماکهیه طباشیر بهسلوچن نفع عظیم دارد و غذا از اشیاء سرد و دال و خشکه و اگر بسبب
آن رطوبت مالحه بلغمیه باشد تنقیه بدن از آن نمایند کثرت لعاب و سیلان وی از دهن خواه در خواب
خواه در بیداری و سبب آن یا حرارت رطوبت است که در معده می باشد علامت وی آنست که در
خلای معده و شغلی غذا ازدیاد پذیرد و بواسطه انتشار حرارت و دهان رطوبت پس در خواب سیلان
لعاب بسیار باشد و بزاق بسیار آید و در شکم سیری عکس آن باشد علاج فصد باسلیق فرمایند و استعمال
اطریفل کنند مثل ... در ... و انار و گلاب تازه با قند ... نخورید که عجیب
الاثر است و اگر سبب آن رطوبت و برودت بود علامت آن علامات غلبه بلغم باشد مثل ضعف هضم

و غلظ لعاب و لزوجت آن و جمود صفت علاج جوارش مصطکی و جوارش کمونی معده را از آنکه تنقیه
معده نمی کرده باشند فایده می بخشد جوارش مصطکی سردی معده را نافع باشد و بلغم را دفع کند
صفت آن مصطکی سه مثقال بادیان [illegible] قند سفید سه مثقال گلاب بقوام آورده بر روی سنگ بریزند

در امراض اسنان و لثه بر حافظ صحت اسنان واجب است که از فساد طعام و شراب در معده
اجتناب نماید و چیزهای سخت نشکند و بادام از دندان نشکنند و مسواک از چوب بعلان و زیتون همیشه نموده
باشند و بعد از غذای گرم آب سرد ننوشند و سنون های مقوی اسنان اکثر در استعمال آرند نسخه سنون
مقوی اسنان من مجربات خان جنت مکان حکیم محمد خان سوپاری [illegible] ۵ ماشه [illegible] ۵ ماشه [illegible]
[illegible] ۵ ماشه [illegible] ۵ ماشه سفال چینی ۵ ماشه مازو [illegible] ۵ ماشه [illegible] نسخه
سنون ساخته بعد از خوردن و آشامیدن دندان خوب بمالند و هر قدر آب که از دهن برآید
دور کنند و اگر خواسته باشند برگ تنبول عقب آن بخورند وجع اسنان اگر از حرارت باشد علامت
آن وجع [illegible] سرخی [illegible] و ورم لثه و [illegible] بآب سرد [illegible] علاج فصد قیفال کنند و از گوشت
و شیرینی احتراز فرمایند و مضمضه ها باستعمال آرند صفت آن زر گلاب ۱۰ توله سرکه حلکرده توله [illegible]
مضمضه فرمایند ایضاً لعاب اسپغول توله در آب برآورده مضمضه نمایند ایضاً پوست درخت [illegible] ۳ توله
کوکنار ۳ توله در آب یک آثار جوشانیده چون ثلث بماند لعاب اسپغول داخل کرده مضمضه کنند
و یا فقط مضمضه پوست درخت [illegible] در آب یک آثار جوشانیده [illegible] که حلکرده مضمضه فرمایند
و مضمضه [illegible] مفید است صفت آن عنب الثعلب کوکنار کزمازج [illegible] ادویه مساوی الوزن
در آب جوشانیده مضمضه کنند من مجربات حاذق الزمان حکیم محمد زمان خان [illegible] کوکنار توله
عدس [illegible] خشک [illegible] گلنار فارسی [illegible] کزمازج [illegible] بذر البنج ۴ ماشه مازو [illegible] جوشانیده
صاف نموده آب عنب الثعلب سبز ۲ توله لعاب اسپغول [illegible] مضمضه نمایند بعد آن طباشیر
[illegible] سماق [illegible] زرورد [illegible] کتیره [illegible] سفید [illegible] گشنیز خشک [illegible] کوفته بیخته
بر لثه بپاشند و اگر سبب برودت بود علامت آن عدم [illegible] و وجع [illegible]
گرم و عدم ورم لثه و لذع در آب سرد علاج فوفل [illegible] زنجبیل [illegible] فلفل سیاه [illegible] کوفته بیخته
سنون سازند و [illegible] زنجبیل [illegible] کتیره سفید [illegible] مساوی الوزن کوفته بیخته سنون نمایند و ایضاً
مضمضه مفید است عاقرقرحا [illegible] خشک [illegible] فلفل سیاه ۴ ماشه فوفل ۴ ماشه پوست
بیخ کنار [illegible] ۵ ماشه [illegible] در آب [illegible] جوشانند ثلث که ماند [illegible] مضمضه کنند ایضاً نسخه

اگر خفیف نشد نسخه از معمول والد مرحوم نیز در این مرض مفید است صفت زیره سعد کرمانی اوقیه پودینه خشک
اوقیه عاقرقرحا اوقیه بذر البنج اوقیه در آب ماش بجوشانند حصه سوم که ماند شیر گرم مضمضه نمایند
الف خولنجان خشک یک ماشه عاقرقرحا دو ماشه صعتر یک ماشه در سرکه جوشانیده مضمضه فرمایند و
سنون عاقرقرحا اسبه نوره ارمنی البته زنجبیل البته شیطرج مثل فلفل کرد بیته کوفته بیخته
سنون سازند الف پوست بیول اوقیه پوست کنار بحرانی اوقیه عنب الثعلب اوقیه بذر البنج اوقیه عا
قرقرحا اوقیه زیره سعد نیم اوقیه پودینه نیم اوقیه جوشانیده مضمضه نمایند الف کشنیز خشک اوقیه پوست کنار اوقیه
عنب الثعلب اوقیه بذر البنج اوقیه عاقرقرحا اوقیه جوشانیده صاف کرده مضمضه نمایند از حکیم عسکر خان
سلمه پوست کنار توله بذر البنج اوقیه برگ حنظل سعند توله جوشانیده مضمضه فرمایند خرس که عارض زبان میشود
از خوردن ریشه شاهی تلخ علاج شکر جاوید دهن فلفل سیاه بمکند با لبن و با عاقرقرحا مالیدن نفع بخشد
تحریک اللسان اگر بسبب نزله بارده و ضعف اعصاب بود تنقیه بلغم نمایند و مضمضه عاقرقرحا و بذر البنج
و پوست کنار سعد کوفی زنجبیل بعد نمایند و سنون عاقرقرحا و مصطکی کندر مازو و هنا دو بالوزن نمایند و اگر
بسبب نزله حاره باشد و ورم لثه موجود بود فصد استعمال کنند و ادویه بارده دهند و سنون مازو و زرورد
و طباشیر و گلنار عذبه عاقرقرحا زنجبیل کوفته بیخته بمالند جایزه امراض اسنان اکثر مرکب می باشد بسبب
اینکه ماده از بالا پائین می آید مثل بلغم است لهذا اول ازحار ادویه حاره استعمالی نمایند و مضمضه
پوست کوکنار گلنار عذبه عنب الثعلب نمایند تسهیل مناب اسنان مضمضه شیر نمایند و اردیتها
با باشند امراض لثه مثل امراض اسنان است و علاج آن همان قسم است ۹ در امراض حلق باید
دانست که نزد جمهور اطبا حلق عبارت است از فضای که مابین مسلک غذا یعنی مری و مسلک
هوا یعنی حنجره مشترک است از آن جمله خناق است و آن مرضی است مانع نفوذ نفس طرف ریه و قلب
شود و بلع بدشواری باشد و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره بود پس اگر ورم دموی
باشد علامت حمرت وجه و لسان و التهاب حلق و حرارت و امتلاء عروق و حلاوت دهن و غور زبان
و نفس و انتفاخ اوداج و تنگی نفس بسیار و وجع بیش بیش یعنی بسیار کم بود علاج فصد قیفال زنند را
اخراج دم بقدر حاجت و مطبوخ خیارکه بنوشانند صفت آن عناب [illegible] دانه [illegible] ۷ دانه گل بنفشه ۵ ماشه
گاوزبان ۵ ماشه آلو بخارا ۹ دانه زرد آلو ۹ دانه سپستان ۵ دانه آلوچه ۵ دانه عنب الثعلب
یک ماشه برگ شاهتره ۵ ماشه در عرق عنب الثعلب بیم آثار بجوشانند تا ثلث که بمانند بدون
عناب مالیده صاف نموده شربت نیلوفر ۲ توله [illegible] حل کرده بنوشانند و اگر احتیاج مسهل شود در همین نسخه

فلوس خیارشنبر ۲ توله ترنجبین خراسانی ۵ توله مالیده گلقند افتابی ۲ توله سابیده روغن بادام ۷ ماشه
افزوده باستعمال آرند واگر بادی تپ باشد حسب اینده همین ادویه مذکوره دهند فایده بخشد در خناق
که بدون تپ باشد فصد در روز چهارم وبعد از چهارم نکنند واگر تپ مادی بود مسهل از چهارم
گرفتن فصد جایز نیست تنبیه اگر ضرور باشد تبرید برای رعایت تپ نمود حق تبرید تپ صفراوی و یاد بود که
که ان شاء الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و بیند وخناق دموی غرغره از جب رلت از ان غافل نشوند پوست
خشخاش ۱ توله عدس مقشر ۱ توله حضض مکی ۲ توله گلنار فارسی ۲ توله گزمازج ۱ توله عناب ۲۲ دانه
پوست درخت ام غیلان ۲ توله در اب یک ونیم اثار جوش دهند تا که بماند بعده عناب مالیده صاف
نموده لعاب اسبغول یک توله کرده شیر گرم کرده غرغره نمایند نسخه دیگر گزمازج ۵ ماشه ۵ ماشه پوست
کوکنار ۵ ماشه عنب الثعلب ۲ ماشه حضض مکی ۲ ماشه کشنیز خشک ۲ ماشه در اب سه پاو جوشانند
سوم حصه که بماند لعاب اسبغول ۶ ماشه اضافه کرده شیر گرم غرغره فرمایند نسخه دیگر پوست کوکنار ۱ توله
عناب ولایتی ۷ دانه عنب الثعلب ۱ توله کشنیز ۱ توله عدس مقشر ۱ توله در اب سه پاو جوشانند صاف کرده
لعاب اسبغول بر اورده ۱ توله غرغره فرمایند واگر سبب صفرا باشد علامت ان شدت وجع و قلت
ضیق نفس و تشنگی و غشی و التهاب عطش و خشکی و مرارت فم و بیخوابی بود علاج فصد قیفال فرمایند
و اخراج دم قلیل کنند واگر بعد از فصد اثر تپ باقی ماند تبرید دهند صفت آن لعاب اسبغول
۶ ماشه شیره تخم کدو ۷ ماشه شربت نیلوفر ۲ توله حل نموده بنوشند القصه بعد از ان عناب ولایتی
۷ دانه سپستان ۱۱ دانه جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاهو ۱ توله شربت نیلوفر ۲ توله التخنیه بنوشند
غذا در وقت اسفناج با شربت نیلوفر نسته کهیری رقیق واگر مسهل ضرور باشد روز چهارم دهند
نسخه آن مغز فلوس ۲ توله شیر خشت خراسانی ۵ توله در عرق عنب الثعلب مالیده صاف
کرده گلقند افتابی ۳ توله سابیده حلکرده روغن بادام ۷ ماشه داخل کرده تناول نمایند و بعد
از تنقیه غرغره که در خناق دموی ذکر شده بود باستعمال آرند این غرغره مفید است مغز فلوس
۲ توله در شیر حلکرده شیر گرم غرغره نمایند غذا اسفناج و شوربا مزوره عدس و در خناق دموی هم
همین غذا بدهند واگر ورم بلغمی بود علامت ان انتفاخ و ادراج بسیار کثرت لعاب و تهیج رو
و چشم و عدم حرارت و قلت وجع و ملوحت فم و ضیق النفس بیشتر علاج حقنه حاده کنند صفت
ان برگ شاهتره ۵ توله برگ چغندر ۵ عدد برگ سنا مکی ۲ توله خرنوب ۲ ماشه سکباج ۳ ماشه
قنطوریون ۱ ماشه دقیق ترید سفید ۶ ماشه تخم حنظل ۸ ماشه در اب سه اثار جوشانند

بجوشانند ثلث که ماند مالیده صاف نموده مغز فلوس ۱۲ توله حل کرده صاف کرده گلقند افتابی ۶ توله
سائیده و غاریقون ۳ ماشه مغز [illegible] تخم حنظل ۲ توله روغن بادام شیرین ۲ ماشه بوره ارمنی ۱ ماشه
داخل نموده دو حصه نمایند یک حصه بعمل ارند و حصه دوم بعد از چهار گهڑی استعمال نمایند و بعد ازین
حقنه دو احقنه اب گرم و نمک و بعد از تنقیه این غرغره مفید است برسیاوشان ۵ ماشه اصل السوس
۵ ماشه برگ گاوزبان [illegible] توله [illegible] خیارشنبر ۲ توله در عرق عنب الثعلب [illegible] بار مالیده صاف نموده
شیر گرم غرغره نمایند و یا در شیر گاو — یا ز فلوس خیارشنبر مالیده صاف نموده شیر گرم غرغره فرمایند غذا ثقیله
خشکه و اگر سبب سودا باشد علامت ان صلابت نبض و صلابت ورم و قلت [illegible] و کمودت
لون و قلت وجع و خصوصت دهن و غلبه [illegible] بود علاج نخست فصد قیفال و یا باسلیق کنند فایده
اگر ورم در هر دو طرف باشد فصد دست راست نمایند و در خناق دموی و صفراوی اکثر یمین رعایت
مرعی دارند اگر از فصد دست راست مرض دفع شد فهو المطلوب والا حقنه که در خناق بلغمی مذکور
است باضافه بادرنجبویه و اسطوخودوس کنند و منضجات سودا از قبیل بیخ کبر و مویز منقی و اسطوخو
دوس که بار با [illegible] بدهند و گاهی خناق دموی مرکب از بلغمی هم شود که علامت ان [illegible]
علاج مسهل دهند گل بنفشه ۵ ماشه برسیاوشان ۵ ماشه عنب الثعلب ۵ ماشه تخم کاسنی [illegible] مکوب
بیخ کاسنی ۵ ماشه اصل السوس مقشر ۲ ماشه عناب ۷ دانه برگ گاوزبان ۲ ماشه کشمش مویز منقی
۹ دانه سپستان ۹ دانه در عرق عنب الثعلب [illegible] بار بجوشانند ثلث که بماند صاف نموده مغز فلوس
۷ توله ترنجبین خراسانی [illegible] شیرخشت [illegible] حل کرده صاف نموده گلقند افتابی ۳ توله روغن بادام
۷ ماشه افزوده بنوشند غذا [illegible] فایده اگر ورم [illegible]
فایده دارد در امراض صدر و ریه و دلالت تنفس از الحلق استعمال است و ان حرکتی باشد
از صدر و ریه برای دفع کردن چیزی موذی و ان چند قسم است قسم الرئة که بعد از زکام بار [illegible] رسد
علاج [illegible] ملطفات دهند صمغ [illegible] گل زوفا [illegible] برگ گاوزبان [illegible] ماشه
[illegible] ۵ دانه انجیر سفید ولایتی ۷ دانه بادیان ۲ ماشه در عرق عنب الثعلب یک و نیم پاو بجوشانند
ثلث که ماند صاف نموده گلقند افتابی سائیده حل کرده بنوشند اگر در سرفه ابتدای اخلاط باشد
مسهل دهند باضافه برگ سنا مکی ۱۰ ماشه فلوس خیارشنبر ۷ توله غاریقون [illegible] اگر بعد از زکام
[illegible] باشد و از سبب دم بود نخست فصد باسلیق یا قیفال کنند بعد ازان عناب ۵ دانه سپستان ۵ دانه
[illegible] دانه [illegible] دانه در عرق عنب الثعلب [illegible] بجوشانند [illegible] بدون عناب مالیده

مالیده صاف کرده با لعاب بهدانه ۵ ماشه شیره تخم کاهو ۹ ماشه برآورده شربت نیلوفر ۲ توله حل کرده بنوشند
و قسم دیگر از سعال آنست که سبب صفرا بود و علامت آن عظیم تشنگی عطش و مرارت فم و عدم براق سبب رقت
ماده و بسا اوقات براق مراری آید و اگر ماده این قدر رقیق شود علاج شیره مغز تخم خرفه ۹ ماشه شیره
تخم کاهو ۹ ماشه لعاب اسبغول ۶ ماشه لعاب بهدانه ۵ ماشه در عرق عنب الثعلب ـــ ماء برآورده
شربت نیلوفر ۲ توله حل کرده بنوشند غذا آش جو و اگر تسهیل ضرور باشد تسهیل عنب خالص دهند که دیگر ادویه ازاله اعراض
خواهد آمد و قسم دیگر از سعال یابس است که ماده هیچ دفع نمی‌شود فقط سرفه می‌شود و آن بر دو قسم است یکی بارد
است و سبب آن آنست که بلغم رقیق نفوذ در ریه می‌کند علامت آن نزله بارد است علاج ملطفات است
در سعال که بعد از زکام بارد می‌شود مذکور است و قسم دوم از آن حار است و سبب آن آنست که شی رقیق
حاد حریف از راس طرف صدر می‌ریزد و در اجزای آن نفوذ می‌کند علامت آن سعال یابس بلا نفث دارد
باد آن در شب و بعد یوم دیگر آن در روز و این قسم بدترین اقسام است کما قال الشارح الاسباب هذا السعال
ردی یودی الی السل اذا طال لانه ان الریة عضو رخو سخیفة الجوهر و الحادة عند طول انصبابها
توجب فیها تاکلا و قروحا سیما اذا لم ینضج عنها بالنفث و تعفن فیها و تعقب و ازدادت حدة و لذعا
علاج آن دیاقوزا ۹ ماشه لعاب اسبغول ۶ ماشه شیره تخم کاهو ۹ ماشه در عرق عنب الثعلب ـــ ماء برآورده
شربت خشخاش ۶ ماشه حل نموده بنوشند غذا آش جو و سوپ سفاناج با شلغم و کشک که در روغن بادام داخل نموده
باشند و در بارد یابس کباب تیتر زاده شوربا و یا از خرگوشه دهند و الغفا ابن حب در سعال که از سبب
نزله باشد نفع فی بخشد صفت آن [illegible] صمغ عربی ۱ ماشه رب السوس ۱ ماشه خشخاش
سفید ۱ ماشه افیون مصری کوفته بیخته حبوب جوز دمثار رجا بندند نسخه دیگر من مجربات عمی حکیم محمد [illegible]
مرحوم که برای سرفه طفل نافع است اصل السوس تراشیده ۳ ماشه صمغ عربی ۱ ماشه کوفته بیخته یک جا شده
بدانه طفل بقدر روسرخ در دهان طفل نهاده شیر در آن بدوشند الغرمنه رب السوس ۲ ماشه اصل السوس
۲ ماشه صمغ عربی ۳ ماشه کتیرا ۲ ماشه نبات سفید صلایه نموده بقدر نیم سرخ در دهن طفل نموده شیر داده بدوشند
الغرمنه رب السوس ۱ ماشه تخم بهدانه ۱ ماشه صمغ عربی ۳ ماشه کتیرا ۱ ماشه کوفته بیخته بقدر نیم ماشه از آن
در دهن بگیرند و فرو برند [illegible] حکیم محمد علی الصاحب رب السوس ۱ ماشه تن کشته ۱ ماشه صمغ عربی
۱ ماشه خشخاش سفید ۱ ماشه افیون مصری ۱ ماشه بلعاب بهدانه حب سازند [illegible] رب
السوس ۹ ماشه [illegible] ۳ ماشه کتیرا ۳ ماشه [illegible] ۹ ماشه مغز بادام ۹ ماشه [illegible] ۳ ماشه صمغ عربی ۹ ماشه
نبات سفید ۵ ماشه [illegible] بلعاب [illegible] نافع ما دیدن مجربات حکیم محمد خان صاحب تخم خطمی

تخم خطمی ۳ ماشه نبات سفید ۳ درم کوفته مدوری بطول و بند الصاقیه حب کرده ته زبان گرفته مفید بود
صفت آن کتیرا ۹ درم صمغ عربی ۹ درم نشاسته ۹ درم رب السوس ۹ درم بودار چینی ۲ درم
اصل السوس ۲ درم زعفران ۳ مثقال افیون کافوری ۹ ماشه مجموع کرده سخته باب خمیر سازند
وحب کنند بقدر فلفلی در ساعت حرکت نموده بر شب وقت خواب یک عدد یا دو عدد فرو برند نافع باد
قسم دیگر از سعال که سبب قرحه ریه میشود و اینرا سل می نامند و قرحه ای از امراض مرکبه است برای
اینکه مادی تب دق میباشد و نزد شیخ مشهور است و تب دق لازم اوست و حدوث این قرحه
بعد ذات الریه یا ذات الجنب یا نفث الدم یا نزله یا سعال طویل می باشد علامات اینحال شارح
الاسباب حمی ماویه دائمه کحمی الدق فی جمیع علاماتها من اشتدادها عند تناول الغذاء و فی
اللیل و یکون الحرارت عند اول اللمس هاویه فاذا الیقت علیه ساعت ظهرت القوة و بعض
از علامات سل ظاهر شده است در سرفه ماده فرق میان بلغم و مده چنین میکنند که بر آتش بگذارند
اگر بوی چرم سوخته بیاید مده است و الا بلغم و یا در آب بگذارند اگر بعد یکساعت ته نشین
شد مده است و الا بلغم خابده دیگر از نوادرات است که یک رکب علامات یابند بلغم بود لیکن
اصحاع بر دو بمی شود مگر در مده علاج کثیر حرما معروف سرطان دهند مسلول را الغایت نافع باشد
صفت آن از قرابادین شفائی سرطان بحری سوخته ده درم طین [illegible] صمغ عربی تخم خشخاش سفید
خشخاش سیاه [illegible] تخم خربوزه از هر یک پنج درم گرفته کوفته بیخته با شربت انار شیرین و یا شربت خشخاش
نافع بود ترکیب طریق سوختن سرطان آنست که سرطان معروف را در کوزه بنهند و سر وی را بگلی که
از گل و خاکستر مخلوط بود محکم سازند و یک شبانه روز در تنور بنهند پس بیرون آرند آن سوخته را
که خاکستر شده باشد بکوبند و باریک بیزند و با دوبه مذکوره با شیره خرفه است در عرق گاوزبان
گاوزبان بر آورده کلعقه [illegible] حل نموده بنوشند شیخ میگوید که اکثر مردمان را از خرفه و گل قند
علاج نموده [illegible] ماده حیوان آدم و تا دوازده سالی از بچگان دوا علاج سل نموده [illegible] التعبیر
که درون سرطان بخشه باشند صفت آن بیارند سرطان را که [illegible] میگویند دسته پا را قطع کنند و شکمش
چاک نمایند و بآب و نمک بشویند و وقت جوشیدن در جای [illegible] بگذارند و در اسفناجی [illegible] کنند و اگر سرطان
ماهیه [illegible] باشد پاچه [illegible] که نمیره بر دریافت کنند و الا دارد [illegible] و خشک هم بد نیست و این معروف
هم بسیار مناسب است وقت شدت سرفه مدوری بلیسند صفت آن صمغ عربی ۷ ماشه کتیرا ۷ ماشه نشاسته
۷ ماشه [illegible] تخم خطمی ۷ ماشه تخم خبازی ۷ ماشه رب السوس ۷ ماشه تخم خشخاش ۷ ماشه

نبات الله نعوذ بادام مقشر ۶ ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و درین نسخه در تمام اقسام سعال مفید است
لیکن در بارد باد بادیان ۶ ماشه داخل نمایند و در حار بادیان موقوف بکنند. نفث الدم خونیکه از دهن
بیرون آید و آن چند قسم است یا از دماغ است علامت آن برآمدن خون است به تنحنح و دیگر علامات
رعاف چون سرخی وجه و تبارق پیش چشم و خفت سر از نفث و گرانی آن قبل آن ظاهر باشند و سوزش
دماغ نباشد. تنحنح حرکت کردن را گویند که بهر اخراج ما فی الحنجره نازل من الراس مخصوص است
و از مخرج حای حطی برآید علاج فصد قیفال بکنند و بعد آن غرغره نمایند صفت آن پوست کوکنار
۷ توله حصص مکی ۱ توله گلنار فارسی ۳ توله عدس مقشر ۲ توله در آب بجوشانند ثلث که بماند مالیده صاف
کرده لعاب اسبغول ۱ توله برآورده با لعاب بیدانه شیر گرم غرغره نمایند بعد بنوشند صفت آن شربت
تخم بجاسو الثمر لعاب اسبغول ۲ ماشه شیره کشنیز ۶ ماشه در عرق عنب الثعلب - ما بر آورده کشنیز
حب الآس حل کرده بنوشند غذا اشله و دال خشکه ماء الشعیر و یا از اجزای حلق است مثل حنجره و
قصبه ریه بود از سبب وقوع جراحت درین اعضا و سبب آن حرزه و یا صیاح شدید یا فی الشدید یا سعال
شدید بود علامت آن است که به تنحنح برآید و ذر مقدار قلیل بود و تقدم رعاف نشده باشد و سوزش
دماغ هم نبود ماییده تنحنح صوتی است که از مخرج حای حطی برآید و این حرکت بهر اخراج ما فی اقصای حلق
مخصوص است علاج بحسب فصد اکحل نمایند و باقی بی تفاوت مثل سابق علاج است از غرغره و شربت و غذا
و یا دم از ریه است علامت آن است که با سرفه برآید و مقدار اندک باشد و رسته جای جراحت
درد بود و عند الاستلقای کرفه و درد افزون شود و مشابه بخون لسته باشد و اکثر سیاه بود علاج
بحسب فصد باسلیق کنند و قرص نفث الدم درین لکاه وارند صفت آن دم الاخوین ۱ ماشه
صمغ عربی ۱ ماشه کتیرا ۱ ماشه تخم خشخاش ۱ ماشه اقاقیا ۱ ماشه گل ارمنی ۱ ماشه طباشیر ۱ ماشه کلوخ ۱ ماشه
کهربا ۱ ماشه گشنه ۱ ماشه عصاره لحیة التیس ۱ ماشه یعنی برگ سرخس گلنار فارسی ۱ ماشه از عصاره
خرفه خمیر کرده با ماء لسان الحمل قرص سازند و شربت بدید ... و غرغره موقوف کنند و جراحت ریه
سبب نحو صبیمش قلیل الخطر است و زود به می شود سبب آنکه عضو ساکن است حرکت
ندارد و یا از ریه اخراج دم شود بسبب انشقاق و انخراق عروق آن از اسباب داخلی یا خارجی
علامت آنست که سعال بیاید بدون تنحنح و تنحنح و لون احمر ناصع بود و در زر ربد باشد و در
ریه وجع شود اذ لا حس لها کما قال ما تق الالباب لا یکون هناک وجع فما کان من الصدا
عها فانه یخرج دفعة و ما کان من تأکل العروق فانه یخرج قلیلا قلیلا ثم یزداد علاج فصد باسلیق.

فصد باسلیق کنند و قرص نفث الدم در دهن نگه دارند و این قسم بد ترین اقسام است کما قال شارح
الاسباب و قلما ینجو و یخلص منه العلیل فانه ینفع فی الاخر الا اکثر فی السل لان الریة لتخلخلها و سخافتها
فتقها و دوام حرکتها تقبل زیادة الجراحة و اتساعها و کثرة رطوبتها و کثرت الاسباب لمانعة لها
عن الاندمال بتفتح و تقیح الجراحة قرحة و در این قسم القابض بد و بند و غرغره موقوف نمایند و فسخ
آنست که از اجزاء خم مثل لثه و غیر آن برآید و آنرا عموما نگویند بلکه در دهان و بزاق می باشد علاج
آنست که بترق و نقل برآید علاج فصد قیفال و مضمضه با قوابض صفت آن گلنار فارسی ۲ تولد گل ارمنی
تولد فوفل ۲ تولد حصض ۱ تولد مکی در عرق عنب الثعلب ۰ بار بجوشانند ثلث که بماند صاف نموده
مضمضه نمایند و قول شارح الاسباب الیام مدنظر دارند کما قال و ان کان هناک ترحته ظرته الیبنق
علیها کندر ۲ ماشه و دم الاخوین ۱ ماشه حتی یجفف و ینقطع عنها سیلان الدم شبیه باید دانست
که اکثر معتادات این مرض فصد صافن بیکر بزد فتکه با نفث الدم طمث ما هم بند شود یا کمتر بود از
عادت طبع و در اقسام سابق که فصد ما نوشته شد مثل قیفال و اکحل و باسلیق و اکثر علی هذا در حکم صافن
است ضیق النفس و دوی آنست که در آن آسوده دم کشیدن نشود مگر شتاب و تواتر و آن اقسام
است یا از نزله بارده است علامت آن خرخر سینه و سعال و بلغم نفث بر آمدن و ضیق النفس
و لیب حوضها دفت حرکت و اگر نفس سعال با و بیاشد منجر باستسقای شود علاج تلطیف خلط
با شیا دما لطفه ححلله کنند صفت آن کل زوفا ۵ ماشه ایرسا ۱ ماشه مویز منقی ۱۰ دانه اصل السوس
۷ ماشه مغز سوس گندم ۲ ماشه بادیان ۷ ماشه بیخ بادیان ۶ ماشه انجیر سفید و لاینه ۵ دانه در
عرق عنب الثعلب ۰ بار جوشانیده صاف نموده شربت زوفا ۲ تولد داخل نموده بنوشند و گاه احتیاج
مسهل هم می شود مسهل بلغم دهند نیز غاریقون و سنا عذا قلیه کباب مرغ بتینه در دهان منضج اول فی
نمایند و بعد از مسهل دهند صفت آن تخم ترب ۲ ماشه تخم خربوزه ۲ تولد تخم شبت ۱ تولد در اسکنجبین ساییده
ثلث که بماند مالیده صاف نموده نمک لاهوری داخل کرده بنوشند و بعد از یک گهری قی کنند الله نسخه
دیگر من مجربات والد مرحوم اصل السوس ۷ ماشه برگ گاوزبان ۷ ماشه شیر روباه خشک ۲ ماشه عنب
الثعلب ۷ ماشه سبوس گندم ۱ تولد مویز منقی ۶ دانه در آب مدری بجوشانند حل کرده و بادر خوش داخل
کرده بنوشند غذا قلیه نان خمیری جوجه مرغ و یا از کثرت خاء عضله تنفس است علامت آن تنفس بکلانت
بعد تنفس بضعف و انقصاب تنفس و لین نبض علاج آن مثل علاج فالج بارده است و یا از امتلا
الخره حاره از جنب سوی ریه است علامت آن احساس بخار در عظم نبض و شدت عطش علاج فصد

فصد باسلیق نمایند و تسکین حرارت قلب بلعابات بارده فرمایند صفت ان لعاب بیدانه یک ماشه
لعاب اسپغول یک ماشه در عرق گاوزبان ده تولچه برآورده شربت نیلوفر چهار تولچه داخل کرده بنوشند و ماشیره
مغز تخم کدو یک ماشه و بنوشند بانه اگر ضرر بود اضافه نمایند غذا ماء الشعیر و ذات الریه ورم گرم باشد
که در ریه حادث شود پس اگر از ماده دم باشد علامت ان حمی مطبقه و سعال و ضیق النفس
شدید و وجع شدید در مقدم صدر و حمرت وجه و جبین و ورم اجفان و عطش و صفاف
زبان و تحجر و اشتیاق طرف استنشاق بهوای بارد و نبض عظیم موجی بود چنانکه قال شارح
الاسباب و علامته النبض الموجی و هو نبض مختلف فی العظم و الصغر و الشهوق و العرض و
الضیق و التاخر و السرعة و البطوء یعنی لیس له عرض ما کانه امواج متتابعة علی ترتیب متسق ای ا
منتظمة علاج فصد باسلیق نمایند و تلیین طبیعت بمطبوخ لین کنند صفت ان عناب ولایتی ۷
سپستان ۵ گل نیلوفر ۴ ماشه تخم خطمی ۴ ماشه گل بنفشه ۴ ماشه جوشانیده صاف نموده گلقند
افتابی ۳ تولچه ساییده شربت نیلوفر ۲ تولچه حل کرده بنوشند بارده علاج ذات الریه دموی مثل
منضجات و مسهل ذات الجنب دموی است لیکن تفاوت انست الله تعالی ذکر می‌شود غذا ماء الشعیر و گاه
حادث می‌شود در ریه ورم رخو از ماده بلغم ساذج علامت ان شدت ضیق نفس و حرارت خفیف
و تقدم زکام بارده و کثرت ارتدین و احساس وجع خفیف در میان شانه و سرفه و عدم حمرت
وجه علاج منضج و مسهل بلغم دهند و ذات الریه اطفال که با سینه شیر در دینه است علاج مسهل بلغم دهند برای طفل یک
صفت ان بادیان ۴ ماشه بیخ بادیان ۴ ماشه برگ گاوزبان ۴ ماشه اصل السوس ۴ ماشه مغز تخم خیار
۲ گل زوفا ۴ ماشه پرسیاوشان ۴ ماشه انجیر زرد ۲ گل بنفشه ۴ ماشه برگ سنامکی ۴ ماشه عود الصلیب
۴ ماشه ترنجبین ۴ ماشه مویز منقی ۶ ماشه جوشانیده صاف کرده گلقند افتابی ۶ ماشه روغن بادام
۲ ماشه داخل کرده بدهند و ذات الجنب ورمی باشد در غشاء مستبطن یا در حجابی که حاجز است میان
قلب و معده حادث شود و ان را ذات الجنب خالص نامند و در طرف ایمن باشد و در طرف
ایسر نیز واقع شود و این نهایت بد باشد و علامت ان در رباعی که بالعرض صاحب طب یوسفی
الت نشسته شده

هیچ باشد نشان ذات الجنب   پس بگویم نشانش بیداری   سرفه
وطپ خلیدن پهلو   نفس تنگ و نبض منشاری

و نوعی از ان را که شوصه گویند و ان
ورم عضلات خلف است و عضلات ان زیر حجاب حاجز واقع شده و اعراض و وجع او را شد
بود و صاحب این مرض حرکت نمی‌تواند کرد و هیچ وضعی از اشکال جوارح نمی‌تواند نمود و ذات

ذات الصدر ورم غشائی که بطن صدر است و از جانب بطن باشد علامت آن تب
دائم و شدت عطش و قلق و اضطراب بود و مریض از فم معده تا ترقوه حنجره وجع ناخس احساس
کند و نظر بالا و زیر نتواند کرد و به پشت و پهلو نتواند خفت ذات العرض آن ورم غشائی
است که بطن صدر است و از جانب شراسیف حادث شود علامت آن است که مریض وجع بین
الکتفین احساس نماید و به پشت نتواند خفت علاج این هر دو مرض مثل علاج ذات الجنب است
مگر بعض قدر تفاوت است که ضماد در ذات الصدر بر صدر زند و در ذات العرض ما بین الکتفین می
نمایند و علاج شوصه موافق علاج ذات الجنب است ذکر در شوصه فصد نمیکنند و ضماد نیز باستعمال
نمی آرند کی قال شارح الاسباب زیرا که فصد الاحمذت لعلته وصول اثرها الیه بسبب حیلولته الجلد و العضلات
الحلل و حقنه زیرا که در این مرض نمیکنند و مدر ادویه این نیز بد و مانند و فضول اتون ماشه و سفایح به تولد
داخل نشود باید و باقی علاج آن مثل علاج ذات الجنب است و سبب فاعل ورم ذات الجنب یا دم
است علامت آن تب و حمرت و جرد و عظم نبض و شدت ضیق نفس و حمرت بول بود علاج نبض
از چهارم اگر امتلاء دم بسیار باشد نخست فصد صافن جانب موافق بگیرند پس اگر امتلاء باز باقی باشند
فصد باسلیق جانب مخالف گیرند و اگر باز امتلا باشد فصد باسلیق جانب موافق و اگر امتلای دم بسیار نبود
فصد جانب [illegible] نبض از چهارم بگیرند و بعد از چهارم فصد جانب موافق بگیرند اگر قوت بسیار باشد خون در
هر سه فصد مکسید نیم پاو بگیرند و الا موافق احاله باید گرفت و مطبوخ ادویه نیز باید داد صفت آن عناب دانه
عنب الثعلب ماشه سپستان دانه برگ گاوزبان ماشه تخم خطمی ماشه تخم خیاری ماشه در عرق
عنب الثعلب باز جوش بدهند و بدون عناب مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل کرده خاکشی ماشه
لعاب بهدانه ماشه افزوده در استعمال آرند و در روز پنجم مسهل دهند و در مطبوخ مذکور ملوس خیارشنبر
[illegible] خشت ترنجبین روغن بادام ماشه اضافه نمایند غذا آش جو با شربت نیلوفر و اگر سبب
صفرا بود علامت آن اشد تب شدت بخس و شدت وجع و حرقت و حدت تب صفرت لعث و سرعت
و تواتر نبض و هذیان و مرارت فم باشد علاج نبض از رابع فصد باسلیق از جانب موافق گیرند و در
مطبوخ [illegible] الاضافه نمایند مسهل [illegible] و غذا [illegible] و صفرا [illegible] سودا
و بلغم [illegible] ورم [illegible] و اگر سبب آن دم سوداوی محترق بود علامت آن شدت بخس
و خشونت و سواد لسان و اختلاط عقل و هذیان [illegible] و اسواد لون و [illegible] بود علاج
نبض از چهارم فصد باسلیق [illegible] مخالف بگیرند [illegible] مطبوخ [illegible] صفت آن برگ گاوزبان

۷ ماشه سپستان ۹ مویز منقی ۱۱ عنب الثعلب ۳ ماشه اصل السوس ۲ ماشه عناب و ... ۵ درم
اسطوخودوس ۹ ماشه در عرق عنب الثعلب ... جوشانیده مثلث کرده مالیده صاف نموده
شربت گاوزبان ۲ لعاب بهدانه ۵ ماشه خاکسی ۷ ماشه پاشیده بنوشند روز پنجم مسهل دهند در همین
مطبوخ افتیمون ۶ ماشه در خرقه بسته در جوش آخر داخل نمایند و ملوس خیارشنبر ترنجبین خراسانی
مالیده صاف نموده روغن بادام اضافه نموده بنوشند غذا آب نخود بابونه شربت گاوزبان مانند با
روغن بادام و اگر سبب آن دم بلغم بود علامت وجع ثقل و خفت حمی و بیاض نفث باشد کی حمرت
و بیاض و غلظ قاروره و بطوء نبض و قلت عطش بود و آن اسلم الانواع لقلة الحرارة المادة و صولها
مع سرعة نضجها بخلاف السوداء و کثرتها فان الغلظة ... و خشونتها و عصیانها عن النضج فی مدت
بقی القوة فیها قوینه علاج تحت عضد ... و ذات الجنب سوداوی دهند و اسطوخودوس و افتیمون
داخل نسخه نمایند و در ذات الجنب ... این ضماد نمایند بعد از تنقیه گل خطمی عنب الثعلب
گل بنفشه بجوشانند و ... روغن گل داخل کرده استعمال آرند ضماد دیگر اکلیل الملک
مرزنجوش عنب الثعلب گل خطمی گل بابونه جوشانیده روغن بابونه یا روغن گل داخل کرده ضماد نمایند
هر دو نسخه ها از معمول حکیم عمی محمد خان طلب شد ۹ در امراض قلب و آن اشرف اعضا است
و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و محل دل میان صدر است مایل بطرف چپ و او را دو بطن
است بطن ایمن محاذی کبد است و آن مملو است از خون کثیر و روح قلیل و بطن ایسر فراخ تر است
و در بطن ایسر روح بسیار است و خون اندک و بعد از آنکه دل عضو رئیس است و منبع حرارت غریزی است
و معدن روح حیوانی حکیم مطلق از وسط سینه که استوار ترین مواضع بدن انسان است وضع فرموده
و از قلب روح حیوانی بجمیع اعضا میرسد و امراض آن بیشمار است آنچه در تجربه و عمل آمده می نگارد
خفقان حرکت اختلاجی بود که بسبب دفع مودی عارض قلب شود و اگر آن مودی بسبب غلبه
دم بود علامات ظاهر بود مثل عظم نبض بعضی تخلخل و سرعت و تواتر آن و شدت حرارت ملمس
جلد و عطش و استراحت از هوای بارد و سرخی لون و سرخی قاروره علاج فصد باسلیق یا جانب
نمایند و ادویه و اشربه مطفی چون دهند و اگر علامات غلبه صفرا باشد مثل حرارت تن و زردی لون
و شدت عطش و نارنجیت قاروره ادویه مبرده و مفرحات بارده استعمال آرند صفت آن ... بیمار
از ادات ... با ورق نقره تناول کرده بر آن عرق گاوزبان ... عرق عنب الثعلب ... شیره
تخم خشخاش سفید ... شربت نیلوفر ... اضافه کرده بنوشند ...

مرحوم مغفور حکیم علی صبق خان صفت آن برگ گاوزبان ۷ ماشه صندل سرخ ۵ ماشه زرداوه صندل سفید ۵ ماشه
آمله مقشره ۵ ماشه گشنیز خشک ۵ ماشه طباشیر سفید خوش ۳ ماشه همه کوفته نموده در عرق گاوزبان ۷ تولچه عرق عنب
الثعلب ۷ تولچه عرق نیلوفر ۵ تولچه شب بخیسانند صبح مالیده صاف نموده شربت انار شیرین ۲ تولچه حل کرده تخم خرفه
۵ ماشه پاشیده بنوشند از مجربات عمی حکمت صبق خان که بارها از زبان مبارک ایشان شنیده که بسیار مفید
و نافع است و خود هم بسیار مردمان را داده و نفع یافته صفت آن آمله خشک ۵ ماشه گشنیز خشک ۵ ماشه
صندل سرخ ۵ ماشه برگ گاوزبان ۵ ماشه در آب خیسانیده مکدر بزند بالای سقف صبح بهاب سفید یا شربت
نیلوفر داخل کرده بنوشند ایضا از معمول عمی محمد خان مرحوم ورق نقره ۱ عدد ورق طلا ۱ عدد مروارید [illegible] آمله ۱ عدد
کلان شسته مخلوط کرده بتناول بنمایند عقب آن تخم بالنگو ۳ ماشه گلاب ۳ تولچه عرق گاوزبان ۴ تولچه
عرق بیدمشک ۴ تولچه بنوشند الغرض برای خفقان و ضعف دل و ضعف باه صفت آن ابریشم مقرض
ورق نقره بهمن سفید سوده شربت فواکه شیرین سرشته بتناول بنمایند عقب آن عرق گاوزبان ۴ تولچه عرق
بیدمشک ۴ تولچه گلاب ۴ تولچه عرق نیلوفر ۴ تولچه گرد کرده بنوشند خفقان ترکیب معده [illegible] حادث شود علامت
آن است که پیش از حدوث آن غثیان شود و بعد از قی کم شود و باز پیدا شود پس اگر در معده صفرا باشد علامت
آن بود که عطش بسیار باشد علامت آن بود که [illegible] خفقان بیابند و دهن خشک بود و اشتها کم و مزه
دهن تلخ و بعض اوقات صفرا قی شود و علاج آن نخست صفرا کشند به سکنجبین سرکه صفت آن سکنجبین
۲ تولچه سرکه در آب گرم داخل کرده بنوشند و بعد از یک ساعت قی بخوبی کنند تا خاطر جمع شود که معده از صفرا پاک
شده الوقت حبوب فرمایند و بعد آن در گلاب [illegible] اول حبیره صندل ۶ ماشه شربت سیب ۴ تولچه شربت
صندل ۲ تولچه داخل کرده بنوشند فردا فردا [illegible] غذا انار الشعیر ماء رب انار بن یا شربت انار بن و دیگر در
معده بلغم علامت او قلت عطش و لعابات دهن و بعض اوقات بلغم قی شدن و بعد از قی شدن بلغم در خفقان
[illegible] شدن علاج از قی نخست اخراج بلغم فرمایند باین قسم که [illegible] فجل در آب بجوشانند و [illegible]
[illegible] داخل کرده بنوشند و بعد از یک گهری قی کنند و بعد پاک شدن معده حکیم قند اقبانی ۳ تولچه زیره کرمانی
۳ ماشه بادیان ۵ ماشه در عرق گاوزبان ۹ تولچه سائیده بنوشند و اگر از این تدبیر خفقان رفع شود پس
مسهل بلغم دهانند و قس علی هذا در خفقان صفراوی مسهل صفرا دهند غذا نخود آب چوچه جلوان و اگر در
معده سودا بود خفقان سوداوی گویند علامت سرش و زحمت دهن و صلابت نبض و خیالات سودا و
علاج حقنه بالمطبوخ و ماء الجبن زیت مانده از سودا از احتراق دم و صفرا بود ماء الجبن سرکه و سکنجبین
و اگر ماء الجبن [illegible] غذا [illegible] از احتراق دم و صفرا بود [illegible] با حدوث خفقان

سبب ضعف قلب شود علامت آن است که باید که حرکت بدنی از قبیل جماع و دویدن و تقدم افتین
و باید که حرکات نفسانی از قبیل غم و هم و فرح و غضب حادث شود و از سکون و سرور رفع شود علاج یاقوت تنها
و خمیره مروارید و دواء المسک بارد یا معتدل یا حار بحسب مزاج و خمیره گاوزبان ۶ ماشه عنبری ترد اگر زیاد
و حاجت گیرند عرق گاوزبان ۷ توله گلاب ۵ توله بدهند غذا ابلا گوشت و حلوا آن جوجه مرغ ضعف
نسخه دواء المسک بارد تالیف جد مرحوم رازی ابن قسم ضعفان دیر ضعفان حار معتدل است
طباشیر ۳ ماشه گلسرخ ۳ ماشه کهربا ۳ ماشه ابریشم خام ۳ ماشه مروارید ۱ ماشه نشاسته ۲ ماشه
خرفه ۲ ماشه مشک ۱ رتی کافور ۱ رتی شربت خواکه ۳ توله شربت نبات ۸ توله حسب الحکم رسم است
معجون سازند نسخه یاقوتی سرخ تالیف جد مرحوم مروارید ناسفته ۶ ماشه بسد مرجان ۳ ماشه کهربا شمعی
۱۳ ماشه صندل سفید ۳ توله صندل سرخ ۳ توله برگ گاوزبان ۳ توله برگ فرنجمشک ۵ ماشه درونج عقربی
۱۲ ماشه ساذج هندی ۱۲ ماشه افسنتین ولایتی ۵ ماشه ورق گل سرخ ۵ ماشه زرنباد ۱۰ ماشه طباشیر
بهمن سرخ ۹ ماشه تخم فرنجمشک ۳ ماشه ولایتی تخم بادرنجبویه ۶ ماشه زعفران ۱۲ ماشه خوشبو
کردی عنبر اشهب ۱۲ ماشه مشک خالص ۱ رتی گل سفید ۶ ماشه عود قماری ۶ ماشه ابریشم مقرض ۵ ماشه
حجر یشب سفید ۵ ماشه گل ارمنی ۲ ماشه زهر مهره خطائی ۳ ماشه دانه سفید انار شربت خواکه
انار مرتب ورق نقره الله بطریق معهود معجون سازند غشی حالتی بود که مجموع حواس معطل گردد
علامات آن برودت اطراف و نفس ضعیف و نبض صغیر و ضعیف و صفرت لون بود علاج در حالت غشی
آب سرد و گلاب بر روی بزنند تمام زنند و بوهای خوش و بالخوره گلاب آنست پاشیده بو بایند و اطراف
دست و پا بربندد و سخت بمالند و تحریک کنند چون افاقه حاصل شود شربت گاوزبان ۲ توله گلاب
۱۰ بدهند و از سبب صحیح مانند تشخیص کنند ورا مراض تدبیر باید دانست که هنگام
بلوغ در پستان منعقد پدید آید در مردان و زنان پس از مردان سبب حرارت که در مزاج ایشان
غالب است تحلیل شود و از زنان سبب برودت مزاج و کثرت ماده ظلمت او زیرو پستن میکند
تا بابت رزق اصابع مانند و مسکن حرارت سبب ازدواج و پوشیده نماند که شیر و منی و خون هرچند
بصورت مخالفت دارند اما اسباب تولد هر سه یکسان است زیرا که فی الحقیقت شیر و منی خون است
زیرا که مستحیل بدین صورت گردد و در مزاج شیر اطبا را اختلاف است بعضی بر آنند که گرم
و تر است مثل خون و بعضی گویند سرد و تر است و بعضی معتدل دانند و بنت لبن سبب آن چند قسم
است باعتبار مزاج دم که ماده لبن است منعقد است و یا سبب غلبه اخلاط ثلاثه بر دم است پس لبن

پس بعض گویند که بعد از دم محمود میشود و البته نخواهد شد و همین قسم دیگر هم اسباب بسیار است پس در علاج
اهتمام بحد باید بعمل آرند و آب زرشک شیره تخم خرفه به نقره در برگ کاهو و ریحان برآورده بمریض دهند غذا اسپغول
دم عنق و با قلیه خرفه و بعد از فراغ از طعام زیره کرمانی ۳ ماشه دهند و ورم اندرونی اگر بسبب حرارت
بود علامت آنست که موضع سرخ باشد پس اگر با غلظ طعم نبض باشد و امتلای خون ظاهر شود فصد باسلیق
از جانب مخالف بگیرند و اگر احتباس طمث هم بادی باشد فصد صافن موافق از پا بگیرند بعد از آن خرقه تر کرده
سرکه بر آن گذارند اگر از بعض تحلیل میشود و اگر علامت پخته شدن ظاهر شود ادویه منضجه ضماد کنند صفت
آن تخم کتان ۵ ماشه تخم خطمی ۵ ماشه تخم خبازی ۵ ماشه تخم کتان ۵ ماشه مغز تخم تنبول ۵ ماشه کوفته بیخته
در شیر گاو تازه مخلوط نموده بطریق مرهم پخته ضماد فرمایند بعد از انفجار مرهم سفیداب که در آن مردار سنگ
هم داخل باشد ضماد نمایند صفت آن ارزیر توله موم سفید توله مردار سنگ موم زرد در روغن گل انداخته
بر آتش آب کنند و سفیداب و مردار سنگ در آن داخل نموده از چوب چون حل نمایند و بیزند تا مرهم
شود و بر تنبدی ضماد نمایند غذا از قلیه و نان بود و هم نخورد که ممنوع است فایده اگر در بیمار هر دو رگ
برابر باشند فصد باسلیق از دست راست گیرند و اگر یک طرف زیاده و یک طرف کم بود جانب زیاده
را رگ و رسته فصد جانب مخالف بگیرند || در امراض معده باید دانست که معده دو طبقه دارد
داخل او عصبانی جهت حس و خارج آن لحمانی جهت مدد هضم و بکون بکثرت حرارت و ارزم معده
بتدریج فراخ شود و نهایت آن که نزدیک ناف است و بر شکل کدوی باشد و غذا اول در او مستحیل
بکیلوس شود و امراض آن بر چند قسم است وجع معده اگر درد در قعر معده و نواحی معده
طرف اسفل باشد از وجع معده باشد و اگر وجع در فم معده یعنی طرف اعلای آن بود وجع
فؤاد گویند علاج هر دو قسم یک است لهذا شروع در بیان علاج وجع معده نموده شد و وجع
آن اقسام است اگر بسبب ریاح بود علامت آن تمدد نشر النفخ و قراقر و جشاء و خشای ترش
و اشتعال وجع و ... وجع بعد از هضم طعام در فم معده در جانب اسفل بالای محال علاج حکما
باید ... باشه بعمل آرند مثل ... و ... و بر طلا در باطن فرمایند تا که بسبب حرارت تحلیل
ریاح شود و جوارش کاسر ریاح باستعمال آرند مثل معجون کمونی ۵ ماشه شبها بخورند و با شیره زیره
کرمانی ۷ ماشه در عرق بادیان . انیسون کشنیده بنوشند و ... زیره کرمانی ۷ ماشه ... در ...
و اگر بسبب صفرا است علامت آن مرارت فم و غثیان دایم و خروج صفرا از قی یا همراه براز و یا
همراه بول و خشکی حلق بعد از طعام و زیادتی عطش علاج تحت صفراوی کنند بعده ... از

سکنجبین ماء گرم پس اگر وجع زایل شد فبها و الا مسهل صفرا بدهند صفت آن فلوس خیار شنبر
۶ تولہ ترنجبین ۴ تولہ مغز شیرخشت ۴ تولہ در عرق عنب الثعلب ۸ بار مالیده صاف نموده گلقند افتابی
۳ تولہ ساییده حل کرده روغن بادام ۶ افزوده بنوشند و اگر سبب بلغم بود و علامت قلت شهوت
و حرارت طرف اغذیه حریفه و غثیان و عدم عطش یا عطش کاذب و تعاقب درد و کثرت
بزاق و ثقل بدن بود علاج از آب گرم و سکنجبین و سلاقه حلبه با تخم شبت قی کنند تا معده
حوف پاک شود اگر وجع دور شد فبها و الا مسهل بلغم بدهند صفت آن برگ سنا مکی
۷ تولہ تربد سفید ۶ ماشه زنجبیل ۱۰ ماشه اسقالیح ۶ ماشه [illegible] ۶ ماشه پوست بیخ کبر
۶ ماشه مویز منقی ۵ دانه در عرق بادیان بجوشانند تا ثلث که بماند مالیده صاف نموده مغز فلوس
خیار شنبر [illegible] اول مالیده صاف نموده گلقند افتابی ۳ تولہ ساییده حل کرده روغن بادام ۶
داخل کرده بنوشند و بعد از تنقیه جوارش جالینوس ۷ ماشه جوارش مصطگی ۶ ماشه کمونی از
قرابادین شفایی مذکور است بعد دور شد وجع بسیار نافع است صفت جوارش جالینوس
سنبل قاقله کبار دارچینی خولنجان قرنفل بعد زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل مصطگی بحری عود راسن
اسارون تخم [illegible] قصب الذریره زعفران از هر یک دو درم مصطگی [illegible] درم قند سفید بوزن تمام
ادویه کوفته بیخته با دو چند عسل [illegible] کنند و بقوام آرند و در وجع معده صفراوی بعد از ازاله آن جوارش
انارین مالیف افضل الفضلا [illegible] نواب حکیم الممالک بسیار بسیار نافع است صفت
آن آب انار ترش [illegible] انار شیرین قند سفید ۲۰ بار آب نعناع تازه نیم انار پوست بیرون
پسته نیم تولہ پوست ترنج نیم تولہ مصطگی نیم تولہ صندل الطیب نیم تولہ قاقله صغار نیم تولہ زرورد نیم
تولہ [illegible] نیم تولہ تخم [illegible] عود خام [illegible] ماشه [illegible] قند سفید بقوام
آورده ادویه را کوفته بیخته داخل کنند نافع باد [illegible] اگر از سبب صفرا و بلغم [illegible]
باشد علامت [illegible] خلط [illegible] فایده [illegible] باشد که بعده [illegible]
[illegible] کنند و بعضی [illegible] باشد که اطعمه در معده بماند و بعضی شود و [illegible]
[illegible] لطیف و صافی باشد [illegible] شود [illegible] باشد یا سیال علاج اگر
طبیعت محتاج قی باشد از آب گرم یا سکنجبین و یا [illegible] گرم و گلاب قی نمایند و الا
مسهل خلط [illegible] اگر دفع ماده یکطرف باشد [illegible] است و الا [illegible] و اگر از سبب
[illegible] شود و [illegible] باشد [illegible] فلوس [illegible] در [illegible]

و بلغم و با حقنه متوسط از صفرا وی کنند فایده دیگر اگر به سفته بند شود حقنه نمایند که مفید است
جوع کلبی یعنی زیادتی بارزدی طعام و حرص بر ماکولات چنانکه در طبع کلاب میشود و این مرض
اکثر از کثرت سودا بهم رسد که بر فم معده می ریزد و علامتش آنکه ملتهب عطش و جوف حت
و هر ساعت اشتهای شود اگر یک لقمه بخورد حالتش قریب بغشی میرسد و سوزش و درد معده هم میشود
بسیار میشود و با کثرت اکل کثرت براز هم میشود و علاج تنقیه سودا می نمایند یا به سودا که باگرما
دور شده و گاهی ماء الجبن هم ضروری شود آن وقت اول فصد باسلیق نموده ماء الجبن دهند
غذا اقامه مرض بار بار جوع بقری که آن را در یونانی بولیموس خوانند فایده ترجمه موس جوع و بعضی
بولی چیزی بزرگ و کلان از آنکه بسبک و اقتصار اعضا در غایت شده بزرگی در این مرض میشود
بنابر آن بزرگی بگاو می نمایند و این مستعمل است که بعضی بزرگ و کلان را تشبیه بگاو و فرس میدهند
و آن مرض است که در آن بطلان شهوت طعام شود بمرتبه که صاحب این مرض از بوی غذا اکراهت
بهم میرساند و اعضا نهایت جائع می باشند و اکثر غشیان آور امی باشد و غش هم میشود و بزال بمرتبه
بهم میرساند که غلط کمال بیلند که تب وی دق است و اکثر می فرمایند که دق مشخوص است
و بعضی ناقصان میگویند که دق حقیقی است و فارق میش اهل حق در بیان آن فرق ابیات است
که قبل از حدوث بولیموس اسباب بارده بعمل می آید از قبیل مصادفت برای سرد و مصادفت
ثلوج و در هوای سرد گشتن و اعتیاد بعدم تغذیه در ایام بحث و بسبب این برودت مفرط باشند که جرم
معده را حادث شود و قوت حس و جذب از دفعه فوت شود علامات آن نحافت بدن و ضعف قوت
و بطلان شهوت و وجع معده و این هم از علامات است که جوف دست بر جرم معده گذارد سرد
محسوس شود و علاج کمونی ۶ ماشه فلفل ... ۲ توله همراه جوارشات حار قوی معده مثل جوارش
جالینوس ۳ ماشه جوارش مصطکی ۶ ماشه جوارش عود ترش ۸ ماشه بالتف نوش حکیم الممالک
مرهم وقتیکه خوف لینت نباشد بخورند فایده اگر خواهند که تک جوارش خورند بس و این بعضی تا
ماشه حائر باشد اگر خواهند که خورند پس وزن کم نمایند و این موقوف برای طبیب و الشعد
حاذق است و وقتیکه خوف لینت باشد در آن وقت همراه کمونی و فلفل جوارشات نباید داد بلکه
همراه این ادویه که مذکور می شود مخلوط نموده باستعمال آرند صفت آن دانه هیل زیره کرمانی
از هر دو ۱ ماشه اقاقیا ۱ ماشه مصطکی ۱ ماشه ساییده همراه جوارشات مذکور بخورند و اگر خورد
دشوار باشد گلاب ۲ توله عرق هیل ۲ توله داخل نموده بنوشند و تریاق اربعه و تریاق فاروق

هم بسیار غالب است در بعضی اوقات من غیر ملاحظة اللینة وعدم اللثة صفت جوارشی عود ترش
بوزن مرصوص است ملکن با من بیده عود قماری ۱۰ درم قاقله کبار ۱۰ درم پوست اترج ۳ درم
دارچینی ۳ درم سنبل الطیب ۳ درم قرنفل ۳ درم مصطکی ۳ درم زعفران ۳ درم بادرنجبویه
۳ درم رب سیب ترش ۵ مثقال آب لیمو ۵ مثقال گلاب ۵ مثقال قند ۲ بار بقدر حاجت موافق
معهود جوارش سازند شربت اگر رب سیب بدست نیاید عوض آن لیمو است والا زرشک بیدانه غذا
قلیل المقدار و کثیر التغذیه مثل بیضه نیم برشت مغز نان بشرطیکه طبیعت نرم شود همراه نمک هندی و انار
دانه ترش ۵ دانه والا انار ۵ انار دانه ۳ ماشه صمغ عربی ۲ ماشه اقاقیا ۱ ماشه زیره کرمانی ۱ ماشه
دانه هیل ۱ ماشه عود ۵ نزد روی نیم برشت سرشته بخورند و رشته جونی غذا کنند بعد از
سه روز و ده سیفه ترویح کنند و تا پانزده روز بر سانند و وقتیکه برین غذا خوف باد شود و بعد
گذارد کنند و در اشتها زیاده بهمرسانند که برین صبر نتوانند بس نان خمیری که خمیر در عرق بادیان کرده باشند
بخورند یا کلوچی و بادیان بهتر است همراه کباب جوجه مرغ و زیرباج از ترنج ذخیره اغذیه بارده و اجتناب
خوردن نعناع بعد از غذا مضایقه ندارد و خوردن حب حلتیت بعد از طعام که اعانت بر هضم میکنند
واجب است و این مرض ربه خالص که بهم رسد بیند دو در وقت غشی چند دانه انار و لابد
بخورند تا تقویت معده و غشی زایل شود فایده طریق تحقیق بیضه نیم برشت بسیار است و راه پختن
آن تا این تا پنجگاه این است که در ظرف آب بگذارند و چون بجوش خوش آید تا آواز شنیده نیاید
پس بیضه را در پارچه دولا که معلق باشد گرد شسته در آب بینداز و یکصد و یک تسبیح بشمار کنند
نه بسیار تعجیل و نه بسیار دیر بلکه متوسط بعد از آن بیرون آرند و استعمال کنند صفت حبوب
پوست بیرون پسته ۷ ماشه سنبل الطیب ۶ ماشه ابلکه ... ماشه بالخواه ۶ ماشه دانه هیل ۶ ماشه
دانه هیل ۶ ماشه دارچینی ۵ ماشه بسباسه ۶ ماشه حب حلتیت ۳ ماشه زیره کرمانی ۱ تولچه بادیان
۶ ماشه سعد کوفی ۶ ماشه پوست بلیله کابلی ۶ ماشه نمک لاهوری ۲ تولچه نمک سیاه ۶ ماشه حب آب
لیمو ۳ تولچه سرکه انگوری بقدر حاجت کوفته بیخته حب بقدر نخود بندند بتناول نمایند نافع باد شکم
ضماد نو تیمموس را مجرب است که بعد دو گدازی از نوشتن طعام است مو شسته تا حفل در هضم بر سانند
و بعد از خوردن غذا آنچه بیان که مخلوط با نمک ... بعقر و بلوس بخورند که نافع است اغلب
موخروا و این درد سبب است برسه را الهضم بیان کنم قسم اول آنکه خلط غالب غلیظ چون بلغم شور
یا خلط اشد یا یابس چون بلغم جصی و سودا و اخراقی جمع شود در معده بس طبیعت استدعا و آب نماید

آب نماید تا مجاورت رطوبت خلط یابس و غلیظ را بر دارند و دیگر قسم از عطش کاذب نباشد
زیرا که عطش صادق آنست که طلب آب از احتیاج بدن و افتقار اعضا در رطوبت باشد شوید ا
پس کوکنک و علامات این قسم آنست که هر چند آب نوشند تشنگی فرو نه نشیند و بخست باده مزهٔ دهن تر یکستی
یا شور بود و غثیان و کرب و ریح دیده باشد کم در قی بلغم افکند و چون مریض خود را از نوشیدن آب باز
دارد عطش ساکن شود و علاج غسل نقیع الته دیا سکنجبین عسلی نمایند قسم دوم آنکه حرارت و یبوست
عارض شود و با حرارت و یبوست بر خود اثر در بی الاحق گردد پس جهت تبرید یا ترطیب باید و طلب
آب کنند و عطش که از اجتماع حرارت و یبوست باشد یعنی از تب های صفرا سخت ترین انواع است
علامت آن تلخی دهن و زردی حادر ره و خوردن شربت و اطعمه حریقه علاج تبرید خاصه صفرا داده سهل
صفرا دهند و اگر ضعیف محتاج قی باشد قی بکنانند غذا ماء الشعیر قسم سوم آنکه عارض شود حرارت
خارجی و مراد از حرارت خارجی حرارت هوا آنست در سینه و تشنگی د هوا آن سبب آن آب مطلوب
طبعت گردد و علامت آنست که از آب برد تسکین یابد اورام معده و آن چهار قسم است قسم اول
آنکه از خون بود یا از صفرا علامت این دو قسم آنست که در معده وجع و حرقت و التهاب پیدا
باشد و تب لازم بود و ورم در معده ظاهر باشد اگر در قدام آن بود خصوصا وقتیکه بر پشت بخسپند
یا لاغر بدرجه کمال شود زیرا که ورم در موخر معده بود نظر نمی آید لیکن از اختلاج خالی نمی باشد هر چند هست
عطش و قی و عظم نبض و کرب و سقوط شهوت نیز از علامات اوست علاج فصد باسلیق جانبد
اگر ورم دور تر نشده باشد دالاملوس چهار سیر و لعوق کلعند انشابی ...در عرق عنب الثعلب . با
مالیده صاف نموده روغن بادام های تلخ داخل کرده لعاب سپغول با ماشه اضافه کرده نوشند و بعد
از سنه عنب الثعلب بر معده ضماد نمایند غذا ماء الشعیر و اگر ورم صفراوی شود علامت آنست که قی
شود پس برای برآمدن مدة غسل بمعنی نقیع با ماء العسل بر بار دهند غذا اسفیدباج با عسل و بعد از جلاد
... بخورانند از قبیل قرص کهربا ... باهم داده کنند ... دم الاخوین ... رب به ... نه
... با عصاره باربنگ ... قرص کهربا که خون رفتن از شکم باز دارد کهربا ... مروارید
ناسفته تخم خرفه از هر یک نخودرم شاخ ... سوخته ... تخم ... از هر یک ... درم ... کهربا
بریان کرده ... گلنار ... از هر یک ... درم سوخته ... بزرالبنج از هر یک دو درم
کوفته بیخته بلعاب بذر قطونا اقراص بسازند قسم سوم آنکه از بلغم باشد سبب و علامت آنست که ورم
پیدا شود از رطوبت و سوء هضم و قلت ریاضت علامت آن تب نرم و کثرت ابی و سقوط

شهوت و انتفاخ معده و عدم تشنج صبح و لذت بیاض لسان و تهیج وجه و رصاصیت لون و ورم رخو
باشد علاج دو سه روز ماء الاصول یعنی منضج بلغم داده مسهل بلغم دهند صفت آن ادویه آن بارها
ثبت نموده لیکن برای فایده می نویسند که در مسهل دواهای حریف از قبیل حب النیل و شحم حنظل نباشند
بلکه اگر در مسهل و در منضج بلغم برگ سنا مکی اضافه نمایند و احیانا اگر غاریقون صبر سیاه و حنظل ریوند
هندی اگر اضافه نمایند شاید و بعد از تنقیه بدون ضماد بکه ان شاء الله تعالی در ورم شود و ادویه مذکور
میشود یا ضماد سنبل الطیب استعمال از بینه غذا اشوربای طیور فایده از ثقیل احتراز فرمایند سبب آنکه
مواد طرف معده میکشند و باعث زیادتی ورم میشود قسم چهارم از سودا بود و آن اکثر استعمال می بود
کمتر است که ابتدای حادث شود علامت آن صلابت ورم و ادکار درد به خفت نفس تغیر لون جفاف
عینین و ممتی دهن و کمای ترش آن علاج اگر بود احتراق باشد بحسب جند بالملیمی برای ازاله نمایند
و ماء الجبن بنوشانند و بعد آن مجردات ضماد نمایند صفت آن ترس الثعلب خلبه و بابونه تخم کنوچه و ...
تخم کتان تخم کنوچه سنخیته زعفران بادیان شیر سرشته نمایند فایده اگر بود از احتراق نبود منضج و مسهل
سودا که بارها ذکر یافته بدهند پس از آن ضماد مذکور استعمال بفرمایند غذا اشوربای طیور فقط خواه آن
احتراق بود یا باشد و خواه بدون احتراق بود نفخه معده یعنی دم شدن شکم و این را به سبب است یکی
آنکه مزاج سایح است که عارض شود در معده و باعث برودت آن شود و حرارت غریزی را ضعیف
نماید بخار تولد نماید و به سبب غلظه مستحیل ریاح نافخه شود دوم آنکه از حیث طعام بود و این چنین باشد که
طعام کثیر المقدار با نفاخ مثل لوبیا خورده شود و طبیعت بحالت طبق در هضم نتواند نماید پس غذای بخر
منهضم شده حاجت بیخ ازو سیوم از حیث اخلاط بود در احشا باشد که در معده خلط ... باشد و مادی
مایل صفراوی بخار شود و از حرارت معده تحلل شده باعث نفخه شود علامت هر یکی ازین اقسام
ثلثه ذکر شده حاجت بیان ندارد و علاج اگر اخلاط باشد بدون مسهل ادویه کاسر ریاح بدهند و اگر ثبت
اخلاط معلوم شود و نفخ مرتفع نشود بحسب خلط مسهل دهند و بعد از آن ادویه کاسر ریاح استعمال
نمایند غذا نخود آب اما زیره بخورند و از اطعمه غلیظ و اشیای نفاخ و حموضات احتراز کنند قی و تهوع
و غثیان قی حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزیکه در وی باشد از راه دهن و تهوع
حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان و تقاضای دفعی باشد بدون حرکت و اسباب هر سه
مختلف است اگر خلط در جوف معده بود قی حادث شود و اگر در داخل جرم معده بود تهوع و اگر
مطعوم ردی باشد غثیان پس خلط که در معده ریخته است اگر صفرا بود علامت آن تلخی دهن

تلخی دهن و خشکی زبان و قی صفراوی بود علاج سکنجبین بر که و راست کرم حل کرده بخورند و قی کنند تا معده
پاک شود و بعد ازان شربت انار شیرین و شربت انار ترش مضمضه بدهند که بندی نماید علی الخصوص اگر از خلط
بلغم بود علامت آن عدم تشنگی و شوری یا ترشی دهن و نفخ و باعراق بود علاج یا دو جوع بلغم تلطیف نمایند و صفت
آن مع خربزه اصل السوس مغز تخم ترب تخم شبت جوشانیده بخورند و بعد یک پهر قی کنند تا معده پاک
شود و بعد ازان جلنجبین عسلی ۳ توله با جوارش مصطکی ۹ ماشه شیره بادیان استعمال آرند که قی بلغمی را
بند می نماید فایده اگر قی از کثرت اغذیه نباشد علامت آن وقت ظاهر بود جوارش مصطکی جوارش
عود ترش جوارش عود شیرین موافق وقت دهند و اگر غذاهای حرارت ظاهر باشد شربت انار
نعنعی شربت انار شیرین و جوارش انارین نعنعی نافع است حب مرجوم بسیار فایده کند و نیز استعمال آرند
علاج قلبه خشکی فی الدم یعنی خون که از معده قی بیرون می آید بسبب انفجار عروق متصل معده بود
علاج فصد باسلیق نمایند از دست راست و بعد ازان رب به شیرین دم الاخوین ایارج کبیر با ماشه
اقاقیا ماشه عصاره لحیة التیس دهند و باقی دهند و باقی علاج مثل نفث الدم نمایند که ذکر یافته علاج
السعوبار به شیرین با خشکی همراه رب به شیرین و شربت به بعد الت نماید و رد فواق حرکتی
بالذات جمیع اجزای طبقه داخلی معده برای اندفاع موذی و آن بر چند قسم است قسم اول از سبب
و علامت آن است که بعد کثرت استفراغات بهم رسد و خشکی خود عارض هم معده شود علاج
نزاد لیکن برای تسکین خاطر مریض شیر برنج با همراه لعاب بهدانه ۵ ماشه اسبغول ۵ ماشه دهند و قسم
از ماده است یا از بلغم است علامت آن ثقلت معده لینت نبض تخالیت دهن و جوشانیدن
طرف التیاب علاج اگر ماده کثیر بود قی و مسهل بلغم دهند و اگر قلیل باشد باد و به سفنجبیات
بلغم اخراج بلغم نمایند بالطبع و نوعی از فواق رنجی است علامت آن دو قسم سابق و دق
بیشتر صبیان را افتد کما قال شارح الاسباب لصبیان ان هذا النوع من الفواق کثیر العروض
لهم الرضاع فان اللبن یفسد فی معدتهم لقصور حرارتهم وضعف هضمهم ویتولد عنه ریاح غلیظة
و بعد از تخمه نیز بود علاج ادویه کاسر الریاح از قبیل زیره کرمانی یا دیان جوارش کمونی استعمال آرند
فایده درین عطس را در فی الفور فواق را موقوف سکند و ایضا صاحب فواق بار بار نوشیدن اید احتقن
در سایبون و ... و عقب و فرح هم فایده می نماید درب در نعت ... بعضی ... یکی فساد معده
کما قال درب موته اذا احدث و دوم بمعنی حدث کما قال لسان درب و نسعب درب ای
حادث قسیم به نجاة البراز وسرعة حرکته فی الخروج سیوم عدم البراز کما تقال درب الجرح اذا لم یندمل

الدواء وقسمیه بصعوبة العلة وعظیم الخطر فیها و در اصطلاح اطبا عبارت است از جریان شکم که سقل
باشد و هر چه بخورد بتغیر کم یا خیره بیرون بیاید در اسهال معدی بعین را گویند و ما کحله‌جی بر حقیقت مرض
بطی الانعصا و اسباب حدوث این بیمار است با بره ضعف است که از بدن بر معده می‌ریزد و
این الکاه باشد که ضعف او در بدن بسیار باشد پس دفع کند از اعضا طرف نواحی معده و امعا علامت
این قسم است که عقیب حمیات محرقه صفراویه و غب خالصه و بالعبد از خوردن اغذیه حاره و ادویه
حاره باشد اسراف بود و در اسهال صفرا معلوم شود و التهاب و عطش زیاده باشد و گاهی حمی هم
بود علاج اگر کثرت ماده بود مسهل داده بعد از آن قابض دهند بشیتر و رب رحن قرص کوکب دهند
کم بنم قابض است و هم تقوی معده و اکثر حقیقت است از زورد آب انار طباشیر سفلوحق هر یک
خوفل هر یک گلنار مازریون هر یک سوده استعمال است ضعف قرص کوکب چند بدستر سنبل الطیب
گل مختوم لوبیا بیخ تفاح از هر یک چهار درم افیون زعفران قسط کوکب الارض که از اطلق نیز گویند
از هر یک یکدرم افیون و خونسیا لوس بزر البنج بیعه سایلم تخم خرفه اگر از هر یک یک درم
صمغ عربی را در شراب ریحانی حل کنند و دارو های دیگر را کوفته بیخته با آن سرشته و اقراص سازند
و در سایه خشک کنند و اگر بلغمی بود علامات آن کثرت تراقی و غثیان و قی بلغم مختلط با طعام بر آمدن
و قلت تغیر طعام علاج بادیان هفت ماشه زیره کرمانی سه ماشه مورد نبتی مصطکی شش ماشه و بعد غذا خلع
و در مسهل قلیه و یخنکه خلقه است که طعام بر سبیل عادت طبیعی در معده قائم نماند و در دستها اجابت
شوند مختلف الاوقات و مختلف الالوان و مختلف القوام و گاهی بسرعت و گاهی به ابطاء و گاهی بدفعات
کثیر و گاهی بدفعات قلیل و گاهی منهضم و گاهی فاسد و آن از کثرت هر کدام از سه خلط صفرا و سودا
و بلغم می‌باشد اگر از صفرا باشد علامت آنست که رنگ او زرد و رطوبت زیاده شود علاج مسهل صفرا
دهند و بعد از آن قوابض بارد مثل آلو بری بنفشه زرورد طباشیر سرشته تناول نمایند و اگر از سودا
باشد علامت آن لذع در فم معده و گرسنگی بسیار و حموضت تجشی الحموضی کرد و همیشه زیادتی مائل اشتها و بیع
هر روز و ساکن شود و یکی بعد از اکل تمام یا نوشیدن حوالی از ارد و غی و دیگر علامات آنست که
دور روز در میان زیاده شود و علاج نخست منضج و مسهل سودا دهند و بعد از آن قوابض مثل آمله مربی
بسته مصطکی رومی آب انار سوده زیره بریان آب انار طباشیر بریان آب انار سرشته دهند و یا
بلغم است علامت آنست که بر روز حالت آن برابر و یکسان بود علاج منضج و مسهل بلغم باده
و قابض حاره استعمال از ... ضعف آن جوارش مصطکی بخورند عقب آن بادیان شش ماشه زیره کا

زره کمان داشته کرویا و باشد نشره بر اورده بعضی کو باشند پاشیده یا نشره شوند و اگر بواسطه
زیادت که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت آن را دفع کند و غذا اثر هضم نکند و این را از سیلان دماغی گویند
و علامت او آن باشد که بعد از خواب بیشتر بود و بعد از آن تخفیف گردد و باید علامت آن که بسبب
بد بود و اگر ماده نزله صفرا بود در دماغ و بمعده برسد و حرقت پیدا باشد و عطش و تلخی دهن و خشکی
حلق و مری و فم معده ظاهر بود و اگر بلغم بود دهن شوره و حلاوت کریهه و علامتی و گنده است،
و تغیرات دهن بر آن گواهی دهد و اگر سودا بود ترشی دهن و حلق و گواهی سرد آمدن بوی از
دماغ نام چو بوی [illegible] اشتد باشد و اگر ماده نزله خون بود سرخی چشم و گرانی خواب و شوریدن طعم که مایل
باشد بشوری و بدبوی بران دلالت کند علاج بحسب حال در تنقیه دماغ کوشند بحسب خلط و منضج و مسهل
آن دهند و بعد از آن چیزی [illegible] استعمال نمایند غذا [illegible] و اگر کثرت اخلاط نباشد بدون مسهل
[illegible] دهند [illegible] حب
دهند و استعمال افیون هم فایده می نماید حکایت رازی گوید که مرا درد [illegible] شدید بود مرض و علت
او مزمن شده هیچ از دوا سودی نیافت و هر وقت همین کاوش می نمود اما چون بسبب علت مرض
دانستم [illegible] بعد از او بسیار دیدم که [illegible] چند بار بحاجت می رود و عقب
آن تا زمان طویل تخفیف می باشد [illegible] اکثر بعد از خواب همین حالت او می [illegible] کفت
[illegible] کرم از سر او فرود می آید پس [illegible] نمودم [illegible] دوای آن مرض
نمودم [illegible] معده و آن بر دو قسم است یکی آنکه رطوبت تمام [illegible] معده [illegible] شود
و از حرارت فاجره [illegible] گردد و حرقت [illegible] علاج [illegible] تناول چیزهای غلیظ [illegible] بسبب
بود [illegible] حرارت معده علاج [illegible] کلاب دهند غذا
[illegible] معده [illegible] در معده
[illegible] علامت آن علمه حرقت در حلق معده و ساکن شدن آن [illegible] سیری و بعد
خوردن چیزهای گرم جهت اختلاط طعام [illegible] علاج اگر [illegible] خون بود [illegible]
فصد [illegible] تناول نمایند
والا بدون فصد [illegible] گاو زبان در استعمال [illegible] غذا [illegible] جوجه مرغ یا [illegible]
جوجه مرغ 12 [illegible] نکند و آن عضو [illegible] است و [illegible] حس
و غشای ذوالحس [illegible] عضو [illegible] و محل طرف [illegible] است و محدب او [illegible]

با ضلاع مربوط است و مقعر او محاذی طرف ایمن از فم معده است و آن را ابنجه زایده است
بمنزله شاخ اصبع بر معده محتوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته است که این را باب گویند و بعضی از
شعب او در تجویف کبد منشعب شده است و بعضی بیرون آمده است جهت جذب غذا و آن را
ماساریقا گویند از معده و بعضی از امعا لطیف و غذا را جذب کنند و در شعب داخل جمع کردند
اما نفع باید که اخلاط از یکدیگر ممتاز شوند و از محدب کبد عرقی رسته که آن را اجوف گویند و شعبات او
بعضی با شعب باب متصل شده است و بعضی از شعب او در تجویف کبد متفرق شده است جهت جذب
دم و آنچه از او خارج شده است اصل او ورده است و به دو قسم می شود یکی با علای بدن منشعب
گردد و قسم دیگر باسفل بدن متفرق شود و امراض آن بسیار است و آنچه در شمول دیگر است اول
قلع میگردد و ورم کبد اگر سبب آن دم باشد علامت آن عظم و نوخت بطن تب و عطش و ثقل و وجع
ثقل طرف یمین سپرز دن ماحس و در حرکت موضع کبد و در باب شهوت ظهور ورم تحت ضلع شعب
و سرخی وجه و سرخی زبان و برقه خشک است نفث احمر و حرارت عارض گیتی و آن وقتی بود که ورم قوی
و عظیم باشد با آن درجه که هم جلد از مضغط سازد و دیگر علامات مشترک است بورم مقعری و محدبی
اما بیان خالص ورم مقعری است که قی صفراوی و احتباس بطن و غشی و بر زرد اطراف ظاهر شود
و نوافه در باب شهوت و وجع الذراع باشد و نشان خاص ورم محدب است که سوال [illegible] باشد و ضیق
نفس و احتباس بول بیدا بود و [illegible] با سفل کشیده شود و ورم [illegible] ظاهر شود
و هرگاه ورم در محدب و مقعر بود که [illegible] باشد علاج [illegible] سابق نمایند و بعد از ان مسهل برم دهند
صفت آن [illegible] کاسنی ۷ ماشه تخم کاسنی [illegible] عنب الثعلب ۳ ماشه گل سرخ ۷ ماشه زرشک
[illegible] ماشه در [illegible] عنب الثعلب [illegible] بیرون [illegible] مالیده صاف نموده مغز [illegible]
[illegible] کلقند [illegible] ۳ [illegible] روغن بادام ۷ ماشه [illegible] معمول تیار کرده [illegible]
و صبح [illegible] لعاب [illegible] لعاب [illegible] خطمی ۵ ماشه و عرق عنب الثعلب [illegible]
بر آورده شربت نیلوفر [illegible] حل کرده [illegible] غذا [illegible] اوی بود علامت آن [illegible]
تب و [illegible] و قلق و سرعت نبض و [illegible] قاروره [illegible] اسهال [illegible] بود علاج نفع مسهل
صفرا [illegible] بعد [illegible] اگر ورم بلغمی
بود علامت آن [illegible] طعم و [illegible] حاده و [illegible] و بیاض قاروره و احساس ورم کبد
اما وجع با فراط نباشد علاج [illegible] باده [illegible] حاده نمایند سوء القنیه و [illegible]

وی عده استسقای است و ترجمه آن فساد مزاج است و سبب این مرض ضعف کبد و سوء مزاج
او است و علامت او رنگ زرد و ضعف معده و اشتها علامات آن تهیج اطراف و بیاض لون بود علاج قریب
بعلاج استسقاء است که ذکر می شود و تا توانند تقلیل غذا نمایند و از اغذیه غلیظه و لزجه پرهیز واجب دانند
و غذا نخود و زیره و جوجه مرغ و دراج و تیهو و کباب مرغ خورند استسقاء و آن مرض خلطی است و سبب
آن ماده غریبه بارده است که در اعضای ظاهری یا باطنی در آید که اعضا را متورم می سازد و آن بر سه
گونه است لحمی زقی طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا بر آمده باشد مثل خمیر و چون با انگشت فشار کنند
فرو شود و با لحظه بر همان حالت ماند و سبب ضعف کبد و برودت مزاج آن بود و این برودت بسبب
استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض و یا بسبب شرب آب سرد بود یا در حمام یا در فرو رفتن گرم
یا بسبب ضعف معده بود که غذا نیک هضم نشود تا آنکه در کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از تطبخ آن عاجز شود و اعضا
او را جذب نماید و چون خام باشد جزو بدن نتواند شد و موجب این مرض شود علامت این بیاض
بول و انطلاق طبیعت و انتفاخ بدن و بیاض و یا صفرت لون بود و استسقای لحمی نزد اکثر اطبای
محققین بهترین اقسام است و بعد از صحیح قسم دوم زقی و وی آنست که جمع شود آب در جوف
مابین صفاق و ثرب و جواه مابین ثرب و امعا لیکن یا مابین ثرب و امعا اگر جمع شود و بعضی بدتر
اقسام بود علامت آن ثقل و بزرگی شکم و سستی آن بود و شکم هم چو مشک پر آب بود و چون دست
زو بنند یا از پهلو به پهلو بگردد آواز آب آید و آب را بسبب آن قسم سیم طبلی و وی آنست که ریاح
غلیظ مع رطوبت قلیل جمع شود در آن موضع که در زقی آب و فی الجمع میشود و سبب این علت
گرمی مزاج کبد بود با حرارت و برودت و رطوبت معده زیرا که چون معده از هضم تام عاجز شود و کیلوس
خام بکبد رود و بعضی لطیف و بعضی آن مستحیل شود از آن ماده ریاحی و بخار حاصل گردد و باعث تکون
این مرض شود علامت این بزرگی شکم و بر آمدن ناف بود با ثقل باشد و چون دست بر شکم
کنند آواز طبل آید علاج این قسم هم رنج و بر سر از این حالت از ضعف جگر بود نیز
برای این بسیار شیر و آب دانه لیکن اگر بدن ممتلی باشد اول بار بنوازند شقیقه کرده
استعمال کنند مایده شقیقه بدن با آب ارزن نیز بعد انضاج ماده نمایند صفت آن باد بان
سیح باد بان ماشه سوت تنفشه دانه تخم کاسنی ماشه کوت اصل السوس ماشه رب کاوزبان
ماشه شکاعی ماشه بادآورد ماشه پرسیاوشان ماشه در عرق کاسنی ... عنب الثعلب
... بادیان ... کرمانده ... لعنبد ... سزنب بر نوری ... به

افروده میشوند و روز چهارم کم اباریج میدهند چه آن روز شیر میدهند چه میش منضج باید داد و در بعضی
مرض است بالکل منع می نمایند و در عرق بادیان یا عرق عنب الثعلب یا بر دو عوض آب بحسب مزاج
اکتفا فرمایند و دیگر در زمان استسقا طبیعت نرم نشود دو سه مرتبه اینها را در شیر ورق کرده میدهند
و دیگر از زمین هم مطلوب حاصل نگردد با جوز و رشته کور صحا که ۵ ماشه یا ۷ ماشه میدهند و در طبع بیشتر
ادویه که اسهال آرد مثل زیره کرمانی ۵ ماشه گرد یا ماسی و دانه هیل ۵ ماشه بادیان ۵ ماشه یا شیر
بیشتر میدهند و گاهی معجون نکوی سوخته با عرق بادیان سه بار که مقید افتاده سوخته ساییده ماشه بدون
استعمال میکنند و در استسقای زقی همین ادویه مدرات که اسهال میدهند و گاهی استسقای لحمی سبب
سوء مزاج حار کبد هم میشود علامت آن سوء مزاج کبد است و در علاج آن عوض و بدل شیر حلیله
بادوار اگر کم و با گلقند همراه شربت بزوری بارد یا معتدل یا حار بحسب مزاج دهند اگر شربت
همراه استسقا باشد علاج آن مقدم است لیکن قدری رعایت استسقا هم فرمایند مثل عنب الثعلب
و امثال آن بحسب مزاج داده باشند ۱۲ در امراض یرقان و طحال و مرراره و از اینکه یرقان
هم از امراض جگر است و مرراره و هم از اعلال طحال ذکر او بعد از امراض کبد و بعضی از علل طحال است
نموده و این باب مشتمل است بر دو فصل فصل اول در یرقان و وی است که لون بدن بتغیر ماحش بزرد
زردی یا سیاهی بسبب جریان خلط اصفر یا اسود طرف جلد و ماده یرقان اکثر بسبب عفونت می شود
برای همین تب عفنی یا ربع از لوازم آن است و یرقان زرد بیشتر از جگر و مرراره بود و یرقان
اسود بیشتر از سده در میان طحال و کبد گشته و این هر دو قسم بیان نموده میشود قسم اول در یرقان
اصفر و آن بر چند قسم است یا سدی است نموده هم بر چند قسم است یا در میان جگر و مرراره است علامت
آن قی صفراوی و حرارت تب و ثقل بیشتر در کبد و شقیقه و ترین بر از شدید بود علاج منضج و مسهل
صفرا دهند و ادویه منضج سده در کلیه نمایند و برای ازاله سده و ادویه مدرات مایل بحرارت
نمایند حقنه آن اکثره بادیان و ماشه بیشتر تخم خربوزه و ماشه بیشتر تخم خیارین و بیخ در عرق عنب
الثعلب سوخته برآورده شربت بزوری بارد معتدل حل کرده بنوشند فایده نسخه شربت بزوری معتدل
در خرد بادین ستانی و دیگر گشت مغتیره منظر نسده نسخه سکنجبین بزوری است مگر فرق میان است که سرکه
دوری نمایند و اگر از این فایده نشود و احتیاج مسهل بود در همین مدرات تخم کاسنی ۵ ماشه بیخ کاسنی
۷ ماشه برسیاوشان ۵ ماشه عنب الثعلب ۷ ماشه خارخسک ۵ ماشه ... در عرق عنب الثعلب سوخته آمار
بجوش آید آنکه نمایند و العرق صاف نموده ترنجبین خرشسالی ... لوس خیار شنبر ... باشیده صاف

صاف کرده کلنجبین اصفهانی سه تولچه داخل کرده حلکرده روغن بادام دو ماشه داخل کرده بنوشند غذا قلیه خشکه و یا بسته
یا نان ورم جگر حادث می‌شود در بسط الفضا مجاری که نافذ شود و ازین صفرا در جگر بند شده
منتشر در بدن می‌شود علامت ان علامت ورم کبد حار و درین قسم هم یرقان بتدریج سفید می‌شود علاج
فصد باسلیق ایمن معتدل کنند تا بیند نه بسیار گشاده و نه بسیار تنگ و بعد اخراج دم شربت بنوشند سعد
هفت ان شیره تخم خیارین ... شیره تخم کاسنی ... زرشک ... باشد در عرق عنب الثعلب
... سرشت بزوری معتدل ... حل نموده بنوشند غذا ... و اگر ... بود مسهل مذکور
دیده و یافته در ... قرار داده و ... علامت آنست که ... سفید شود و خروج ان مشکل
... مثل علاج قسم اول است بی تفاوت و گاهی درین قسم حدوث ... می‌شود علامت ...
کما قال محمد بن یوسف الایلاقی لانها تنفخ السدد و تحلل الغول و تنزع الرطوبة المرحبة المنتنة بالابعاد
والصواری المندسة فی الاعضاء و فتح از زیر فانها اصح سبب علیه صفراوی شود و بدون ... علامت
آن شدت لب و شدت عطش و ... طعم و زردی چشم و وجه و ... شهوت ... بول و زرد
... البول ... فان ... قال ... کما کان البول ... اصحا جوار حق
... علاج ... شربت ... کل ... باشد ...
... خیارین ... عرق عنب الثعلب ...
... صاف کرده ... کلنجبین اصفهانی سه تولچه ... شیره ...
... روز چهارم مسهل دهند ... تخم ... خیار ...
... عنب الثعلب ادویه مطبوخ ... صاف کرده ...
مسهل داخل کرده ... روغن بادام حلکرده بنوشند در مسهل سوم هلیله زرد ...
... داخل کرده بنوشند و هلیله کابلی ... و اگر یرقان ... شود و بیشتر ... باشد باید
که روز ... مسهل دهند و انتظار ... کنند ... قسم دوم یرقان اسود و ان بیشتر
از سده ... طحال ... کبد بود و از ... یرقان ... سیاه ...
... قسم درین مرض هم سبب ... گردیده در تمام
بدن ... و لون بدن سیاه ... علامت ان یرقان بتدریج پیدا شدن و ...
... محسوس شدن علاج مثل یرقان سددی صفراوی است ... مایل الی الحمرات ...
... هلیله سیاه ... هلیله کابلی ... موافق قاعده مذکور ... ماء الجبن ...

هم درین قسم بیاید فصل چهارم در امراض طحال طحال عضویست لحمانی و محل او جانب
ایسر است و مقعر او مماس اضلاع و محدب او مماس مقعر معده بود و او را وریده و شرائین بسیار
شده است و او را دو مجری بود یکی قریب بجگر جهت جذب سودا و دیگر نزدیک مقعر معده
جهت انصباب سودا باو و حاجت این سودا که در طحال است آنست و هنگامیکه سودا انصباب بمعده
رسد و فم معده را تحریک شده تا موجب اشتها شود و باعث تقویت معده باشد و از ورم طحال اگر ورم دموی
باشد علامت آن تب حاده که از تشنج و تطاول ربع بود و سرعت نبض و عطش و التهاب
و غلظ و سواد قاروره بود و گاه باشد که بر پشت شکم آنجا که محل طحال است سرخی پدید آید و در زیر
تبرعم جست بزرگی باشد و در وهم کند بعضی که از عمر گذشته وجع زیاده شود علاج تخفیف
فصد باسلیق از دست چپ نمایند و اضمده بارده بعمل آرند صفت آن عنب الثعلب خشک
بوئه عرق العنب الثعلب صندل [illegible] در خل کرده روز اول ضماد نمایند روز دوم گل خطمی
اضافه فرمایند روز سوم گل بابونه زیاده کنند غذا ماء الشعیر [illegible] پالک و اگر ورم صفراوی بود
علامت آن همه [illegible] باشد و [illegible] از تطاول عطش بود و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره
و دراز بود و باشد که یرقان شود [illegible] علاج [illegible] و شیاف [illegible] دهند و اضمده بارده رطبه
بر طحال ضماد فرمایند مثل [illegible] و خطمی [illegible] کاسنی و ورم بلغمی بود علامت آن
عطش و زیادتی حجم طحال و [illegible] قاروره [illegible] علاج [illegible] بلغم [illegible] طحال
برودت مزاج طحال و کثرت سودا [illegible] علامت آن [illegible] و بزرگی آن باشد
چون دست بر وی نهند از زیر دست بلغزد و باشد که [illegible] و وجع از ورم طحال دموی کم
باشد و از عمر گذشته وجع کم شود علاج [illegible] [illegible] و [illegible] بسرکه [illegible]
جمیع [illegible] [illegible] بسرکه [illegible] [illegible] نافع
درد غذا [illegible] مرغ با خشکه و [illegible] مرض [illegible] و هر قدر که بر عطش صبر نماید
فایده دارد. در امراض الامعاء [illegible] از الجمله زحیر است و آن حرکتی است از امعاء
مستقیم جهت دفع فضله بر سبیل اضطرار که در ترک اختیار نبود و بآن تقاضا اندک چیزی دفع شود
و باشد که بآن خونی بود و سبب زحیر یا رطوبت فالحه است که امعاء مستقیم [illegible] و [illegible] دهد و یا
خلط مراری بود [illegible] زحیر حادث باشد علامت آن حرارت و حرقت مقعد و خروج [illegible]
باشد علاج حقنه اول تا سه روز لعاب [illegible] خطمی ماشه لعاب [illegible] ماشه در [illegible]

عنب الثعلب برآورده ۲ باد مار تنک روغن بادام افزوده بنوشند و اگر گرمی در مزاج باشد اسپغول
نیز داخل نمایند و بعد از سه روز با زنجبیل رشته خطمی و بهدانه از آن خذف برمان نموده و لعاب برآورده
بنوشند و مسهل ملین بدهند که قتال است غذا کلیه و ما سبب آن ثقل حک بود که در امعاء دقاق محتبس
شود و بدشواری بیرون آید و نیز زحیر از آن دو ریح غلیظ که از وی جدا شود و درد شدید پیدا کند و سبب
زحیر خلط و رطوبت از امعاء انگ علامت آن بعض علامت قولنج ثقل است از ثقل بدن و وجع
و نغص و الم و خروج ثقل یابس مثل بخود و بتقدم تناول اغذیه یابسه فابره گاه باشد که زحیر احمر
را جاهل اطبا اسهال دانند و خورد است بعلل ازهد و سبب بیک گشت مریض شود پس لازم است که
که فرق بیان کنم در این نوع که زحیر کاذب است در باقی انواع که موصوف اند به زحیر صادق و فرق
بهمان بود که تخم تمر هندی ۳ توله با تخم ملوکس ۳ دانه که گرم با خورده باشند بر روغن بادام چرب
نموده بلع نمایند و اگر طفل باشد دو دانه عدس بلع نمایند و با شیاف مرهم کنند پس در زیر دشت مدام حقنه
نمایند که نرمی آید با به اگر در حیوان سربت زیر آید صادق است و در کاذب علاج برای اخراج
ثقل یابس محتبس تسهیل دهند صفت آن ملوکس شیر خشت ۶ توله در عرق عنب الثعلب
مالیده صاف کرده لعاب رشته خطمی ۲ روغن بادام آمیخته بنوشند غذا آنگاهی بخورد آب برنج پخته شام
کلیه مالیده دیگر هر گاه زحیر مزمن شود تخم ریحان ۷ ماشه در گلاب ۷ توله مثل کلیه پخته و رف خشت داخل
کرده روغن بادام آمیخته بنوشند چو رق خنب از زوبک شروع نمایند تا نشستن سرخ پرهیز باید و اگر حامله
را زحیر شود داخل تخم ریحان ۷ ماشه در گلاب ۷ توله مثل کلیه پخته دهند و اگر مزمن شود اضافه شود
در روغن بادام استعمال ننمایند که مزلق است و بناء احتیاط همین است که از مزلقات پرهیز نمایند
از تجربات عمی حکیم محمد علیخان صاحب سلمه برای زحیر صادق اگر زیست بکولی بیاید عرق عنب الثعلب
۷ توله لعاب رشته خطمی ۶ ماشه لعاب بیدانه برآورده شربت نیلوفر اسپغول روغن بادام بنوشند
ایضاً از تجربات حکیم محمد اسحاق لعاب رشته خطمی ۶ ماشه شیره تخم خرفه ۱ توله مازنک ۳ ماشه تخم ریحان
۳ ماشه روغن بادام توله چرب نموده شیره نبخ الجبار با مازنک توله سبز ... ۲ توله در
کلاب ۶ توله عرق عنب الثعلب ۵ توله داخل نموده بنوشند قولنج و آن مرضی است معدی ذی الم که با او
اجتماع عسر شده باشد که مطلق براز نیاید و علت مذکوره در امعاء شامل بیشتر بود خصوصا
در قولون از آن است که لفظ قولنج از قولون گرفته اند و وجع قولنج و وجع کلیه مشتبه میشود و فرق بدان
کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز ننماید و وجع قولنج از جای خود تجاوز کنند و سبب قولنج اگر بلغم غلیظ

باشد که با ثفل مختلط شود علامت آن تقدم سقوط شهوت و سبوق تخمه و اکل اطعمه غلیظ و شدت
وجع و شدت احتباس و خروج بلغم در ثفل قبل از حدوث قولنج و قلت خروج ریاح بود علاج حقنه حاد
و شیاف ملوس فرمایند صفت آن برگ بادنجان ۸ ماشه برگ چقندر ۵ اطلا برگ سنا مکی ۲ توله حرمل
ابیض ۲ ماشه سفایح فستقی ۱ ماشه جند طوریون ۱ ماشه دقیق ترید سفید ۶ ماشه زنجبیل ۴ ماشه
در آب جوشانیده سه بار ربانیدن که بجا مانده صاف کرده مغز فلوس خیار شنبر ۲ توله حل کرده صاف کرده
گلقند آفتابی ۸ توله جوشانیده حل نموده غاریقون ۲ ماشه شحم حنظل ۴ ماشه [illegible] و نمک هندی ۲ توله
بوره ارمنی ۱ ماشه داخل نموده دو حصه نمایند و یک حصه حقنه کنند اگر حاجت حصه دوم بعد از چهار پنج گهری
عمل آرند و وقت عمل آوردن اگر وجع در وسط شکم باشد تکیه زیر کمر بگذارند و بر پشت بخوابانند
و اگر وجع مایل بجانبی باشد بهمان جانب بخوابانند و پس از حقنه ادویه حقنه باید گرم نرم کرده
بگذارند اگر در وقت [illegible] و ادویه منضج و مسهل بلغم رسانند ادویه منضج در حقنه مذکور است صفت
نسخه شیاف [illegible] برگ سنا ۱ توله گلقند ۱ ماشه بادیان ۱ ماشه ادویه کوفته بیخته اول شکر سرخ
۱ توله عسل مصفی ۱ توله مغز فلوس ۳ توله بوره ارمنی ۲ ماشه در ظرفی گذاشته بر آتش بگذارند چون
بگدازد ادویه مسطوره در آن حل نموده شیاف سازند و بار روغن بادام [illegible] فائده بوره ارمنی اگر
نیابند عوض آن نمک لاهوری و یا نمک [illegible] داخل نمایند و مغز فلوس که در نسخه شیاف داخل است از
[illegible] باید آن وقت سه توله [illegible] است و [illegible] شیاف در حقنه [illegible] تا عمل
خوب شود دیگر قولنج [illegible] باشد که در امعا [illegible] شده باشد علامت آن تقدم [illegible] و قراقر
و اکل اطعمه منفخه [illegible] البرد و فواکه رطبه چون انگور [illegible] و وجع [illegible] بود علاج معجون
کمونی تناول نمایند و عقب آن عرق بادیان [illegible] و شیاف فلوس نمایند دیگر قولنج [illegible]
ورمی باشد حار که در موضع امعا و دفع شود و مجری تنگ سازد و منع خروج ثفل و ریح نمایند و [illegible]
[illegible] علامت آن حمی حاده و عطش شدید و قی [illegible] اگر غلبه خون باشد [illegible]
ضربان و وجع در موضع ورم بود و در این قولنج بند ریح حادث شود علاج فصد باسلیق جانب موافق
نکنند در گرما [illegible] مسهل دهند صفت آن مغز فلوس ۲ توله شیرخشت ۲ توله در عرق عنب الثعلب
[illegible] پالوده صاف نموده لعاب اسبغول ۱ توله [illegible] روغن بادام ۲ ماشه اضافه نموده بنوشند
و اگر قرحه شود علاج قرحه امعا کنند و نوعی است از قولنج ریحی که حادث میشود بسبب سرد اکثر شکم
نیارند و باعث تنفخ گردد چنانچه در مالیخولیا مراقی بعض مردمان را حادث میشود علامت آن

علامت این جنس از رنش و انتفاخ شکم و صعقه بود علاج مثل علاج قولنج ملتحم الثفل بعد از آنکه سطوخودوس با سنا
و بادرنجبویه و مانند افسنتین و لادن تنقیه باشند و تسهیل و حقنه برد و دوم قولنج سبب السوداء دا اعضا یا بزرگ
یکس اینش حادث شود علامت این آنست که قولنج بعد از حرکت عنیف یا رجستن و یا از بالا بزیر افتادن حادث
شود علاج او آنست که پای علیل بر ریسمان بسته و بر بالا کشند تا امعا باز بموضع خود در رود و بموضع
التوا روغنها طلا کنند و شوربا های چرب مریض را نوشانیده و می گویند که آهسته آهسته جنبش کنند و حرکت
نکند تا دفع التوا شود شوربا سرد بالای [illegible] گرم [illegible] حادث شود و این سه قسم است یا نیز
ثولول است از ثولول گویند و یا شبیه تا آنکه ورم بود از اعضا باشد و یا باشد بوت سیاه بود دانه
خوانند و مجموع للاسهال اصل سرخ است و یا خارج این و بهر جه و اقل سرخ بود اصعب العلاج است و این
برد و ستم بود تا داخی است علامت این آنست که بر بدن چون حلقه دایره [illegible] باشد [illegible] کم گوش
در ردسند [illegible] جون [illegible] است وخلیدن و کثرت ثقل [illegible] علت
علت بود علاج فصد باسلیق نمایند بعد [illegible] فصد [illegible] چون [illegible] کنند [illegible]
است از رنش [illegible] و با لعاب [illegible] عرق [illegible] عرق [illegible]
[illegible] سر [illegible] داخل کرده دهند اگر گرمی در مزاج باشد پس [illegible]
داخل باشند و یا برگ [illegible] مانند [illegible] و [illegible] بود و
[illegible] ضعف حادث گردد و از [illegible] از حرکت بمانند و [illegible] کردن چون
واجب است پس ادویه [illegible] چون دهند صفت [illegible] گرم [illegible]
[illegible] ساییده [illegible] بمانند [illegible] هندی [illegible]
[illegible] هندی [illegible] بیمار [illegible] خورد
[illegible] و بیمار [illegible] کنند [illegible] ضعف [illegible] شود و [illegible] سیاه
و [illegible] اسهال [illegible] چون [illegible] است چون [illegible]
[illegible] کرده [illegible] صاحب معالجات [illegible] لانه عن [illegible]
لا يجوز و لذا قيل انه [illegible] و [illegible] سواد
[illegible] العلل قسم [illegible] است که [illegible] است [illegible] التحليل که حادث
[illegible] قولنج و [illegible] گاهی [illegible] شود [illegible] و گاهی [illegible] تحصیص
و [illegible] و [illegible] گاهی [illegible] باشد [illegible] گاهی [illegible] و [illegible] قسم [illegible]

وانسداد از خلط لزج بود دلیل آنست که بتسهیل ریاح غلیظ می‌شود و لیکن علامات تحلیل می‌شود دیگر درد
علاج اگر بدن ممتلی باشد بنضج و تسهیل پرداخته شود و در تسهیل مثل حب کوکل و از قبل باید از تب باشد ماء
ماء الشعیر و بعد ازان اطریفل مثل اطریفل صغیر استعمال نمایند و معجون خبث الحدید نافع باشد و معجون کمونی نافع بود
که نانخواه و زیره در آن اطریفل مثل و حب مقل بهره کلکلانج ۳ نیم دانگ اطریفل کندری هم در استعمال می‌آرند خروج
مقعد و این بر دو نوع است یکی آنکه بسبب عدم معارض شود علاج … و دوم مقعد که فقط حرارت شد نافع
موافق آن عمل نمایند و حیله از حال مقعد متورم … باشد بجا آرند که در وهان است که جوشانیده
با تنقیه و مسکنات وضع مثل بنفشه و خطمی و بابونه و شبت و برگ کرنب و تخم کتان و قیروطی که از
روغن گل و موم ساخته باشند بر مقعد بمالند تا نرم شده اندرون رود و … این معالجه نمایند تا قابل
تا بیرون نیاید و برگ مورد و مازو و گلنار و … جوشانیده استعمال نمایند و حقنه … نافع بود
مالیدن که تجربه بارها کرده شده دوم آنکه بسبب ستر فاسخ بیرون آید علامت این است که مقعد …
اندرون … تا بیرون آید بخلاف … که رجوع و خروج او … می‌شود و علاج گلنار …
زیادت … مازو … بمقعد … برخی از نمک باشد و … کرده … او را در مقعد
دارو … ابتدا … مقعد عارض شود … احتقان … و باشد … بود … حادث
شود علامات آن تب و … و وجع و التهاب و … است … تقدم التهاب …
علاج … بفصد باسلیق نمایند و مرهم … و … از آن … ریاون
قلیه بار … مرهم … و اگر درد شدید بود … هم … نمایند … تبدیل مزاج
تخم ریحان … مانند … است … مثل خطمی اکلیل الملک
عنب الثعلب … گل … جوشانیده … بجا آرند
در امراض کلیه و مثانه بدانکه گرده دو است یکی سوی راست و یکی سوی چپ و هر یکی بر باطن
موضع خود که پس پشت است استوار گشته و آن عضوی است مرکب از لحم غلیظ و عروق و شرائین …
متصل و غشای غلیظ … بر آن محتوی گشته و او مانند نیمه دایره است و …
قلب مربوط است و کلیه چپ بلندتر است از راستی و … است که … در …
است که از و سو … که در … باشد … غذای … جذب نماید و باقی به مثانه فرستد و امراض گرده
بسیار است … که گرم بود … غلیظ و …
… علامات آن … مختلط و عطش و صداع … و خرقت و وجع و گرانی در آن

و وجع دیگر آنکه از آن موضع که در زیر پشت وجع او فوق پیدا شود و بول و براز بدشواری آید بیرون بود
پس اگر ماده خون بعلت ظاهر باشد از دیاد ثقل وجع و حمرت آن که از مخصوصات خون است پیدا باشد
و اگر صفراوی باشد پس شدت عطش و زردی بول و حرارت آن که مخصوص صفرا است ظاهر باشد و از
علامات مختصه آن است اگر نیلوفری صحیح بخورند درد زیاده گردد و مرهم او و اگر بخورند جمیع این
باشند علاج فصد باسلیق از جانب موافق کنند و بعد از آن لعاب بهدانه ۵ ماشه لعاب اسپغول ۷ ماشه
در عرق عنب الثعلب [illegible] بنفشه ۲ توله با شربت نیلوفر ۲ توله حل نموده [illegible] باشد
فایده مسهل در این بسیار مضر است [illegible] عنب الثعلب دوم آنکه از ریح غلیظ بود علامت او آنست
که در قطن خاصه [illegible] گرانی [illegible] محسوس شود و [illegible] معلوم گردد و [illegible] وجع شدید
و بدون التهاب [illegible] از مخصوصات بلغم است [illegible] و [illegible] بول و براز [illegible] دفع
[illegible] و اکثر در بول [illegible] محسوس شود و [illegible] ورم
[illegible] وجع [illegible] باشد [illegible] فرق [illegible]
[illegible] علاج [illegible] منضج و مسهل بلغم [illegible] ذکر
باشند و بعد [illegible] ماشه [illegible] زیره کرمانی [illegible] در عرق بادیان
حل نموده شیر گرم [illegible] نافع باشد **حصاة الکلیه**
سبب مادی این علت رطوبت خام لزج بود که منجمد شود و حرارت غریبه رطوبت [illegible] کند
و در زمان اگر ماده بسیار بود در غایت [illegible] حصاة پیدا گردد و [illegible] در دل تولد کند و حصاة کلیه
[illegible] احداث شود و علامت حصاة وجع موضع کلیه و ثقل [illegible] و عسر بول و [illegible]
[illegible] و علامت [illegible] و صفای بول و [illegible] علاج اگر غلبه خون باشد باسلیق
از جانب موافق [illegible] و [illegible] بعد از آن مسهل دهند [illegible]
[illegible] عناب ۵ دانه خار خسک ۹ ماشه مغز تخم خربزه تخم [illegible] حب القلب [illegible] ماشه
گاوزبان [illegible] ماشه [illegible] عنب الثعلب [illegible] گل بنفشه [illegible] در عرق عنب الثعلب
[illegible] سوم [illegible] ۲ توله حل کرده حجر الیهود [illegible] سائیده
تا چهار روز مطبوخ مذکور مسهل دهند با اضافه برگ سنا مکی ۱ توله [illegible] خیارشنبر [illegible] توله روغن بادام [illegible] ماشه
فایده [illegible] در مسهل [illegible] آرند وجع [illegible] مسهل لعاب [illegible] لعاب [illegible]
[illegible] توله [illegible] غذا [illegible] حصاة [illegible]

مثانه همان است که در کلیه گفته شده و باید دانست که اندک فرقی است که سنگ مثانه بکودکان و جوانان و لاغران بیشتر افتد
و سنگ گرده بکهول و پیران و فربهان اکثر عارض شود و همه این در مطولات است و زمان در سنگ مثانه
بنادر حادث گردد و علامت همه آن که سنگ جاذب شود و علامت سنگ مثانه سفیدی و رقت بول است
و عسر و احتباس بول و غلبه نعوظ و تواتر حکه قضیب و ... و حارش حشفه
و بعد از بول اندک زمان بار یعنی قطرات ادامه بودن و وضع ... مثانه و اطراف ... درد مثانه
سفید بود و فرق در سنگ مثانه و گرده همان است که در سنگ گرده سرخ بود و در سنگ مثانه سفید علاج
آنچه در علاج کلیه گفته شد استعمال فرمایند و از ذکر مثانه عضوی است عصبی بعید المکان ... از آنست از راه دو
بعضو بهتر بود ... تخم خربوزه ... بالخواص ... باید به مذکوره تشریح مثانه کیسه ... شکل
است ... از لیفات ... طبقه است و بول ... مجتمع شود و ... بعضل بند ... گردد و ... عنق
بسته که بول ... از طریق دفع نشود دیابیطس بلغت یونانی دولاب باشد و در عربی زلق
الکلیه ... چنان بود که دایما تشنه باشد و هر ساعت آب خورد و ... بول کنند
در زمانه ... و همین مرض ... در روی ... بول ... این مرض ... شود ... زلق
الامعاء ... طرف مطعومات است ... بیرون ... زلق الامعاء ... شود ... قسم
... شود سبب آن افراط سوء المزاج کلیه است پس جذب ... را از کبد زیاده
از احتمال ... سبب ضعف و اتساع قوهات مجاری که عارض شده است سبب سوء المزاج ...
... مثانه ... کرده ... از جگر ...
... غالب باشد ... این مرض ... دولاب ... و در لغت عربی
دولاب ... دیابیطس است علامت آن شدت عطش و عدم ... و بول دائم بی تغیر ...
و بول رقیق و سفید ... رنگ مثل آب ... علاج ... قرص دیابیطس
شربت حب الآس ... قرص ... غذا ... دیابیطس
بقول شارح الاسباب ... عبارت آن نوشته شده صمغ عربی طباشیر ۵ درم ...
درم ... بذر البقله ... ۳ درم ... ۳ درم گزره ... ۳ درم ... ۲ درم
... صندل ابیض گلنار ۲ درم سماق ۲ درم ... ۲ درم ... ۳ کافور ... درم
... بماء البقله والحسن او الرمان الحامض ... سفوف ... والد مرحوم بود و اکثر
... سفوف للدیابیطس ... دراهم ...

حب اذان الحماض عشرة دراهم حب الآس اربعة دراهم سوی الورد و بیدق و بحبل الشربة منه ثلثة
دراهم حرقة البول و آن بر دو قسم است یکی آنکه سبب اختلاط صفرا با بول بود علامت آن عدم فرح و
سوزش وقت بول علاج مبردات مائده دهند مثل تخم خشخاش ۵ ماشه مغز تخم خربوزه ۵ ماشه خار خسک ۷ ماشه
شیره بر آورده شربت کاکنج ۲ تولچه حل کرده بنوشند غذا ارز و شوربا با اسفناج کم نمک دوم آنکه سبب حرقت
حرقة مثانه و احلیل بود علامت گرانی زیر ناف حرکت و وجع کردن از وی است علاج اگر زیادتی دم باشد
فصد باسلیق کنند بعد آن شیره مدرات مذکوره با اضافه قرص کاکنج ۷ ماشه و با بیدق النرد ۳ ماشه
دهند بعد از تنقیه زرارقه بحبل از ... زرارقه بعد آنه فقط با شیره خرفه کنند بعد آن زرارقه بحبل ...
ص ... ۳ ماشه عدس مطبوخ المقشر ۳ ماشه ... از ... تنگار ... ماشه ... کاقوری
۳ ماشه در شیر خر اگر بهم رسد شیر بز حل نموده شیر گرم زرارقه نمایند و بجای احتیاج تسهیل ... شود و اگر کثرة
اخلاط باشد پس تسهیل صفرا دهند غذا اسفناج با ارز کم نمک یا دال ... کم نمک ... و الامر محوم
و دیگر شیره ۵ ماشه تخم خربوزه ۵ ماشه شیره مغز بادام ۵ ماشه شیره حب کاکنج ۵ دانه شیره خشخاش ۳ ماشه
... عنب الثعلب بر آورده شربت ... معتدل حل کرده بنوشند نافع باد احتباس بول با سبب
ورم کلیه و ورم مثانه و حصاة هر دو می باشند علامت و علاجش بیان نموده شد و یا سبب
... باشند علاج تسهیل و حقنه بود و اگر سوء قبض باشد در احلیل ... که نابیده
... کل ... فصد ... است قرص ... البیوت با دو ... شیر ... تخم خیار ... کل
... صندل کلنار ... تقطیر البول حالتی بود
... عمر ... سال ... اگر اختلاط بول ... علامت صوت بول ...
... و علامت ... و تعدم تناول اغذیه و ادویه حاره باشد علاج آن شیره
... تخم ... دانه ۵ ماشه ... تخم ... عنب الثعلب ... بر آورده شربت
... حل کرده بنوشند ... با ... سبب ضعف جرم مثانه و برودت آن بود علامت آن
عدم حرقة بول ... عطش و بیاض لون بول و تقدم تدبیر مبرد است علاج ... سیاه ۵ ماشه
... معجون ... الحدید ۵ ماشه تناول نمایند غذا ... سلسل البول
و آن مرضی است که ... بول بی اراده می آید و سبب آن ... برودت مثانه است علاج
... جالینوس تناول نمایند بول فی الفراش ... باشند علاج
... است بول الدم با سبب ... است علامتش آنست که خون ... با بول

بالبول یا بدون بول برآید و بالسبب انفتاح عروق صغار است علامت آنست که از رحم خون برآید همراه بول علاج
نخست فصد باسلیق کنند موافق حاجت بعد از آن مدررات بنوشانند چنانچه از شیره تخم خیارین ... لعاب
تخم ... بنوشانند و باشد لعاب اسپغول قرص بول الدم در داخل نموده بنوشانند غذا ماء الشعیر قرص حب بول
بول الدم مغز تخم خیارین چهار درم نشاسته کتیرا گلنار فارسی خشک ... از هر یک یک درم
جمله را بکوبند و با ... حب سازند ... الحمل ... ۱۲ ... رحم ... کثرت اسقاط رحم
عضوی است مولف از لیفات عصبانی بر شکل مثانه و گویا ... و وی جسمی است ... از جنس
که از نقل جنین و استقرار که از رحم مطلوب جنین بود در گنجیده شود و ... دو طبقه دارد در طبقه اندرونی اکثر عروق بسیار
است و منافذ آنها دارد نشانه حمل ... جهت رسیدن غذا جنین و این طبقه در تجویف دارد و گویا و کیسه است اما گردن
واحد است و ... بچه ... شکم صورت می بندد و این طبقه اندرونی از لیف های جاذبه و ماسکه
و دافعه بافته است اما طبقه بیرونی بمنزله غلاف است طبقه اندرونی را جهت محافظت و رحم
هم چو قضیب مقلوب است و موضع رحم زیر مثانه و بالای روده است و درازی وی از نزدیک مقعد
تا منفذ فرج و درازی این از معمول شش انگشت کم نبود یا شش تا هشت و زیاده از یازده انگشت
زیاده نباشد و کوتاهی و درازی آن باندازه است زنبه باشد و بسبب کثرت جماع الفت دراز گردد
و عنق رحم هم چو عضله است که نور برنور ... زیاده یا دراز شود و ... عروق ... مستقیم متصل
شده است ... عضله ... و لغدیه ... و او را مجری است ... برای خروج طمث و حیض
و وصول منی ... و در رحم ... است تنگ که از ... است ... و ... بر بحالت علوق ...
بجز ... و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضله ... در ... است ... میشود و ...
... میگردد و در رحم ... است ... مایل میشود ...
و منفعت رحم است که منی در وی قرار گیرد و جنین از وی تولد شود و رحم ... بر شکل ...
است که اندرون ... است گردن او ... است و ...
یاد باید ... است لیکن حصبه مرد ... است ... زاید و دو
... است و از آن زن کوچک است و گرد ... دارد و ... طرف فرج ...
خارج از رحم و بر ... است جدا از یکدیگر ... حفظ دارد و هم خصان که مرد ...
حصبه و حقب ... است بر شکل ... دراز و ... گویند ... هم خصان
است لیکن از زنان ... است و ... مثانه تنگ کرده و دو سر گرفته

دوم سر آنکه نطفه مجری و تقبض آید و دیده الست و تفسیر زبان این است که چون بعد از جماع بسوی تهیگاه میل کرده است
باشی از روی بر رحم اندر آید چنانکه از کرخایه و ثالث هذا است که وقت جماع سخت شوند و گردن رحم را تا باید
ببرند تا نطفه بر وجه و بیرون آید بود و عقیم یعنی بچه نا شدن و این نیز دو قسم است یکی آنکه از جانب زن بود
دوم آنکه از جانب مرد بود و تا بدانی که در این است که عقم از مرد است یا زن منی هر دو را بر آب اندازد
بر کدام که بر روی آب بماند در وقت عقم از او باشد و عقم هر جانب زن و خواه از جانب مرد بود و انواع
است چون ذکر آن و مطولست بسیار است و علاجی نیز مطول اختصار است انواع از آن علیحده
علامات حمل است که هر دو زن بر از نزول شوند و بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن میان ناف و فرج
درد احساس کند و از جماع بیزار بود و الم یابد و از آمیزش شود و حیض منقطع گردد و با بام ... دیگر
آید و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و دوار و ظلمه عین و خفقان و شهوت فاسد بعد از یکماه و
دو ماه و فساد لون و شهوت بیاض عین عارض شود و این حالات در حمل انثی اکثر باشد و در دو ماه
فساد لون زایل شود و در ماه چهارم که جنین کلان می شود و بلند آید این از اعراض زایل
گاه بود و اگر خواهند تجربه کنند عسل آمیخته با دیده بات باران بخورند اگر بجنبد شکم حادث شود دلیل
آبستن بود و دلالت خلاء سبز زرد و اگر طعم و بوی آن آید آبستن نباشند و اگر بیاید آبستن بود دیگر بار چون
فشرده بعد از جماع و سیاهی ... و میل ... رنگ ... ریزان ... زنی که بر سر آبستن
باشد روی او خوب باشد و نشاط او بیشتر بود و پستانهای او صحیح باشد و بول رنگین بود و در طرف
راست ثقل یابد و پستان راست او بزرگ شود و سر پستان سرخ گردد و لبن غلیظ و ابیض بود و حرکت جنین
در جانب راست مخصوص شود و وقت قیام اعتماد بر پای یمنی نماید و جنین یمنی سریع الحرکت بود و گفته اند
زلادت اگر درد از کمر بر خیزد پس در شکم آید پسر باشد و اگر در زیر ناف و فرج بر خیزد دختر باشد
علامت دختر است که روی او رنگ بر سد و حرکت بطی بود و سر پستان سیاه بود و سینه چپ کلان تر از راست
باشد و پاره سفید بود و در بیشتر حال حرکت جنین بجانب چپ بود و شکم کمتر آید و زن چیزهای زرد بیشتر
خورد و رنگهای بعارض شود فایده بهترین اوقات برای جماع است که طعام از معده گذشته باشد
نیز اگر طعام خوردن وقت نماز پیشین باشد بعد از نماز عشا جماع نماید و بوعلی گوید که اللغانسه ماند
و در قول گردد که وقت جماع را بعد از بجای بعضی افراز داده اند زیرا که این وقت جمیع بدنی
که کرده است که نشاط مباشرت و تنگه سخت دارند که شهوت صادق بود و او عمر منی ممتلی و خو
تنافوی وسالم و الت انتشار تمام نیز رفته جدوث بایست کمال جماع در وقت مجبوره ندارد

و علامت حمل و اشتمال ابتدا باید که در ... وقتی شروع کنند که هوا معتدل باشد و زن
ایام حیض را دیده باشد و بهترین اشکال در جماع آنست که معشوقه بر پشت بخوابد سرین بلند باشد
مرد بالای او بود و سرین او بر و رشته ... بعد از آنکه ... باشد ... بعد از آن ...
دیرگاه نگاه دارند و بعد از آن یک ساعت یک پهلو بخوابد و ... بپیچید پایان شود ...
آن باشد تا که شهوت زیاده غالب گردد و ... چشم او ... باشد که ... عظیم ... چشم او
منقلب گردد و ... های خود ... حاصل کلام چون ... آغاز ... باید ... نموده ...
مشغول شود و زبان زن در دهان خود گیرند و ... اثر ... و ...
و ملامت ... که ... جنبش ...
بار ... کرده باشند ... جماع ... نمی ... شود ... التقای نطفه
و ظهور ... باشد و این ... نطفه ... لذت ... بیشتری بود و ...
باشد ... ظاهر ... رحم ...
که دیگر اشکال همه ... خصوصاً که مرد ... و زن بالا ... جماع ... و ... الجماع
و حرکت بسیار ... و ... و ...
تمام شهوت ... بعد ... و ... ضعف ...
و ... باکره ... بعد العهد ... از جماع ممنوع است و ... بالخاصه ... باکره ... مالغه
... شعوقه مجنون ... گاه گاه ... علم ... عند اهل التجربه ...
و ... حمل صورت ... است که زن خود را از ... و ... دیدن ...
و از امتلاء ... غضب و خوف ... و از جوزدن ... که ... رحم ... و بعضی ... مسهل
نیز باز دارد ... ضرورت خصوصاً ... ماه چهارم ... و ... نماند ... حرکت ... نموده باشند
جماع ... است خاصه اگر زوج الجماع قوی و طویل الذکر بود ... اگر زن ... شود
اما آنکه ... ...
از آن محترز باید بود و اگر از اسباب داخلی باشد ... رحم ادویه ...
و اگر شروع اسقاط شود برای ... آن ادویه قلبیه باید داد مثل ... گاوزبان ... عنبری
... مروارید ... باشد ... معتدل ...
و گلاب اگر ... بود ... باید داد ... گرم ... علامت اسقاط ظاهر شود

حایض شود و نگاه داشتن مشیمه و تنقیه و دهند مدرات قویه برای اخراج حیض و نباید که واجب است صفت
آن بادیان ۶ ماشه بیخ بادیان ۷ ماشه تخم کرفس ۵ ماشه پرسیاوشان ۵ ماشه مویز منقی خربوزه ۹ ماشه
در عرق بادیان جوشانیده صاف کرده شربت بزوری معتدل ۲ تولچه داخل کرده بنوشند و غذا ننمایند و اکثر ۳ ماشه
روز و بعد از آن شوربای مرغ یا نخود بادام دهند شبینه تعداد القاط اکثر تعیینه نماید فرزجه که برای مشیمه
الاعضا موضوع است بدینسان صفت آن زراوند مدحرج ابهل ترمس حرف از هریک فندقی کوفته بیخته
بزهره گاو لت کنند و فرزجه سازند بعد از آن مصطفی بیخ و شیر و مدرات دهند عسو و کالا دف
سبب فربهی زن و ضعف رحم و صغر و ضیق مباک و ضعف قوت دافعه بود و حیض سعا طبس می درست جیب
بگیرند که در تجربه آمده است و بعضی اطبا در بعضی کتب گفته است که تعلیق سبد و تحفة السیر سهل ولادت
می نماید لیکن در تجربه استاد ما نیامده اگر بکنند مضایقه ندارد والفغوس سعن ملوس از چهار درم تا شش
درم در عرق بادیان بجوشانند برگاه ثلث بماند مالیده صاف نموده شربت بزوری ۲ تولچه داخل کرده بنوشند
و فرزجه و حمول نیکنند غذا از ۳ ماشه تا روز طلوع بماند دادن و اگر استسقا بسیار باشد شوربای مرغ و لحم
کنکانه دهای ان سال زیاده باشد پدید که ای عسر حمل سبب سطبری مشیمه شود و باید دانست که مشیمه
پرده است که در رحم بر گرد جنین منکون میشود و حفظ الدم جوکبه کرده دانه اما جمله ترجیح تر از آن
است و چون جنین حرکت برامدن کند و قوی باشد این پرده شکافد و جنین از وی برآید و بعد از آن مشیمه
برآید پس اگر این پرده بغایت سطبر بود و شکافته شود زود تدبیر آن کنند تا جنین از تعب حرکت
خروج و عدم حصول آن هلاک نشود بسیار کس بهمین سبب هلاک شده از حمل و عدم وقوف بر آن
علاج دایه را باید که مشیمه را به ناخن بست کشیده بدست راست بپای سر آن را پاره کند و چنانچه …
قابله باید چنین در شکم مرده علامت است که حرکت محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود
و نفس او متواتر بود و برای اخراج آن دوا بسیار است صفت آن بادیان ۹ ماشه بیخ بادیان
۸ ماشه پرسیاوشان ۹ ماشه زعفران … بادیان بجوشانند برگاه ثلث بماند مالیده صاف
نموده تخم حنظل … باشند نوشند نباید اگر وضع حمل شود … دفع نگردد و فصد صافن نمایند
الفور نمایند در ایام … چون … اختلاف است و حکما میگویند که چون مذکور با حمل روز … الی
داخل نیستند … بسته است اگر قبل از ده روز موقوف شود ضرر رسانند و اگر ضرر رسانند
موجب مرض شود مثل ظلمت عین و کرب و قلق و امثال آن اگر چه بعد از بیست روز بود فصد نمایند و گاهی
را که دفع حمل میشود و در بحران او اختلاف است بعضی گفته اند که حساب بحران از ابتداء وضع حمل گیرند

و بعضی می‌فرمایند که ابتدای روز [illegible] ظهور تب شود و اگر ابتدای تب در وضع حمل یکی [illegible] باشد بسیار خوب است اختلاف
ندارد و اگر در دویم وضع حمل و سیم تب باشد باز هم خوب است چرا که روز پنجم و ششم یوم مسهل و شستن مخصوصان ثابت شده
این است که اگر سیم ملی بعد بعضی وضع حمل پنجم تب باشد حساب تب اولی باشد و اگر در پنجم مسهل دهند نیز
اگر تب پیش از وضع حمل حساب تب اول است در این هیچ اختلاف نکرده‌اند و در طریق دادن شیر طفل
را الحال [illegible] مخصوصان ثابت شده است که پیش از سه روز وضع حمل شیر [illegible] ندهند و لیکن شیر مادر چندان
مضایقه ندارد و اگر خواهند که دختر [illegible] مناسب است بسبب این در مزاج [illegible] حار است و مزاج دختر بارد و برای
دختر شیر پسر مناسب است بعین دلیل که ذکر یافته و می‌باید که شیر در سه ماه مناسب [illegible] شده بود فایده
دیگر در طریق شناختن شیر که خوب است باید قدری شیر در ظرف چینی دیده اول بو کنند اگر بوی تعفن
ندارد و خوب شیرین الا خوب است دوم لون را ملاحظه فرمایند اگر سفید براق و صاف است خوب است
و اگر مایل بکبودی و یا صفرت است خوب نیست سوم قطره از آن بر ناخن [illegible] بچکانند اگر پهن شود و سیلان
نکند خوب است و اگر بر ناخن منجمد شود و مطلق پهن نشود خوب نیست تنبیه اگر شیر هشت ماه بود باید که شش ماه
بود باید که پهن شود و اگر [illegible] بود و اگر پهن شود مضایقه ندارد یعنی اگر حامله بود اگر اسهال کند مضایقه ندارد و قبل
از دادن شیر طفل را برای اخراج مواد [illegible] ضرور است که مسهل دهند صفت آن عناب [illegible] دانه سپستان
مویز منقا [illegible] بادیان [illegible] سوس گاوزبان [illegible] اصل السوس [illegible] تمر هندی عود الصلیب
[illegible] زعفران گاوزبان [illegible] عرق بادیان بجوشانند [illegible] که بماند مالیده صاف کرده خیار فلوس
[illegible] گلقند آفتابی سائیده حل کرده روغن بادام [illegible] کرده بنوشند فایده دیگر در اسقاط کردن
[illegible] باید دانست که تا ممکن [illegible] چیزی [illegible] خاصه اگر جان
[illegible] افتاده باشد و برای [illegible] برای اخراج جنین مرده [illegible] کنند و چون
[illegible] بحمام برند [illegible] و از فواید [illegible]
[illegible] فرمایند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و بعد از زوال آن درد بجای آن درد دیگر پیدا شود و اگر بعد از آن سرعت بر جسد و هیئت بار باریک باریک پیش پیش بر جسد و علامه از دست
تا کی منع از دم نه والا فرو دوا کرده بر صفت روغن و جرب غایت بعضی ملتجر اند و در رحم و حیض ننمایند و سنگ ترش و بیشتر بی حمل
آن بود که عسر الانزال باشد و باید که ... رگ است بعینه و حول نمایند بعد از فراغ آن سرد بکشد تا نشیند در میان پاره بیرون
آید اگر ضعیفی افزاید نبایستی و طبیعت او اگر نبود پاسیب امتلا بدن رست از دم که طبیعت از ادمان آن بر فضول دفع
نیابند علامت آن عظم نبض و امتلا جسم بود و درد سر و رگ و سرخی لون و بادشود براعدن خون اگر خوب و قوت
باشد و لون تیره عسر شده بود و تدبیر آنست که ... بکند و اگر ... بود چنانکه تمام علاج در وقت افراط بخست
فصد باسلیق کنند و اگر با ... شود بجوض آن فصد سلم کنند بکند فصد و باید خفات و سرد و دهان محکم بر بندند
و بعد آن محاجم بازی از ... جمع نمایند و آنچه جای ... تحلیل از ... صفت آن قرص کهربا ۲ ... باخرطوم بکلنار
... در عصاره ... رنگ ... بمرجح ... زده ... بکار سته شربت حب الآس ۲ ... و مانند آن ناسخ
اگر عذار از دال خشک و باسیب حدت دم و رفت ... علامت آن ضعف نبض و لون مایل بزردی و سبب
آنکه دم رقیق حاد باشد قریب بصفرا الست و احساس حرقت و سرعت وقت خروج و اگر سبب خونی مایل تر زردی
لون علاج منضج و مسهل صفرا دهند و بعد از آن تنقیه ادویه عالیه کنند و آنچه ... بار استعمال ارند غذا ماء الشعیر و فصد
این قسم نمیکنند لسبب آنکه قرار امتلا در دم نیست که حصه جز و شود و اکثر با اکثر صفرا علامت کثرت دم بود
موافق ما تقدم حصه کبیر شود و اگر سبب غلبه الطوبه بود که فوت ماسکه را ضعیف کنند علامت آن کثرت استفراق
و علت عطش و بیاض لون و کسل و ... و اضعف بود و علاج منضج و مسهل بلغم دهند و بعد تنقیه تدبیر ما تقدم فرمایند
و اگر سبب این خلاط حاد بود و سودا ادویه که ... و ... عروق کرده علامت آن و سیاهی خون الست و باشد که گاه با تسیر
و اگر علاج منضج و مسهل دهند سودا ... تدبیر مذکوره نمایند فاده ... و اگر سودا احتراقی باشد علامت الستعمر
اگر ... و نبض محسوس شود و لون خون سیاه بود علاج بحست فصد باسلیق کنند و اگر ... باید عوض ...
السلم ... و بعده منضج و مسهل سودا دهند غذا ... که ... تنقیه و سودا اعسکره سرعت در نبض
کمی باشد و در این قسم فصد نکنند باید و در سرعت نبض سودا احتراقی مشابه صفرا الست فرق میان
الست که رنگ لون در صفرا مایل بزردی بود و در سودا سیاه اشباه ... علت اگر سبب و رم ... است
علاج در آن الله کفته شود موافق آن عمل نمایند و اگر سبب ... و دم بود علامت آن نحافت
بدن و صفوت لون و تقدم ... بسیار و تعب ما فراط بود علاج تقویت بغذا و ... کنند مانند به که
ماریاد کر یافته و اگر سبب علت دم باخلاط غلیظ با برودتی که مجاری عروق را تنگ نماید علامت آن
نزول و بیاض لون و کبودی رگها و کثرت بول و ملغبته ... و ثقل نوم و ... نبض بود علاج فصد صافن

و حاجت سایقه و دوران سبب از نوبت حیض نماید لهذا بسهل النوع ما یلی من الاستفراغ و تحدث الضعف
و فتور الصوت و بعد ان ادویه مدره باستعمال آرند صفت آن تخم خربزه و حاشیه بادیان بهاشه
بر سیاوشان ... حار خشک ... ثم قیل این الصحه عند التغلیب ... اکثر خارج الفرج تخوش نمایند ثلث
که ماند نماف کرده کثرت بروزی بار دیا حار حسب مزاج داخل کرده میوشنند الفور بادی مرغ یا خشک یا با
بان سیلان رحم وان مرضیست که رطوبت بیشتر از رحم بر آید سبب ضعف عانه و آن فضول که از رحم
بر آید از چهار حال خالی نیست یا بلغم یا صفراوی یا سوداوی یا دموی یعنی دم یا رطوبه الغثه بر آید زیرا که
اگر خون خالص بر آید آن را استحاضه نامند نه سیلان رحم و علامات اخلاط ظاهر بود از الوان و خوب
نزیف استدلال آن باشد که دهه دفتی بشرقه با پنبه بر آتش گرم نموده بر دارد و صبح ... او در ده
در سایه خشک کنند به بینند لون هر خلط ظاهر شود پس اگر سفید باشد از رطوبت بلغم است و اگر سیاه
باشد یا سبز رطوبت سوداوی است و اگر زرد باشد صفراوی است و اگر سرخ باشد دموی است
و صاحب سیلان رحم سقوط الشهوت مصفر اللون و منتفخ الوجه و العلماء فیها باشد علاج بحسب
نقعه ... صفت آن گلنار فارسی کندر مازو سر به اصفهانی اقاقیا شب یمانی مسادی کوفته بیخته با آب
سان الحمل سرشته دو فرزجه سازند و به پشت عانه طلا نمایند سیلان رحم و آن مرضی است که رحم از مقابل
فرج منحرف گردد و سبب آن یا ورم صلب است یا الکاسف که حادث میشود در رگ شق دی ظاهر شود
یا اخلاط غلیظ از رحم الصحاب آن گرایند رباطات و لیفهای رگ شق پدید آید و علامات او است
که وقت جماع در رحم درد شود و قابله اگر با انگشت تفحص کند فی شناسد چنانچه انحراف رحم را و معلوم میکنند
که در رحم صلابت است و یا امتلا است و یا بد و العان است و سبب او حاجت در بین مرض و حبس حیض
... دو بول و عاقله حبس میکرد و علاج اگر سبب اماله امتلا است و استداد زکیا است منضجه
صاف کنند از جانب محاذی شکل مائیه و بعد از حقنه قابله را بفرمایند که موضع مخصوص موافق
معمول بر دارد که دهن رحم مقابل فرج آید و اگر کثرت بلغم باشد علامت آن است که سینه زن و ...
لون بود علاج منضج و مسهل بلغم دهند علاقه قلیه حوصله مرغ او ورم رحم سبب حرزه یا احتباس طمث یا نواتی
یا عسر ولادت یا کثرت جماع یا بزاله بکارت یا ماده دموی یا صفراوی که بیرون این حادثات حود
بخود از آن نیک کنند حادث میشود و این بر دو قسم است یا ورم حار است علامات آن جمع حاده سواد اللبان
و درد سر خاصه در زنخ در ناف و عانه اگر ورم در مقدم رحم بود و درد قطنی و پشت اگر در موخر
ران بود و وجع از بن اعضا طرف باقی می آید و حادث می شود درد یا امتداد شدید که خادر میشود

مادر بنود ان سر ایستاده شود دیگر عفونت شدید و دیگر آنست که درد که در زیر ناف مایل شده بران فرود
آید و درد دیگر بر تنقیص بود سرین آید پس ایستاده شدن مشکل میشود و دیگر از علامات بول اگر ورم در
مقدم رحم طرف بالا باشد و بخیر رزر اگر ورم رحم در موخر باشد مایل طرف اسفل شود و تعسر و تنفس جهت شدت
سوی و انتفاخ در رحم و جریان رسیاع و اختلاط عقل و هذیان شبان شبیر شکی که [illegible] است بود علاج
نخست بالیقین نمایند و پس از آن بر آن دهند صفت آن لعاب ریشه خطمی ٥ ماشه لعاب تخم کنوچه
۷ ماشه بیتره تخم کرد ۹ ماشه سبزی تخم [illegible] ۶ ماشه لعاب [illegible] معمول ۹ ماشه و عرق عنب الثعلب
۲ انه بر زوده شکر بیت نیلوفر ۲ تولچه حل کرده صاف نیاشیده و در یک شب مرود [illegible] مسهل دهند صفت
ان فلوس خیار شنبر و تولچه شیرخشت در عرق عنب الثعلب انار مالیده صاف نموده [illegible] سونعه
سابیده حل کرده روغن بادام ۷ ماشه افزوده تناول نمایند خاییده معتدل حصه در ابتدا و عرق عنب
الثعلب مغز فلوس خیار شنبر گل بابونه خطمی حل کرده [illegible] گرم تناول نمایند دمی باید که در مقدار حصه سوم
فلوس ازین بر دواد و به باشند تا ممکن باشد از خوردن [illegible] منع فرمایند [illegible] اگر ورم در ابتدا باشد
ادویات ضماد [illegible] تا باده منجر شود و اما هر گاه با تمام رسد از دو حال بیرون نباشد یکی آنکه تحلیل
رود دوم آنکه ردی [illegible] جمع [illegible] آنست که درد شدت نماید و حرارات مختلف [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] علاج آنست که در ازین [illegible] صفت آن گل خطمی ۷ تولچه [illegible] بابونه
[illegible] عنب الثعلب [illegible] اکلیل الملک [illegible] دواست دو من وزن هندی بجوشانند و هر گاه [illegible]
صاف کرده موافق معمول نمایند [illegible] برای آنست که در تحلیل یاری دهد و چون تحلیل کرد [illegible]
خالی [illegible] منع شود [illegible] علامت منفجر شدن آنست که از راه [illegible] علاج
در خروج آن [illegible] و ماء العسل در رحم حقنه کردن مفید است و مدرات حقیقه مثل تخم خربزه و [illegible]
تخم خیارین [illegible] تخم کاسنی [illegible] و بابنات دهند که برای [illegible] مفید است و مدرات
قویه [illegible] و باید که [illegible] پاک شود و بعد از آن [illegible] قرحه [illegible] شود
از قبل [illegible] مرهم [illegible] کرده در [illegible] جمع [illegible] شود [illegible] و دل [illegible]
قسم دوم آنکه ورم صلب شده [illegible] در رحم [illegible] باشد یا انتقال کند [illegible] طرف
سوداء اگر در علاج این قسم تاخیر شود [illegible] استفراغ [illegible] دهد و [illegible] جانب مخالفت ورم [illegible]
باشد کما قال الشیخ بالحجامة فی الایمن مائل الی الایسر وبالعکس وهذا اذا عظم الورم جدا اما مال فوق
الی جهة المخالفة و اما اذا کان صغیرا محتملة الی جهته بالضماد علامت ان صلابت زیر ناف

و ثقل موضع ورم و اضطراب حرکت ساقین اگر ورم در هر دو جانب رحم باشد و با اضطراب ساق واحد
اگر ورم در یک جانب بود و کسل از حرکت و وجع کم و عدم حیض و اگر باشد بسیار بود علاج اگر نبض عظیم
بود بعد فصد باسلیق نمایند و خون کم گیرند و بعد از آن منضج سودا داده مسهل آن دهند و اگر عظیم نبض
نباشد فصد نا کرده منضج و مسهل سودا باید داد و بعد از فراغ مسهل در آبزن بالای با اضافه مرزنجوش
و بادیان نشانند و برای تحلیل شدن ورم فرزجه مرهم داخلیون بر دو طرف بینی در فرج و ساعد برد و نهند
غذا شوربای دراج نیز مسموح چون مرغ فاخته و غذا نیم برشت چهار شنبه کل بابونه مرزنجوش در آب
حل کرده نمایند و خود قعود در حصه سوم خلوتی ادویه دیگر باشند اختناق رحم این مرضی است شبیه صرع که
بشونت و زود زود می آید و آنچه بخاره از رحم طرف دماغ صعود میکند و حالت او مثل اختناق و بندی این
از رحم می باشد و این مرض را دو سبب است یکی آنکه منی در او و غلبه جوشش مجتمع شود و بکیفیت ردیه تحلیل
او و بخارات ردیه متصاعد شود بقلب و دماغ رسد و بوجه فرح و غشی شود و اکثر زنان فربه را عادت
میشود دوم کثرة احتباس طمث نامدلی شود و بسبب بسیاری او در رحم همان کیفیت ردیه که بالا ذکر یافت
روی نماید علامات آن صفرت لون و رطوبت عینین و لهذا ضعف عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و ضعف
و تفاوت نبض و در نوبه وقت بوده احساس بخاری کند که از عانه سوی دل مرتفع شود و در دهان و بینی
حرکات بعضا بغیر اراده ظهور نماید پس ذهن مختلط شود و لی بهوش آمده حس باطل و او از صفع
شود و فرق در این و صرع آن است که عقل در این علته باطل نمیشود و در آن الشرارد لطوق الزجاج
مالعنا الیس کما سندرد نافی الصرع ملوکرت لاستعطل الحواس الباطن حال العلته و صاحب آن چون بهوش
می آید آنچه برادوارده و شدت حدت ضبط و در حالت غشی طاقت گفتار ندارد و سنجهای بر یک را ابیشود
الا دون سکون الافرع طبیا اشتافماد ریده کف از دهن چنان بر نمی آید که در صرع بر می آید علاج فصد حتی من
کبیرند و منضج و مسهل سودا و بلغم دهند و در وقت نوبه بوهای بد بو باید از قبیل جند بیدستر و بصل و ثوم و بابونه
سداب که میدهند از بینی تنها انگشت انجره را آن و غذا از زوره دهند معجون رحم تشاق چو شنبو الست برای فرج داخل
انجره رحم را عطر نمایند و حول چیزهای خوشبو کنند و اگر حرور باشند صفته متوسطه بعمل آرند و اجر دوره با ساقها
حالی کنند و بالتوبه نیز بعمل آرند و علامت مذکوره بود علاج آن بهتر است در جماع کردن و باقی داد حیث
بونه بعینه علاج طمث است ١٢ در امراض انثیین و حقیقت و تشریح انثیین و آن مرکب است
از لحم لعبد بود و درو منافذ بسیار بود و شرائین و اعصاب و از ورده بد و منفعل باشند و غشای برد
کشیده و منبع از ذهن این عروق ما انثیین میرود و در آن جمع میگردد و در الجماع حاصل میشود و بسبب سفیدی

سبب صعودی بجوهری انثیین و صعود ایات روح سفید میشود چنانچه در پستان شیر چون حیض مستحیل میگردد و منی از خفقه
هضم رابع است و به انثیین می آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل میگردد و اورام انثیین
از دو صفراوی علامت آن بود حمرت لون و عظم حجم و وجع و حرارت والتهاب و تشنگی و صفرت قاروره
علاج نخست فصد باسلیق نمایند و اگر ضرور باشد مسهل صفرا دهند و بعد از آن ضماد نمایند صفت آن
گل خطمی بنفشه بابونه نوعی عنب الثعلب بریان کوفته بیخته عرق عنب الثعلب داخل نموده ضماد نمایند
در حرم مرکه و کلاب شموخته از آن نهند و باید که در لعابات مثل لعاب بزر قطونا و با عصارات مثل عصاره
کشنیز و عنب الثعلب دهند با ترکرده بر آن گذارند و بعد ابتدا تا انتها مرخ نمایند با یکی از ادویه مذکوره مثل دقیق
شو و باقلا و حمص را با نبیذ و بردع و تحلیل و در زمان انحطاط ادویه محلله ضماد نمایند از قبیل بابونه
و اکلیل الملک و کمون سبز را درکل یا ارزده شنصه لا انها تحلل الاورام الحارة و بلینها و اگر ورم بلغمی
بود علامت آن بیاض لون و قلت وجع و در جای ملمس و بیاض قاروره بود بعد علاج چند مرتبه از حب ملغم
را دفع نمایند و تخم کشته ها با ادویان مسرساییده می دهند با الضماد احمدة محلله کنند مثل دقیق
باقلی و حمص و کمون و اکلیل الملک و بابونه و حلبه و تعل زوم و جاشیدان و اگر ورم سوداوی
بود علامت آن صلابت و کبودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع باشد علاج سوداوی بکنانیند
و الضماد با احمده محلله مطلیه فرمایند مثل اصل بابونه و اکلیل الملک و وزن کدیسه همراه مخ ساق بقره
شحم بط و وجاج و صحوبع مثل اشق و سیعه سایله وجع انثیین اگر بسبب سوء مزاج حار بود علامت
حرارت التهاب باشد علاج حرفت از عصارت بارده مثل کزبره و مرغ دهند یا د عنب الثعلب
گذارند و اگر درد شدت بود مقداری افیون و داخل کنند و اگر سوء مزاج بارد بود علامت آن قلت
الم و وجع قدری باشد علاج تمرغ بمرو بخات حاره کنند مثل شحم بط و ماکیان و اگر بسبب ضربه
یا صدمه باشد علاج فصد باسلیق کنند و بنفشه و نیلوفر و کدو و خطمی و عنب الثعلب ضماد کنند
اورام خفیف و اوجاع قضیب مثل اورام و اوجاع انثیین می بود و علاج مثل علاج ما تقدم است سبب
لغاوت جریان منی در علاج آن وین نسخه بتجربه رسیده مفلح مانده گیند باشد تخم تمر هندی ۲ ماسه
نبات سفید ۳ ماسه کوفته بیخته بخورند بر آن تعقبان باده و سرعت انزال این نسخه بتجربه رسیده از مجربات
والی خان مرحوم است بطرز یادگاری بعوض صاحب قبله محمد علی القاضی سلمه این عاصی را داده بود
صفت آن افیون کاذذونی خالص صاف نموده با عنبر و زن آن زعفران و صفت تخم افیون چند وار
حطای خوکوب نموده در میان نارجیل که سر او را سوراخ کرده باشند پر کرده سر او را محکم نموده نارجیل

نارجیل را بحبر کوفته در سه من شیر گاو بجوشانند تا تمام شیر قریب بسوختن رسد پس روغن زبان بر آید اند
بر آن مقدار که از روی نارجیل بر کرده باشی ملایم از آن در روغن بر کنند بحبه بکه خمیر بکه بالای نارجیل
است بسوخت شود پس از روغن برادر ده خمیر را از آن نارجیل جدا ساخته و پوست سیاهی
که بر لب نارجیل است جدا کرده آن نارجیل را با افیون که در میان وی بست ساییده تا چون مرهم شود
پس در هر مثقال از آن ساییده نیم سرخ یا در بخنوس از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز حلغوزه
تخم خرفه مقشر از هر یک یک و نیم مثقال طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا بزر البنج سفید بیخ لفاح جوز بوا از هر یک
چهار [illegible] روغن بلسان دو مثقال کوفته بیخته بروغن [illegible] چرب نموده [illegible] نشسته در [illegible]
سنگ سحق نمایند تا نیکو مخلوط شود بعد [illegible] حب سازند با ورق نقره در [illegible] کرده نگهدارند از [illegible]
از یک حب تا دو حب این حب بدل افیون است و مقوی است مجرب کسی که این حب را [illegible] بالغ
شد باشد از ماه بود و بعد [illegible] مثقال [illegible] جدید کرد [illegible] از آن [illegible] شد [illegible] نارگیل
و [illegible] نسخه [illegible] غریب طلای است صفت آن [illegible] از [illegible] چوبی ورق ورق کرده
[illegible] در یک [illegible] از [illegible] و [illegible] کرده [illegible] و در آفتاب بگذارند تا [illegible] را
[illegible] باید و خشک شود و در [illegible] انداخته [illegible] ماشه [illegible] زراوند [illegible] ماشه [illegible] کرده
[illegible] ماشه [illegible] ماشه روغن [illegible] ماشه عنبر اشهب [illegible] ماشه
عطر [illegible] نمایند که [illegible] شود بعد آن بر [illegible] طلای نمایند ۱۸

در امراض صفاق

[illegible] و اطراف چون [illegible] و ریاح [illegible] و وجع مفاصل بر یک [illegible] گفته آید فصل اول در
[illegible] و قبله و آن عبارت از آن بود که بسبب انشقاق صفاق یا [illegible] دو مجری که [illegible]
است [illegible] و [illegible] فرود آید یا در [illegible] شود اگر [illegible] فرود
آید از آن قبله الامعا گویند و اگر ریح فرود آید قبله الریح خوانند و اگر رطوبت فرود آید قبله الماء نامند
و قبله را [illegible] گویند و حدوث این علت از حرکت سقوط و [illegible] از [illegible] و [illegible]
و بر داشتن چیزی گران و رسیدن ضربه بر بطن شود و این علت علاج [illegible] مگر برای زیاده شدن آن
از امتلاء و حرکات قویه و [illegible] و [illegible] عقب طعام و اغذیه [illegible] و [illegible] و دیر ماندن
در حمام [illegible] باشند و [illegible] خورده باشند و پیوسته [illegible]
بسته باشند و اگر فرود آید [illegible] گرم [illegible] و چون [illegible] بیرون آید [illegible] نمایند تا بجای خود
رود [illegible] و به [illegible] نمایند [illegible] از کثرت رطوبت بر آن [illegible] می باشد [illegible] باشد

نادون با سه زیره مانند بهتر [illegible] ضماد نمایند حل شده و ریاح افرسه اگر غمزه بقراط گفت از
[illegible] بیرون آید اگر بخارج مایل شود از ادویه باشد و اگر بداخل این را خوره مغص و اگر بجانب مایل
بود القولنج باشد و سبب آن اگر ورم حار بود علامت آن تب و وجع شدید و عظم نبض و ثقل و تشنگی
در قاروره قاروره بود علاج فصد باسلیق نمایند و بعد از آن اضمده که بتسکین التهاب کند ضماد نمایند مثل
لعاب حلبه و تخم کتان و تخم خطمی و خبازی [illegible] و طبیخ و باقی علاجات در کتب معتبر
مفصلا مشروح است لیکن اگر بلغم [illegible] ریاح افرسه بیشتر لیکن علاجها باشد و وجع گفت اگر در
کثرت بلغم و برودت مزاج بود علامت آن بیاض لون و قاروره و بطو نبض و کم تشنگی حادث
شود و [illegible] بلغم زیاده شود پس الم ضعیف شود و دیگر علامات غلبه بلغم بود و بعد از نوم
و امتلاء و خوردن بقولات و غذاهای بارده اشتداد کند و [illegible] و احساس کند علاج نخست
[illegible] باشند و بعد از آن مسهل بلغم [illegible] سورنجان داخل دهند و بعد از تنقیه تمریخ ادهان
حاره فرمایند و اگر وجع بسبب ضعف و کثرت مجامعت بود [illegible] سبب کند از استعمال [illegible] و حمام
معتدل فرمایند المرطب والتحلیل فی الباهین و اگر بسبب امراض کلیه بود علامات و معالجات آن بیان
کرده شده و اگر بسبب امتلاء عروق کبیر که بر پشت بیشتر باشد علامت آن حمرت موضع و وجع ضربان پشت
و ضربان عروق شبیه حرارت و ثقل و عطش بود علاج نخست فصد باسلیق فرمایند و بعد از آن ادویه مطفیه
چون [illegible] داخل کرده نوشانند [illegible] مفاصل باید دانست هر وجعی که در مفاصل
اعضا باشد از اوجاع مفاصل باشد پس اگر در مفاصل قدمین بود مثل مفصل کعب و اصابع خصوصا
ابهام را نقرس نامند و اگر در مفصل ورک بود و تجاوز نکند از این موضع نماید وجع ورک گویند و اگر
تجاوز کند و اکثر از جانب وحشی بود تا زانو یا کعب بحسب قلت و کثرت ماده آید و اگر از مفصل
زانو بود و تجاوز [illegible] شود [illegible] عرق النسا گویند و از خواص
این اوجاع این است که [illegible] شود مثل اورام دیگر [illegible] مواد اعضا [illegible] غلیظ [illegible]
و سبب این امراض ضعف مفاصل و انصباب مواد است و این مواد چون [illegible] باشند یا
بلغم یا سودا [illegible] و وجع مذکور [illegible] بلغم بسیار بیشتر و [illegible] از سودا [illegible] نادر است پس
علامات و معالجات هر دو قسم [illegible] است و وجع مفاصل اگر مفاصل [illegible] شود
[illegible] اگر دموی بود علامت آن وجع و شدت ضربان و حمرت و عظم نبض و سرخی قاروره
و دیگر علامات چون بود علاج نخست فصد باسلیق جانب مخالف کنند و [illegible] قطرات الی العطش

ومنها کان الوجع طارئاً من الجبن پس از آن استعمال مدرات نمایند خفیف از تخم خربوزه خار خسک
اسفرجانه عنب الثعلب تخم کاسنی نمکوب سورنجان سفید شیر بیخ رجیل جوشانیده کمقدار اثنای [illegible]
ساییده حل کرده بنوشند و در مسهل اسفرجنت ترنجبین اضافه نمایند فایده و بعد فصد اخری از آن اثر گرم
و سکنجبین بدهند بعد که تنقیه کنانند و بعد از آن بنفشه و مسهل دهند غذا آب قلیه و خشکه و اگر حدت شود زیاده
باشد باید و به جوشانیده میدهند بلکه شیر مدرات را بهمین نوع استعمال آیند سورنجان شیر بذر کرمانی
ساییده کوفته بیخته تناول نمایند عنب الثعلب شیره خیارین اسبغول خار خسک شیره تخم خربوزه در عرق عنب
الثعلب را آورده شربت بزوری بارد حل کرده تناول فرمایند و روز چهارم مسهل دهند زیر تنقیه نمایند
در بعض مدرات مسطور سورنجان کمقدار بریان رجیل در عرق عنب الثعلب بجوشانند و هر گاه
تلخ شد [illegible] مالیده صاف نموده شیر ملوس حب آسیر ترنجبین خیار اسالی مکرر مالیده صاف نموده
کمقدار اثنای ساییده حل کرده روغن بادام اضافه نموده بنوشند و روز سوم مسهل سوم بلیله زرد
اضافه نمایند و بعد از تنقیه سورنجان مقوی در گلاب حل کرده ضماد نمایند من مجربات حکیم محمد علی [illegible]
بعد از فصد [illegible] از تنقیه صندل سرخ و سفید سورنجان در آب عنب الثعلب حل کرده ضماد نمایند
فایده وارد بعد از تنقیه ضماد سورنجان [illegible] در گلاب حل کرده شیر گرم صندل [illegible] از من
مجربات علی مرحوم بیخ بابونه در گلاب حل کرده شیر گرم ضماد نمایند ابتدا اگر وجع موصوف [illegible]
باشد علاج ثبت نمایند بار تجارب این مذکور غذا مزور [illegible] اگر ماده بلغم بود علامت آن بیاض
لون و قلت التهاب و بطء ورم [illegible] الحاد [illegible] بعدم الحرارت [illegible] و وجع
در عمق مفاصل بی ضربان و انتفاخ مسخنات و بعد [illegible] تولد بلغم و بیاض لون و [illegible]
و غلظ قاروره علاج اول بلغم از قی دور کردن فایده دارد باد به بلغم قی کنانند صفوف
البیخ خربوزه ماشه اصل السوس [illegible] ماشه تخم ترب تخم شبت جوشانیده بنوشند و بعد یک گهری
قی نمایند و بعد از قی بنفشه و مسهل دهند و چون وجع آن بدون ترکیب قی باشد او به مرکبه دهند
سبب آنکه بلغم غلیظ و بطی الحرکت بود ممکن نیست که نفوذ در مفاصل که محیط [illegible] کنند
بی اخراج صفرا که [illegible] رقیق [illegible] نماید و لذلک للحدیث [illegible] للصبیان والخصیان والنساء [illegible]
المرار [illegible] مسهل بلغم [illegible] و ماشه [illegible] تخم خربوزه ۶ ماشه [illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible] ماشه [illegible] سورنجان [illegible]
رجیل [illegible] عنب الثعلب [illegible] در عرق [illegible]

دفعات کاد زمان سه بار عرق عنب الثعلب سه بار بجوشانند برگاه نفث نمایند مالیده صاف
بموده کلقند افتاب ۳ تولہ بترتیب بروزی معتدل ۲ تولہ حلکرده بنوشند وبعد از سه روز مسهل در بعض اجزای
مذکوره رگ سنا مکی الوه ترید سفید مجوف و بادیه زنجبیل ۳ ماشه اضافه نموده بجوشانند ثلث که بماند
مالیده صاف کرده مغز ملوس خیار شنبر و بته خار شتر مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده غوز بلیله
وفنکه در مسهل سوم موافق قاعده مذکور که بسیار جا در امر بلغم ذکر یافته حب ایارج دهند وجهه بواقه
همین مسهل با تربسا صنافه بلیله کابلی ۵ ماشه بعد از تنقیه معجون سورنجان هم دهند که فایده وارد رکدست
دو دست می ارکو دهاد کنند در دنوی دیگر یافته همان نحل ارند ودرین ختم بعد از تنقیه عجب وغریب
الت بکرات ومرات تجربه آمده معروف عموی مرحوم حکیم محمد خان صفت ان سورنجان شکری شیرین
عشر درانم بلیله کابلی سنا مکی سعته نرانم حلوق جید بوسع والق تند ابیض وترید مجوف درانم کوفته
بخته سفوف سازند برابر او نقد ربوته باب سرد تناول نمایند یک روز میان ده دوازده مرتبه میدهند
علاوال چنانکه بورک وجع ورک اگر بلغم می بود اول معجبات بلغم قی بکنانند وبعد ان منضج ومسهل
بلغم دهند عرق الناء در بلغم قی ومنضج ومسهل بلغم الست ودر دنوی با سلیق می نمایند وبعد ان
نقد عرق النا میتنوع منه الدم الذی هو مادة المرض وسزاوار الست که واقع شود در ابخده جهت
اوجاع مفاصل خواه حار بود خواه بارد لتقویة المفاصل وتنقیتها من المواد وتقتقة بحار حیا وبینها
شیء لا ینصب الیها المواد کره اخری تجربه له وکنعه حکیم محمد خان مرحوم والد حکیم الحکماء در غرف کر
از بره ان فحته بکیرند پوست سفید شیرین از بلیله زرد ۹ ماشه وبلیله کابلی ۷ ماشه صبر سقوطری سه
ماشه سورنجان سفید شیرین در شیره بادیان خوب بشسته رک خود آتیک کنند غذا ابک وقت نخود ات
برنج جوان یک وقت شود بای دراج با خشکه واگر بعد از تنقیه واقع شود بهتر الست الغذا از مجربات
ان معرفت برای اوجاع مفاصل سورنجان بنوی شیرین فقط پوست بلیله زرد زعفران ترید اکبر
ابادی دانه بیل کوفته بخته استعمال نمایند شربت ۵ ماشه باب سرد یا ضیع بادلکن برابر دو نسخه ۱۹
بحرانات در روزهای بحران ملدر که حمی حرارت عزیبه الانا صند که در قلب مشتعل گردد
بتوسط خون در روح وشرایش در جمیع بدن منبسط شود دهرزران با فعال طبیعی لاحق گردد
وانفاس عاالقه حمی شه لود وای کانت بهذه الاحتباس عالیته لان تحت کل جنس منها
جنس اخر هو نوع لما فوقه وجنس لما تحته اولیها حمی الیوم وثانیها حمی الدق وثالثها حمی الاخلاط
ار اکثر بدن ترکیب از ارواح واعضاء واخلاط الست پس اول اگر روح گرم گردد حمی یا ان

بدل و سایر اعضا برسد از آن حمی یوم گویند و اگر اول حرارت غریبه با عضاء اصلیه رسد چون قلب
تاثیر نماید پس با رواح و اخلاط و سایر اعضا حمی دق خوانند و اگر اول اخلاط را تا اخلاط گرم شود و عفونت
گرم نماید و بعد از آن عفونت پیدا کند حمی عفن خوانند و بیان هر یکی در سه فصل گفته شود فصل
اول در حمی یوم و آن تبی بود که اول ارواح گرم شود پس از قلب و شرائین بجمیع اعضاء منتشر شود و این
تب از اسباب بادیه یعنی خارج بدن و بالفاسبه یعنی وارد بر بدن حادث میشود مثل فرح و غضب و فرح
مفرط و غم و هم و سهر و نوم و فکر و استفراغ و امتلاء و جوع و عطش و تخمه و فساد طعام در معده و بعضی ادوار
بر ظاهر بدن و ملاقات آتش و آفتاب و تناول اشیاء حاره و اغتسال بآب کردد و ترک حمام کسی را که
عادت بود و از زکام و نزله و باید که این تب زیاده از یک روز نبود و می تواند که سه روز امتداد یابد و بعضی
شش روز گفته اند و این قول بعید است علامتش عدم تغیر نبض و قاروره است و ابتدا با برد و نا
خوشی نکسر کردن و نبض مختلط نمی باشد و باوقات لسب الحره در ابتدا برد و ضعف
و قلیل شعریره می بود و اول طریق باد راکر الحره موذیه بود و نبض ناقص میشود و جمیع اعراض ضعیفه کما لنا
حرارت حمام ملا لذع بل لاکنه بادیه و بعد فی ان زمان مفارقت میکند و نمی باشد با او اعراض قویه
مثل خشونت لسان و تواتر نفس و نوبت آن واحد میشود و عود نمیکند و سبب آنها کثیر خطر و لا ترد
غیر انها ربما انتقل الی حمیات اخرى از طرق تدبیر یا علاج هر یک مفصل در کتب مطوله مذکور
است و علی الاحوال مناسب سبب بود مثل تفریح در تبی از غضب و حزن و غمینه و کسانیکه در حمیه
و تغذیه و رجوعیه و استفراغ در امتلائیه و تبرید در استحصافیه و ... در حمیه اصناف حمی یوم الا
تحمیه غذا ... الکیموس ... فصل دوم در حمی دق و وی آنست
که حرارت غریبه با عضاء اصلیه مخصوص ... متشبث گردد پس از آن بارواح و تمام اعضا سرایت
و اعضاء را طوبات ثلثه بدن طبیعی باید دانست که در هر بدن سه ... باشد و توضیح این موقوف بر دانستن این رطوبت
باشد که در بدن او حسب رطوبت است یکی را اول گویند و آن اخلاط اربعه است دیگر را رطوبت
ثانیه گویند بر دو قسم است مفضول یا غیر مفضول فضول مثل ... و مخاط و غیر مفضول قسم است اول آنکه
محصور است در اطراف عروق شعریه بر حوالی ساقیه اعضاء آن رطوبتی است که بر اعضا مثل شبنم ریخته
شده است و این بیان رطوبت ثانی اولی و غیر این ... که از عروق شعریه جدا شده طرف
مزاج اعضا ... است و فایده اش آنکه هرگاه اعضا بسبب حرکت عنیف خشک شوند
از اثر نمانند در قصد ان بعد استحیل الغذا شود و آن را رطوبت ... نامند و سوم رطوبتی است که

رطوبتی است که قریب بجمود و لصوق باعضا است یعنی رطوبتی است که مستحیل شده بطرف جوهر اعضا باعتبار
مزاج شده است اما هنوز قریب عهد است بالانعقاد لم یصلب بعد بل تعقبت الرطوبة رقیقة القوام ولو رجعت
الی جوهر ما بالشی بطریق العوام القبول خرجت عن انواع الرطوبة و چهارم رطوبتی است که اتصال و التیام
اعضا بدان می باشد و آن را رطوبت منوی گویند پس چون حرارت افنای رطوبت اطراف
عروق صغار نموده شروع در افنای رطوبت طلیه نماید مخصوص باسم دق بود و هرگاه افنای رطوبت
طلیه نموده شروع در افنای رطوبت قریبة الانعقاد نماید پس ذبول گردد و لا یصلح شیء من بلیغ الاجتهاد
و هرگاه رطوبت ثالثه را افنا نموده شروع با فنای رطوبت اصلیه نماید باسم مفتت مسمیه باید که اورا
تجفف گویند هرگاه قسم اخیر پس باسم خاص بود و قسم اول را باسم عام نام کرده شده اشتباه بر چنین
نموده شده بنا بر مشتبه جمهور متأخرین دیگر از متقدمین همین است و آنچه در مرتبه اول بود پس علاجش سهل
و علاجش آسان و آنچه در مرتبه دوم یا نزدیک بآن باشد معرفتش آسان و علاجش مشکل خصوصا اگر
با تجرد بود در مرتبه سوم را علاج نشود و حمی دق اکثر استحالی می بود مثل حمیات محرقه هرگاه مدتی
باشد و حرارت آن در قلب و اعضاء اصلیه تأثیر نماید و مثل ورم حار که در صدر حادث شود و بسبب مجاورت
حرارت آن در قلب تأثیر کند و از اسباب بادیه نیز بود مثل غم و هم و غضب و تعب و سهر خاصه در سن جوانی
و هوای حار مجور و افراط جماع و احتراز از اسباب بادیه که قلب را گرم کند بعافیت زیرا که ابتدای دق
قلب است و ابتدا اکثر واقع شود و این تب گاه مفرط بود و گاه مرکب با حمی عفنی باشد و بعد ترکیب
ترکیب با حمی با رس یا ربع است و علامتش آنست که نبض صلب و دقیق و ضعیف و متواتر بود
و بر یک حالت ثابت باشد و هرگاه دست بر وی گذارند حرارت اندک معلوم شود و قیاسه باز یابی
دست زیاده باشد حرارت تیزتر گردد و اندکی میل بعظم کند و این دلیل قوی باشد بر این تب و این بر شحی
نیک محسوس شود برای آنکه هم چون مزاج اصلی گردیده و موضع شرائین گرمتر از سایر بدن باشد و ابوال
و سوبیه محسوس شود و اذا آل الی حد الذبول یکون فی البدن القحول و النحول و یطفو فی البول صفایح
شبیه صفائح النخالة سحب ترین علامت آنست که وقتیکه غذا خورده شود ظاهر تر گردد و مثل طرف
عظم نماید کما اذا صببت دهن فی السراج تزداد شعلته فربما غلط لذلک جهال الاطباء فیظنون
ان ذلک الاشتداد و لسبب حرارت دایره لا لسبب الغذاء فیمنعونهم الغذاء فیهلکون و اگر چه
در تبهای بلغمی هم بعد از غذا تغیر در احوال پیدا شود مثل قشعریره و طول نوبت و کثرت و ثقل اعضا
و برودت اطراف و تغیر نبض لکن در حمی دق سوای اشتداد حرارت هیچ از این چیزها نمی باشد فقط که

مرطلکه با تب دیگر مرکب شود و هرگاه از ابتدا تجاوز نماید و بدرجه دوم رسد در نبض صلابت و صغر
زیاده گردد و چشمها بغور رود و در استخوان بناگوش ظاهر گردد و جلد جبهه در هم کشیده و پوست پیشانی کشیده شود
و رونق و تازگی از بشره برود و بدان ماند که مغبون جای چشم گران و پسته و گردن باریک شود و موی
دراز شود و قبل از آن سیاه شوند و منقبض جلد و جفاف پوست شکم ظاهر باشد و گوشت کوه گردد
و در بول چربی باشد و هم چنان زیاده تر میگردد تا که بدرجه سیوم رسد و هرگاه از درجه دوم تجاوز
کند و بدرجه سیوم در آید موی زیر پوست گردد و ناخن ها کج شوند و بجز پوست و استخوان هیچ باقی نماند
و این تب مواصلت باشد ابتدا دشوار درست اما در ابتدا علاج پذیر باشد اگرچه
شناختن آن مشکل بود و علاج هرگاه محقق شود که تب دق است مرضی علاج فرمایند و
را ابراز در مساکن بارده هوای شمال و گذر آبها ساکن دارند و آرام ... از حرکت
کردن باز دارند و بر دو طرف گل و ریاحین و مشمومات بارده و رطوبات گذارند و در ... کنند
کنند و صحبت سرود و غنا و رقص ... نمایند و از تواکه تفاح و خیار و کثری ... امرود
و بطیخ ... و از چیزهای یابس و مالح و حار و حریف ... عطش ... اقراص ... دارند
... برف و یخ و کافور و صندل ... نهاده دارند و هر حیله که ممکن شود در خواب آرند و در
تبرید و ترطیب بیشتر کوشند و ادویه و اغذیه بارده دهند و اگر مرکب با تب عفنی بود علاج نگذارد زیرا که علاج عفنی
به مسهل است و مسهل برای دق از قبیل سم بود و بعض اوقات شیر بز با خاکشی فایده میکند و اگر مرکب
با تب عفنی بود ... شیر ... قرص کافور دهند و یا آب برگ ... سبز کافور داخل نموده استعمال
فرمایند فایده ... کافور ... نمایند آهسته آهسته تا سرخ رسانند ... استعمال بود آب
برگ ... ضعف بود و محتاج تقویت قلب ... مروارید
هم استعمال فرمایند ... عنبر ... خالص ...
گل گاوزبان ... صندل سفید گلاب عرق گاوزبان ورق نقره قند سفید معجون سازند
غذا ماء الشعیر فصل سیوم در حمیات خلطیه و آن تبی بود که اول حرارت بلاحق اخلاط گردد
و اگر نماید پس از آن عفونت ... و ارواح و سایر اعضا رسد و این عفونت که
بلاحق اخلاط میگردد از دو حال بیرون نیست یا خلط را متعفن میکند یا ... میکند ...
باشد و حدوث آن از غلیان دم است و یا عفن سازد از احجبات عفنه خوانند و آن بر دو
قسم است یا ساده است که حادث میشود از عفونت خلط واحد و یا مرکب است که حادث

که حادث میگردد از عفونت دو خلط یا اکثر از آن و ضبط موافق عدد اخلاط اقسام آن چهار است
یکی آنکه چون تعفن ... بد شود دموی باشند دوم صفراوی است و تعفن او اگر داخل عروق بود بعد از
و کهنه بود غب لازمه گویند لانها باشند غبا و اگر از ترکیب قلب و کبد بود محرقه خوانند و اگر تعفن آن
خارج عروق مثل مرج اعضا و کبد و معده و مراره و طحال باشد غب دایره باشند و تسمیت بها لانها تاتی
یوما و یوما لا و مجمع نغا در حواره صفرا داخل عروق بود یا خارج عروق بود و حال خالی نیست اگر رقیق و صرف
بود خالصه گویند و اگر بطریق اتحاد ممزوج و مختلط با بلغم غلیظ باشد غیر خالصه باشند و سوم بلغمی است عفونت
آن اگر داخل عروق بود لثغه گویند و اگر خارج عروق بود مایئه خوانند چهارم سوداوی است اگر تعفن
او داخل عروق باشد ربع لازم گویند و تسمیتها بالربع لانها تنوب ربعا و لهو دان انسان را در اکثر است اگر
خارج عروق باشد ربع دایره باشند و اما حمیات مرکبه ترکیب این یا از اجناس متشابهه است چنانکه از دو یا از اجناس
متغایره چنانکه از انواع حمیات و در حدات ان الله تعالی بیان کرده شود سوال و این تپ است که علیان دم
بدون عفونت حادث میشود علامات ان سرخی رو و چشم و انتفاخ و امتلاء عروق و گرانی و کسالت و عظم نبض
و سرخی قاروره و عدم قشعریره و عدم نافض و صداع و حرارت بلمس و عطش زیاده از حمی یوم و کمتر از مطبقه
علاج نخست فصد کنند بسا اوقات تنها فصد کفایت میکند بسبب آنکه ماده این حمی دم است
در شروع آن بدون فصد نمی شود که گاهی در ابدان قویه تا بحد غشی خون میگیرند که غشی میشود و تا
وقت نت زایل میگردد و اگر بعد از ان حرارتی نیست باقی ماند از شربه و ادویه مطفیه چون دهند و گوشت
ترک کنند و اختصار بر مزورات نمایند حمی مطبقه و آن تپی است که از عفونت دم در عروق حادث شود و آن
سه صنف بود یکی متزایده یعنی هر ساعت قوت و حدت که عفونت حمی زیاده باشد و عفونت دم زیاده
از تحلیل بود و این صنف بدترین اصناف است دوم متناقصه یعنی تحلیل زیاده از تعفن باشد
و این صنف سالمترین اصناف است سوم متشابهه یعنی تعفن مساوی تحلیل بود و این رتب لازم
نمایند و علامات آن حمرة وجه و عینین و امتلاء عروق و قلق و کرب و ضیق النفس و حمرت و غلظ
قاروره و عظم و سرعت و امتلای نبض و عدم حرارت لذاع و صداع و ثقل بدن و عطش بود و درین
تپ قشعریره نمی باشد و اشتداد و نطرق تخفیف نمی نماید و حرارت ان مثل حرارت حمام می باشد و ...
تپ ابر میکرد دارد و بحران ان درون تا روز هفتم می شود و اگر لم یظهر اثر النضج فی الثالث فاذا الرابع لا یکون
البحران فی السابع و کذلک لو لم یظهر اثر النضج فی السابع یکون علامة طول المرض و یکون هذا
امتزج بالدم خلط رایت حیکمن ان یقع البحران فی الرابع و درین تپ جهان را از اشیا صیکه کثر الحم

دو ربع الوقت ها باشند سستی عارض میشود و در تمام این اکثر در ربیع بود و وقتیکه با حمیات دیگر ... و اتفاق
زیادتی تعلق بعقب بر سر این باد وجود اجابت طبیعت شدن کمی در اعراض علامات نوبت الحمی
علاج در روز اول بالیموی بالسلیق بالکحل نمایند و امر ظاهر نضج نکنند زائل الدم فی غیر نضج و بعد
از چهارم حرف ادویه مقطعه چون استعمال آرند صفت آن عناب آلو بخارا زرشک تمر هندی
در عرق لحب الثعلب بخیسانند صباح بدون عناب مالیده صاف نموده و یا در زرشک خالص آن
بعد زیق لعاب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و بموافق قاعده حمی صفراوی که ان البلغالی
عرق شود حتی بعد از نجم نیز دانه خیار در اخل فرمایند و در روز هفتم مسهل دهند با فاده ملوس خیار شنبر
با تمر هندی بشیر خشت ترنجبین شیر خشت ترکیبش فاعلد شربت نیلوفر درکاری بدون جنس
ادویه مسهل از حفظ ادویه مسهل صفرا امید بند در هفتم هم استعمال آرند غذا ماء الشعیر بی ادوی
اگر ضعف باشد از تلیه با چکی و در حمیات دیگر خارج عروق حمیات باشند که حادث در ادوار
اعضا باطنی قبل دماغ و زیادت بنفس و معده و جگر و کلیه باشند علامات و معالجات ایشان مذکور شد
حمی صفراوی دو گونه است یکی آنکه ماده اندرون رگها متعفن شود و بدن تا غب از زده گویند
نوبه خالص باشد و نوبه غیر دوم آنکه ماده خارج عروق متعفن شود خالص و آن را غب دایره
نامند اگر ماده او صفراوی صرف بود غب خالصه گویند اگر مرکب با بلغم باشد با تب ظرفی که خلا ایسی
در ماده او بجلوم شود غب غیر خالصه خوانند و چون علامات و علاج هر یک مشترک است ... و
غب خالصه می باید که از اقسام دیگر بیشتر واقع میشود غب خالصه علامت خاصه ایشان است
که یکروز بود و یکروز نبود دیگر آنکه در غب جمع شوند از زمان بر نوبه می ایستد کی تا بالی ... کثرت
غثیان باشد کمی بعد بیلا بعد علی النوبت فی الدلالة علی نوع المرض بلکه اعتماد بر علامات حفظ
نمایند و سبب این تب صفراوی است که در خارج عروق متعفن میگردد علامت این
عطش و صداع و سهر و کرب و قلق و تشنگی و خفاف لسان و مرارت دهن و غثیان و قی صفراوی
و سرعت نبض و نادیه حار دره و اطلاق بطن و شوره و ناخن شدید بدو لرزه خبان نماید
که گویی در وی میزنند و علت زمان ناخن و زرد و گرم شدن و چون تب فرو در آید عرق بسیار
آرد در اکثر حاجت می باشد این تب و در استیماحیکه امر که ابتدا حار یابس بود و در بابنکه ... تب
ادویه ملایم در رفته جاریها و سرعت تحلیلها بین اعضا عشره سابعه و این علامت حاضر تها
علامات است آنکه نقصان بود غب خالصه نباشد و بعید تر ز با دی زمان نوبه بر این متوالد ده

دوازده ساعت معلوم میشود بعد خلوص آن و اطول ایام منقضی شدن خاصه بهفت دوره باشد بسبب
نیت ذلک از امراض حاده است پس بحران کلی آن تا چهارم میشود و انما یقع فی هذه الایام سبعه
ادوار لان دوره ستم فی یومین مکرر از طبیب با مریض خطا شود نیست دیری مانده و نوبت این نیت
در صحت و طاق میشود هر دو دما در روز طاق پس ظاهر است و اما در روز جفت با این طریق میشود
که روز اول و دوم تب می آید و روز سوم راحت و به و روز چهارم باز نوبت و علی هذا القیاس پس روز
ششم که یوم مسهل است مسهل ندهند بلکه عوض ششم روز نهم مسهل دهند زیرا که بحران روز نوبه واقع میشود
جایز نیست که روز بحران مسهل دهند و درین مقام نقل عجیب و غریب که از زبان استاد عالی جناب
حکیم معالج خان شنیده نوشته شده که نواب شجاع الدوله را تب غب عارض شد که نوبه آن در ایام
دهم و هشتم بود و معالج الجناب بودند اتفاقا روز نهم که روز راحت بود تب شد و دادن
مسهل یوم هشتم توقف فرمودند و دیگر اطبا چون حکیم محمد اسحاق بیگ نواب سالار جنگ بر دادن مسهل
بجد شده بودند در صورت ارشاد فرمودند که مناسب عندالم نمیدانم العقبه چون تب منقضی شد روز هشتم
اندیشه اشتداد دیدند اگر و علامات بحران ظاهر شده بودند حالت دگرگون شد است خلق و کرب
غشی متواتر می آمد و طاقت تکلم نمانده بود تحلیه و پاشویه بعمل آوردند باری اندکی افاقه شد صاحب
ان زمان استاد عالی جناب رو طرف رشتی حکیمه برای مسهل بجد بودند کرده گفتند اگر امروز مسهل
میدادم من کجا می بودم اطبای زمانه سر بپایش نموده حرف نزدند و سکوت اختیار کردند صاحب
آنکه روز راحت و یوم نهم بود مسهل دادند چون تدبیری موافق بود بفضل الهی از بحران روز هشت
سالم ماند علاج حمی صفراوی خالصه که بطریق غب نوبه می آید ادویه و از شربت مبرده دهند صحت آن
شعیره کرده و عناب لعاب بهدانه با تاشه در عرق عنب الثعلب بزوری ده شربت نیلوفر دو توله
حل کرده خاکسی تر باشد بالشیده نوشند روز دوم به شربت روز سوم تخم نهند و انه اضافه نمایند
روز چهارم عوض شیر کدو حمایت روز پنجم باز شیر کدو و باید با آن با گرفته بدر روز ششم عوض حمایت
کاهو دهند مضایقه ندارد و در روز چهارم دادن کاهو معمول ما نیست روز هفتم شیر کدو روز هشتم
مسهل مغز فلوس خیار شنبر ترنجبین شیرخشت در عرق عنب الثعلب مالیده صاف نموده گلقند
آفتابی سائیده حل کرده روغن بادام داخل کرده بنوشند و اگر سعال باشد رب سوس تمر هندی نیز افزایند
و اگر خواهند شیره ده حب بیده بنفشه مغز که از قبل نیلوفر بعده عنب الثعلب کاکنج سپستان
مثل آن معمول است روز نهم کمی صبح مسهل است ترید نوشانند لعاب بهدانه رشته خطمی در عرق عنب

الثعلب برآورده صاف نموده شربت نیلوفر در حل کرده روز دهم و در مسهل شیرخشت بشود [illegible] روز یازدهم
بتبرید مذکور دهند و روز دوازدهم مسهل دهم اگر تا یازدهم تب نرود البته ممتزج با اخلاط دیگر است و
حب [illegible] غب غیر خالص که ان شاء الله تعالی ذکر شود و در مسهل روز سیزدهم پوست هلیله زرد
و هلیله کابلی و [illegible] اضافه فرمایند و اگر بعد از مسهل چهارم هم تب برطرف نشود تبریدها که ذکر یافته
شیره تخم کاسنی قرص [illegible] قرص [illegible] و شربت [illegible] بدارند و بعد از موافق حال مریض و بعضی
اوقات حلیده کاسنی [illegible] استعمال نمود و کاسنی [illegible] استعمال شود و باید [illegible] بعد از [illegible] و بکیم
[illegible] روز تبرید شله با [illegible] و روز مسهل آب [illegible] و [illegible] قلیه با [illegible] غب لازم سبب
آن [illegible] صفرا است و [illegible] و علامت آن است که در غب خالص گفته شد در [illegible]
زیاده از غب خالص بیان گفته و در ذکر در علاج آن خطا واقع شود از بعضت روز تجاوز میکند
علاج [illegible] غب خالص گفته شده [illegible] تفاوت استعمال [illegible] تحریر صفراوی بود که ماده آن
در عروق [illegible] و [illegible] شده باشد و [illegible] لازم می باشد و استعداد [illegible]
[illegible] زردی و سیاهی زبان و [illegible] و [illegible] دل و صداع و هذیان و زرد
رفتن چشم [illegible] علامات غب خالصه بود و باید دانست که بحران [illegible] یا [illegible] یا باستفراغ
یا برعاف باشد و [illegible] زردی [illegible] واقع شود [illegible] خطا در تبرید واقع شود [illegible] علاج
غب خالصه الا آنکه اهتمام در تبرید بیشتر باید کرد [illegible] است که [illegible] تبرید و [illegible]
[illegible] و [illegible] اقسام حمی صفراوی و [illegible] استعداد [illegible] خالی [illegible] شدن و [illegible]
که در صداع صفراوی ذکر یافته [illegible] دستار [illegible] و [illegible] [illegible] زرد و [illegible]
[illegible] است غب غیر خالص [illegible] باشد که [illegible] شده و [illegible] است که تفاوت [illegible]
از [illegible] صفرا و بلغم [illegible] اعتبار [illegible] زیادتی [illegible] بود [illegible] ساعت و باشد که سبب
و چهار ساعت و باشد [illegible] ساعت [illegible] صفرا با بلغم علاج [illegible] بود [illegible]
منضج صفرا و بلغم دهند [illegible] روز اول [illegible] السوس [illegible] [illegible] گاوزبان و گل
نیلوفر [illegible] غب [illegible] الثعلب [illegible] صاف نموده لعاب [illegible] بکو [illegible] و تخم
[illegible] موافق قاعده مذکور استعمال [illegible] روز [illegible] که یوم مسهل است در [illegible] سناء مکی
[illegible] و [illegible] ملوس و [illegible] صاف نموده [illegible]
سائیده حل کرده و [illegible] بادام [illegible] بنوشند علی الاتب [illegible] روغن [illegible]

در ابواطلیه ... که در این نیکی لونه کبر شود و اید و ماده بلغم بلغمی بود که در علاج عرق فی متعفن شود و عقب البرد
بود خصوصا اگر ... بلغمی یا استسقا عارض گردد و در زبان ادویه ... و اکثر ان سحیده شاعت البرد علاج
انکه شروع بنا حقنه و حق الزنجبیل بدو و تا دیر رونا بیت بماید کما قال الحکیم ... نکون ... هو و ما ... طو بدرد ... بنوز
ازالة البرد فیها تسخینها ما الحرارة خرجا سخن ثم عاد البرد ثم تحسن ثم حاد و سبب ان اخلاق ... قوام
بلغم ... غلظت و رقت ... و حون گرم شود ... حوی ... بباشد ... رب ... اولیم ... بنا جد ...
... صبر ... و عبد البهاب ... یا بدن بلغم ... قرر دی زرد و چشم و کثرت ... و عسیل ... در حد
رقت لعل ... هم حرارت ... اما در اینجا ... کرح ... شود و در صاحبته لون و عشی در ابتدا ... حیوان
و سعوت شهوت ... عرق ... بیت بای بلغمی را ... در ابتدای ... بود و ...
را احساد ... و ... ر ... وحید ... که گذشت از این سه حال ... بباشد علاج ... و مسهل
بلغم ... صفت آن ... گاو زبان ... اصل السوس ... بوت بیخ ... بان ... بنوشند ... عنب الثعلب
... عرق گاو زبان ... مانده ... که بماند ... صاف کرده ... بنایند ... جامد ...
بالیده بنوشند ... مدام ... ز ... روغن بادام ... و ... مسهل
... مسحج ... کاسنی ... بیخ ... ز بادیان ... باده ... عرق ... بادیان ... عرق
گاو زبان ... که بماند ... بالنده صاف ... ۳ ... سکنجبین ...
روغن بادام ... مسهل ... صفت ... تخم ... بادیان ...
... که بماند بالنده صاف کرده ... لعاب ... گاو زبان حل کرده بنوشند مسهل
... و ... مسهل ... بلیله کابلی ... اضافه ... مسهل
... بادیان ... استعمال نمایند ... کاسنی حل کرده و کاسنی ... مروق
موافق ... کاسنی حل کرده ... کاسنی کوفته ... کرده ... طرف
او از ... بگذارند و بالای ... عرق عنب الثعلب ... پیاله ... گذارند
و در ... عرق تمام ... عرق را ... عرق ... عمل کنند ...
آب صاف ... ازین ... شروع نمایند ... کاسنی
ادویه ... داخل کنند ... مسهل ... لعاب ...
گیرند ... در ساعت کاسنی مروق ... کاسنی سبز تازه ...
کوفته ... بگیرند و ... پیاله ... بگذارند ... دهند و ... بالای ... چهار ده

جلاب بخورند و زنابد و ماء رمان آورد و بعض دهند و طریق ساختن ببید قرص ... بهم است

و طریق ماء الجبن میدهند حمی لثقیه نسبت بلغم را گویند که ماده آن در عروق متعفن شود و علامات
آن بلغم. و ابتدای آن الا آنکه انحطاط ناقص شود و عروق نمی باشد مگر و نیکه بالکل متغاز دقت کنند
وقت نه می باشد ... و فرق بینهما آنست که لثقیه بعد تناول غذا حمی شود و در ... و در ...
ساعت شود از ... بود علاج مثل علاج مواظبه است حمی ربع دایره نسبت سوداوی آنست که ماده
آن در خارج عروق متعفن می شود و در این نوبت یک روز می آید و دو روز نه و زمان آخذ آن است
و چهار ساعت است علامات آنست که ... ناقص کند و یکبر شد ... و ...
و علامات ... بعض ... و ... و ... ان ... گرم شود و حرارت آن زیاده از حرارت
مواظبه باشد و کمتر از عفن و دلالت میکند بر این نسبت کسولت و ... دیار ...
و ... بعد ... تقدم از تناول عدس و کرنب و مثل آن و کمتر اند حادث حمی شود زیرا که
ماده سودا اکثر از احتراق اخلاط ... شود و اکثر حدوث آن بعد حمی عفنی شود بسبب
احتراق اخلاط و ... از استیلاء حرارت ناری و تحلیل اجزاء لطیفه از اول اخلاط پس
اگر حمی ... از احتراق سوداوی طبیعی بود علامات آن همین علامات مذکوره بود
و اگر از احتراق بلغم بود دلالت میکند بر آن حدوث نسبت بعد مواظبه بالنسبه لثقیه ...
و ... دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق دم بود دلالت میکند بر آن علامات
غلبه دم و حدوث آن بعد مطبقه و اگر احتراق صفرا باشد دلالت میکند بر آن حدوث ...
بعد حمی صفراوی و عطش و التهاب بول ... حمی مختلف نمی باشد در ابتدای نبض ...
عدم النبض می بود و بعد ... ماده میشود از آن سودا ... و در ... سودا غلیظ
می بود زیرا که از ... نضج میشود ... علامات نضج این حمی آنست که ...
گردد ... بعد ... مستحق ... علاج اگر
از احتراق دم بود علامات دم ظاهر باشد فصد باسلیق از جانب ... نمایند ...
سودا از ماء الجبن کنند غذا ماء الشعیر برای تبرید و تلطیف و ترطیب دهند و اگر از احتراق
بلغم باشد مسهل و منضج بلغم دهند ... و اگر از احتراق صفرا باشد اخراج آن
... مثل ... و ...
آن ... و ماء الشعیر ... و اگر ... سودا ...

صفت آن [illegible] حب حمی بلغم الطوحو و کبود اضافه کرده و زرد و مسهل افتیمون موافق قاعده مسطور در اجزای آنند
مسهل دیم و دو [illegible] درم سنا و بنفشه و در مسهل شاهتره درم در جوشانده مذکور هلیله کابلی هم پوست
هلیله سیاه سه ماشه اضافه کنند و بعد ازان بلغم کاسنی حلیده و کاسنی مروق و قرص غافث استعمال کنند
حمی ربع از زمرهٔ مسکویه ادی است که ماده آن و اخلاط [illegible] متعفن میشود و با آن ما حق و [illegible]
نمی باشند و در استداد او [illegible] کنند و در باقی زمان فائره میشود علاج مثل علاج و ایره لود حمی [illegible] و دیگر
و متبع از مواد غلیظ متولد میشود و علاج آن مثل علاج ربع لود حمی [illegible] باشد که در ظاهر ملمس
گرم بود و در باطن سرد و آن تشنگی و لهیب نمی باشد و ماده این تب بلغم زجاجی بود علاج نضج و مسهل
بلغم و [illegible] حمی [illegible] باشد که در ظاهر ملمس سرد بود و در باطن گرم و با آن تشنگی و لهیب و حرارت
عظیم باشد ماده این تب بلغم [illegible] باشد که [illegible] صفرا غلیظ از علامات بلغم باشد علاج بلغم نمایند
و اگر علامات صفرا باشد علاج صفرا کنند ماده مرکبه حمیات مختلطه و آن [illegible] است که [illegible] دور [illegible]
نمی باشد اگر از سوء تدبیر علیل [illegible] اکل و شرب بود اصلاح تدبیر کنند یا از احتراق اخلاط شود علاج
ادق که استفراغ نمایند و تنقیه کنند حمی حصبه و جدری [illegible] از حمیات مختلطه است و سبب این
حمی غلیان دم بر سبیل عفونت باشد چنانچه عارض میشود غلیان عصارات را که بعضی اجزا را از بعض
جدا شوند اجزای هوائی طرف بالا می آیند [illegible] که [illegible] از طرف خارج شود و ثقل ازین ته نشین شود
و نیز باقی ازین [illegible] مشابه الجوهر در این غلیان که در دم صاحب جدری و حصبه می شود
از دو حال خالی نیست یا طبعی است که از حرارت غریزی و قوی طبیعه میشود چنانچه در زمان طبیعت از خون
انها فضول [illegible] را که پیدا شده اند از [illegible] دم طمث دفع می نماید سبب این خون [illegible]
کرده چنانچه [illegible] شود [illegible] که در طفولیت پیدا شده اند [illegible] قوی تر ازان که [illegible]
موضع [illegible] می شوند [illegible] نیست که [illegible] گرم [illegible] شود [illegible] خالی [illegible] گردد [illegible] اکثر است
که بر جلد بثور [illegible] مذکور پیدا گردد یا غیر طبیعی است از اسباب خارجی مثل [illegible] اخلاط [illegible]
حاره مثلا از دم [illegible] استعمال [illegible] و خوردن اغذیه [illegible] حاره [illegible]
[illegible] نماید سبب [illegible] اخلاط حصبه و جدری [illegible] در [illegible] که ظهور نماید
[illegible] بسیار [illegible] گرفتار شوند و ماده جدری خون باشد [illegible] المقدار و [illegible] رطوبت [illegible]
[illegible] می شود مشابه به عدس [illegible] از [illegible] برداشته شود [illegible] کنند و ماده حصبه
خون بود [illegible] المقدار مایل [illegible] صفراوی [illegible] اکثر کوچک تر باشد [illegible]

گاه در اسهال و ملتصق نابدن بود و نبد البدن فی الحرارت صفته الرطوبه او الحرارت و الیبوسة علامت
آن حمی مطبقه و زردی و خارش انف و ترشیدن و رسوب در چشم و زعاف و ثقل آن [illegible] و سیلان
دموع و صداع و سایر علامات غلبه دم و کرب و ضیق نفس و سعال و درد گلو بود پس هرگاه این آثار
پدید آید خاصه کسانی را که حصبه یا جدری نابسته باشند پیدا شود خاصه در فصل ربیع و صیف که ایام حصبه
و جدری است اگر طفل زیاده از دو سالی باشد بر کاهل چون از زلو بگیرند و عدد زلو سه باشند ناچار
علاج اگر اطبا و استادان نوشته اند که در اوایل بیش از بروز فصد و زلو بگیرند و شیر برد دهند لیکن معمول
استادان حاذق [illegible] زیرا که علامت بروز ثابت نمیشود و گاه باشد که سده باشد و طبیب غافل شود
و موجب قتل مریض گردد پس صواب است که روز ثابت شود در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عناب
و دانه سپستان [illegible] سائیده تخم خاکشی مروارید سائیده پاشیده بنوشند و بعد اثبات بروز جوشانده دهند
صفت آن [illegible] اکثر سفید و دانه اصل السوس [illegible] در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان بجوشانند
هر گاه ثلث بماند مالیده صاف نموده خاکشی پاشیده بنوشند و اگر طبیعت نرم بود حوالش دهند صفت
آن در عرق بارتنگ شربت حب الآس مروارید سائیده حل کرده تناول نمایند و اگر حرکت زیاده
بود حفظ [illegible] دهند [illegible] و اسپانی معمول است که بیش از بروز رسیدن و بعد خراج
که از آن بزبان هندی ماتا موری گویند شیر [illegible] در عرق بارتنگ [illegible] سحیق زهر مهره مروارید
سائیده شربت حب الآس برآورده بنوشند حمی وبایی و [illegible] و بالجمله است که عارض میشود در هوا و عموم
باشد [illegible] سبب [illegible] در جایی باشد [illegible] اجسام [illegible] بکرد همین قسم هوا
هم سبب [illegible] گرم و [illegible] میشوند [illegible] و در طبایع [illegible] مستعد میشوند
و [illegible] عارض شود [illegible] رطوبت [illegible] بداند که اثر هوا در ابدان [illegible]
[illegible] هر گاه [illegible] شود [illegible] مستعد میشوند خصوصا [illegible] اقرب [illegible]
و [illegible] و فساد هوا [illegible] کثرت الجماع و ضعیف القوی و [illegible] المسام [illegible]
از [illegible] بود [illegible] عموم [illegible] خلق کثیر را عارض میگردد و از یک شخص بدیگر انتقال می نماید
زیرا که [illegible] که از ابدان [illegible] عوض از هوای [illegible] اشخاص دیگر [illegible]
میشوند علامت آن تب [illegible] ظاهر سرد و باطن گرم و تواتر نفس و بدبوی آن و کرب و عطش و غشی و خروج
[illegible] دیر [illegible] اشیای [illegible] بود در هوا علامات و ما ظاهر باشد مثل [illegible] باران
و کثرت [illegible] و کدورت هوا که روزی غبار دار بود و روزی بی غبار و [illegible]

و حرب صفرا باشد [illegible] که از [illegible] شود دیگر بزند و [illegible] می نمایند اگر [illegible] را اجابت [illegible] یا بچه باشد علاج بزودی
بدن را از اخلاط [illegible] پاک کنند بدون نضج ماده و اگر غلبه دم باشد فصد کنند و خانه را از عطریات
بارده و صندل و کافور و بنفشه معطر دارند و بعد تبدیل هوا نمایند که محیط ابدان است و متصل گل را بو
کنند و بستر از ورد سرده که در حمیات خالص و حمی محترقه مذکور است بپوشند حمیات مرکبه بدانکه ترکیب
واقع میشود در حمیات بر سه قسم است یکی آنکه مداخله بود یعنی یکی بعد زوال شده باشد و دیگری ابتدا کند دوم
مبادله بود یعنی یکی بر خود دیگر همان زمان بجای آن قائم شود سیوم مشارکت بود یعنی در زمان واحد دو ترکیب
برود باهم بود و فنون و ترکیب آن بسیار است اکثر آن زمانی نهاده شده شطر الغب و غب غیر خالص که مرکب است
غب غیر خالص بیان درین نظر نموده شد سبب آنکه اگرچه ترکیب صفرا با بلغم است لیکن بسبب شدت
ممازجت گویا که یک خلط شده است و شطر الغب حمی باشد مرکب از صفرا و بلغم باین طریق که هر دو خلط باهم
ممتزج نبود و در ترکیب آن چهار گونه باشد یا هر دو دایر بود یا هر دو لازم یا صفراوی دایر و بلغمی لازم یا بلغمی
دایر و صفراوی لازم و علامات این مزاج شود از علامات صفرا و بلغم اگر صفرا غالب باشد علامات آن
ظاهر گردد و کذلک عکس آن و درین حمیات اعتماد بر دور و نوبت نکنند بلکه اعتبار بر اعراض و علامات
نمایند و فرق میان الشطر که در شطر الغب نوبت صفرا ایضاً سریع باشد و قلق و اضطراب و تشنگی و
حرارت تمام و ناقص و سرد کمتر بود و در روز نوبت بلغم [illegible] و ناقص شده باشد و حرارت و تشنگی کم بود و بعد
باقی علامات بلغم و در غب غیر خالص فرق درمیان نوبتها برعکس عنوان گرد بسبب شدت امتزاج تبرزد و
آید و زمان اخذ از ده و از دو ساعت زیاده بود و در غیر نوبت با دیر باقی ماند از معالجه بطول نیاید زیرا که
صفرا مستفرغ شود و بلغم نرم باقی ماند علاجش علاج غب غیر خالص نمایند [illegible] تدبیر آن بعمل آرند
اگر تب تا چهارده روز بود حکم حمیات مرکبه وارد شود و در تب [illegible] موافق این اصول
رانده و در تب [illegible] از تجربات عموم معمول است [illegible] شنیده و خود
هم بارها تجربه نموده صفت آن [illegible] کلاب [illegible] سائید
نصف که ماند [illegible] صاف کرده بنوشند اگر [illegible] سال بود [illegible] از جمله [illegible] است
فائده دیگر در بیان ایام بحران و [illegible] بحران [illegible] است از تغیر عظیم که حادث
میشود در مرض و [illegible] داده اند مرض را [illegible] و [illegible] را [illegible] طبیعت
را السلطان حامی و یوم بحران را [illegible] پس اگر در آن روز مرض که عدو باغی است غالب شود
طبیعت که سلطان حامی است بغایت که تمام شهر را بگیرد بحران [illegible] نام کنند و اگر غالب شود

و اگر غالب شود سلطان حامی بر مرض که عدو باغی است باین قسم که او را از حوالی مملکت
و پی سپر و پامال کرده دفع حاجتی نماند بحران جید تام و بحران کامل خوانند و این بحران از بهر آن موجب
صحت شود که سلطان غالب بر باغی که مرض است چنانکه کلی دفع نماید و رنگ احتیاج جنگ دیگر باشد
بحران ناقص جید گویند دلیل طول مرض بود دیگر چون بحران جید است مرض دور شود و اگر غالب شود
حامی که باغی باین قسم که باغی را در بعضی اطراف دفع نماید بحران انتقال باشد و این قسم الطف از اقسام
بحران تام است اگر مرض اول زایل شود بالتمام این بحران بعد بحران تام غیر کامل هم میگویند
و اما البحران الانتقالیة فیحتاج الیها عند رداءة المادة عن تعرف الطرف فنی مجاورة اخری تجری لکن
الطبیعة و الامراض الحادثة در مرض الاول پس اگر ماده از پیش تحلیل کند انتقال جید نامند
و اگر عکس این بود ردی خوانند و بحران محمود آنست که در ابتدا و بعد از نضج تام روزها باحوالی و رفع
شود و بحران که بدفع ماده بود نه از انتقال بحران در یوم بعکس آن هم چنانکه در روز معالی از طرفین
اسباب حالی می باشد و امور خطرناک مثل تغیر باد و گرد و غبار و چیدبای و حرکت از خوف
بحرانی بود اما بحران باین قسم امور باطله مثل قلق و کرب و اضطراب و شور حال بیمار
واقع شود و بحران که بدفع ماده بود پنج است فی اسهال رعاف ادرار عرق و بر یک را علامتی
است اگر یوم بحران دفع می رسد طبیعت بیدار اند که باین جهت دفع ماده خواهند شد علامات
قی خفقان نفس عطشان تعلب حرارة ثم وجع ثم معده و اختلاج لب و تاریکی چشم و بنقض
بود و علامات اسهال بود ثقل البطن و ... طرف الاسفل ... بطن وجع
المصلب ... علامات قی بود علامات رعاف ثقل سر دوی و طنین اذن و استعمال
راس و دموع و تاریکی سرخ و احمرار وجه و خارش انف بود و علامات ادرار ثقل مثانه غلظت و کثرت
بول و علامات ماده مثل طرف جهة اخری بود و علامات عرق سرادت جلد و توجه نبض و انتفاخ
بشرط در رنگین بود یوم رابع و غلط ان روز سابع بود و بحرانیکه بعرق یا ادرار بود ماده رقیقه را دفع
کند و چنانچه قبل ناقص بحران می باشد و بحرانیکه بقی و اسهال بود یا رعاف تام می باشد و با بود
مرض و اعراض شدیدی بوند و روزیکه سبب آن خطر است و بر بحران که در ابتدای مرض حادث
شود و دور وقت تر ناقص باشد و در انتها تمام بود اشتباه روزیکه بحران واقع شود مرض را تنج
وجه بحران بستر جایند و مریض را ... گذرانند که فعل طبیعی هم از فعل صناعی باشد و اگر در آن
روز بحران کامل شود انواع مرض کرد و سبب آنست که فعل طبیعت اگر ضعیف طبیعت بود باعث شود

ابتدا شوش طبیعت ... گردد و اگر بموافق طبیعی بود باعث زیادتی اشتعال شود و روز بحران را ایام باحوری گویند
و ... بای ... تعات را ایام سیمتانی خوانند انچه در کتب معتبر و زبانی استاد عالی جناب شنیده ذکر می
نماید موافق این راه رفتن تا باعث سهل شود ... اوقات بسبب عدم وقوف بحران روز مسهل
میدهند چنانچه حکیم معمول اکثر است در حساب بحران از وقتیکه ابتدای تپ شروع شود بگیرند مثلا اگر
وقت روز آن اخذ تپ باشد تا زوال روز دیگر یک روز حساب کنند تا خطا نشود و اکثر مردمان که
دعوی طبابت دارند از اینجا الغرض چون ده آنرو بیمار را بهلاکت رسانیده اند برای ... عمده
ذکر نموده تا معتبر و را اولی الابصار ایام بحران و مسهل روز اول بحران جلابی سیوم
و رقع فی الوسط چهارم بحران پنجم بحران ششم بحران هفتم بحران محمود هشتم نهم مسهل
نهم بحران دهم مسهل یازدهم بحران دوازدهم مسهل سیزدهم بحران چهاردهم جلابی پانزدهم
مسهل شانزدهم بحران هفدهم ... هژدهم مسهل ... بحران ... بحران بیست و دوم
مسهل بیست سیوم مسهل بیست چهارم بحران بیست ششم مسهل بیست هفتم بحران بیست هشتم
جلاب بیست نهم مسهل روز سی یکم ... سی دوم بحران سی ... دوم مسهل سی
و مسهل سی ... چهارم بحران سی ... مسهل سی ... ششم مسهل سی ... هفتم بحران سی هشتم ... مسهل
سی ... مسهل روز چهلم بحران بعد از آن بحران بعد بیست روز می شود تا هشتاد و بعد از هشتاد
تا چهل روز نشود و در امراض حاده مسهل هیچ نمیدهند انتظار هفتم نمیکنند و بحران زعانی احمد
بحران است خصوصا در تپ دموی پس اسهال پس قی پس ادرار پس عرق ... پنجم
در اورام و بثور و ورم زیادتی غیر طبیعی است که بسبب انصباب ماده ممتد در اعضا
ظاهر شود بحیثی که ضرر کند بفعل ... در عضو پیدا آید که لمس یا بدون مس ... شوره عبارت
است از ورم که چون در زیر ران بود و اورام ... و در پس اذن و بیخ ران و ...
است که ... اعضای رئیسه ... یعنی ... مفرغه دل است و ... مفرغه جگر
است و خلف اذن مفرغه دماغ است و هرگاه در این اعضا ورم حادث شود ... که
اعضاء رئیسه مواد خود را ... دفع میکنند ... میکنند بسبب ... عضو ... خود علاج
اگر بدن ممتلی باشد ... فصد و ... کنند در ورم آذن فصد قیفال و در ورم ... و ابطین
فصد باسلیق است و در این مرض استعمال رادع جایز نیست نه در اول و نه در آخر بلکه
... مرخیات فرمایند مثل ... ماست یا بونه ... کتان ... شانه ...

ماشه و نعوذ با چوب شابیده تخم کتان خطمی بابونه و رسه انار است حریرت بیند هرگاه تلثه تمانند
استعمال او روزن مفید است و مقطع القول آنکه گرم الغوسانیده بکنند و اگر ورم بلغمی باشد [illegible]
اگر عظیم بود نخست منضج و مسهل بلغم دهند و بعد از آن ضماد محلل کرفسات نمایند و هنگامی که ماده به نضج آید
مسکات ضماد فرمایند صفت آن کنوجه ماشه تخم خطمی ماشه تخم خبازی ماشه تخم کتان ماشه
تخم بلسکه ماشه تخم تمر هندی ماشه خرء الحمام ماشه کوفته بیخته و در شیر گاو بسل مرهم بجسته
در استعمال آرند خرء الحمام چون گرم است بدون احتیاج داخل نکنند دمل بثره بزرگ را
گویند و ماده آن دمی باشد که در آن رطوبت غالب شده غلیظ النضج گردد و از زرد [illegible]
و اکثار از اغذیه مولده دم پیدا شود علاج اگر حرارت باشد فصد کنند و استفراغ نمایند و تقلیل غذا
کنند و از گوشت و لحوم احتراز کنند و در ابتدا تا سه روز اول رادعات باستعمال آرند
هرگاه علامت نضج ظاهر شود منضجات استعمال آرند الم که عجیب و غریب از مجربات علوی
مرحوم که بارها تجربه آمده بسیار مفید است مثال و بجا در این کتاب داخل نموده مرهم شلغم
مجرب است مجربه جهت دمل و قرحه اقسام و خصوص جهت جراحت پستان و زخم کهنه
ها بسیار مفید است روغن کنجد نیم آثار سفیده ریا آثار شلغم نیم آثار و کافور نیم سیر سه ماشه
باید که در ظرف قلعی دار تیار سازند اینچنین باشند شلغم را ورق ورق نموده در روغن اندازند
با آتش ملایم چوب سوزانیده دور کنند بعده سفیده را ریزه کرده در روغن انداخته از چوب شیخ شب حل کنند
تا رنگ مرهم آسمانی شود و قوام آید بعد از آن فرود آورده کافور داخل نمایند باز دو سه گهری
کول از چوب نیپ کنند و هنگامی که طیار شود از ظرف بر آورده باحتیاط گذارند لیکن بهتر است که
در ظرف چینی گذارند وقت احتیاج بر پارچه بافته کهنه موافق چسپانیده بر زخم بهند و بعد [illegible]
پاس بر دارند و عوض آن دیگر گذارند اگر قوام مرهم سخت شود بر آتش نرم نموده استعمال
آرند مجرب است و بکرات و مرات عمل آمده و لی [illegible] الفوائد از مجربات علوی صاحب حکیم
علی خان برای نضج مواد و اخراج چرک و تسکین وجع و پر کردن زخم دمل بی نظیر است صفت
آن سروالی ۱۰ درم تخم کنوجه سفید درم تخ سه درم کوفته بیخته نگاه دارند و هرگاه احتیاج شود
بقدر دو درم دل به آب گرم ضماد نمایند الفوائد از مجربات علوی خان که برای نضج بستن بعموی
مرحوم حکیم محمد خان بطریق یادگاری داده بودند صفت آن گل بابونه اکلیل الملک گل خطمی ایوه سعید
عنب الثعلب [illegible] گل خبر بقه یعنی خبازی بارتنگ [illegible] تخم [illegible] والله اعلم [illegible]

بابونی

مغز پسته تخم بنداهای مرزنگوش حب الفرح تخم خیره بادان پسته زرد زردچوب پیه سفید تخم حلبه پیه در شیر ماده گاو
پخته روغن گل نیلوفر زرده تخم مرغ هر عدد زهره ماده گاو به پاشته داخل کرده کهرل نمایند تا چون مرهم شود و بعد
آن بر پارچه گذاشته بر موضع دمل بگذارند تا خوب پخته شود و جای که زخم شود صابون بر پاشته شنجار انگور
بر پاشته جمرای با لالی دوا پاشیده بر موضع مذکور بگذارند تا نضج گردد و بعد از آن بدون صابون و شنجار
دوا بگذارند تا خوب چرک بر طرف شود و بعد از آن کتیرا بر پاشته خسته تمرهندی پسته زردچوب در شیر ماده
گاو پخته در دهن دمل بگذارند تا به شود نسخه مرهم علوی خان که بزبان خود فرموده بودند که نهایت بخواهند
داد و جهت دمل و غثیان و ناسور بکار آید شنجرف تو له سفیده کاشغری پسته تو له مردار سنگ
تو له نیله توتیه تو له پاشته زنگار کوفته بیخته در روغن کنجد داخل نموده چندان بجوشانند تا بقوام
مرهم آید مقل ازرق القره بات برگ حنا و شکر انگوری تخت بند پس در کهرل سحق نمایند تا بقوام
شود بعد از آن در مرهم مذکور داخل گردد چندان بدسته آهنی بمالند تا یکسان شود بر پارچه مالیده بر موضع
دمل و زخم گذارند سرخک حمره بجای مهمله بخار سرخ باد نامند و آن ورمی است صفراوی که در جلد ظاهر
میگردد و علامت آن حرقت و التهاب شدید و ورم درخشان و سوزان و با ضع الحمره بود و درد وجع
کم باشد و هرگاه انگشت بر دارند با سرخ شود و در سطح جلد ظاهر شود و ازان اوست که بثارات
باشد و بیرون و رنگهای سرخ غلیظ بوند و اگر صفرا مخلوط با دم باشد حمرت این بثور کمتر شوق گردد
و ساختنی نبود و اگر حادث میشود از مرض اطفال را علاج اگر بعد از چهار ده سال شود و کثرت
دم باشد محتجب فصد با تلیق نمایند و بعد از آن تنقیه صفرا بجو زانند صفت آن برادهٔ صندل سفید
تو له برادهٔ صندل سرخ تو له گشنیز خشک تو له عکو عنب الثعلب تو له شب در عرق
عنب الثعلب بر بار بجوشانند صبح مالیده صاف نموده شربت آلوبالو حل کرده بنوشند بولته
و دیگر بر موضع ورم بعرکه هم باشد گشنیزه خالص داخل فرمایند علاوه از آن بجو السعاباح و اگر حرقت
بود مسهل صفرا هم دهند و بعد از تنقیه ادویه بارده حماد کنند و اگر بیش از چهار ده سال شود
پس اگر بعد الکمال دو سال است زلو دهان کشتن جسبانند و بعد از آن مسهل ضعیف صفرا داده بعوض
مذکور دهند و اگر بیش الکمال ده سال باشد جسبانیدن زلو جائز نیست فقط منضج و مسهل صفرا
داده موضع سابق استعمال کنند صفت منضج ضعف اعناب و لا ابی ازرد گشنیزه خشک
زرشک هم باشد آلو بخارا اعرد عنب الثعلب سبع سپستان در عرق خوب پخته صاف نموده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعد ... و گل نیلوفر داخل نمایند لیکن خوردن را دادن انصافه

مطابقه بوزرد و در مسهل شیرخشت ترنجبین موافق قاعده مذکور استعمال آرند غذا اسفیدباج با نمک سودی
بیشتر با ماست حقنه خورد و بعضی بزرگ سر که بیشتر بود و در اکثر امر دفعةً پیدا شود و گاه بود که
از سری رطوبت سایل گردد و خارش و جرب لازم اوست و سبب آن بخار رطوبت حاده است
که دفعةً در بدن تولد می نماید و آن بر دو قسم است یا از دم مراری می باشد و یا از بلغم مالح علامت
دموی بسیار سرخ بودن است با حرارت و در روز حادث شدن و شدت نمودن و کمی آن در شب
و دیر ظاهر شدن بثور علاج نخست فصد باسلیق کنند و مطبوخات چون بعد آن دهند صفت آن
برگ شاهتره [illegible] رگ بیدانه انجبار عنب الثعلب هر یک ماشه [illegible] کاسنی ماشه شیرخشت
ماشه در عرق عنب الثعلب . و بار عرق کاسنی شب بخیسانند صباح بعد دمیدن عناب [illegible] صاف
نموده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر [illegible] سود [illegible] و [illegible] و شیر خشک
نمایند و طلی [illegible] بپوشانند که [illegible] علامت بلغمی میل آن سفیدی و هیجان آن در شب است علاج منضج
و مسهل بلغم دهند بطور سابق نمایند غذا قلیه خشکه جرب و آن عبارت است از بثور سرخ که ابتدا احداث
شود و گاه منضج شود و گاه نه و ماده خارش شدید می باشد و بیشتر در رستهای مابین اصابع و بیخ ران
و گاهی در تمام بدن حادث گردد و سبب حدت جرب یا فساد دم [illegible] باشد و یا خلط [illegible] با صفرا
و سودا ممتزجه و بلغم مالح بود و مرض مذکور از امراض [illegible] است که بدیگر انتقال کند سبب فساد دم اغذیه و ادویه
حاره و چیزهای مالح و شیرین است و جرب بر دو گونه است یکی آنکه خشک بود که دم ازو تر باشد و [illegible] است
بیرون آید و گاهی دم [illegible] بیرون می آید و جرب [illegible] ملتف [illegible] می باشد [illegible] اگر صفرا غالب باشد
حاد [illegible] سرخ رنگ شدید الوجع و شدید الحکه بود و اگر سودا غالب بود [illegible]
دیر [illegible] می باشد و اگر بلغم غالب بود [illegible] رنگ [illegible] باشد و جرب [illegible]
دلالت میکند بر غلظ و یبوست ماده علاج اگر زیادتی دم بود نخست فصد باسلیق نمایند و بعد آن
موافق هر خلط مسهل دهند افتیمون داخل کرده و اکثر سودا در آن مرکب می باشد صفت منضج جرب
رطب گل نیلوفر سه ماشه برگ گاوزبان سه ماشه بادیان [illegible] ماشه گل سرخ ۷ ماشه [illegible]
تخم کاسنی [illegible] پوست بیخ کاسنی [illegible] عناب [illegible] دانه برگ شاهتره [illegible] ماشه عنب
الثعلب [illegible] ماشه [illegible] ماشه [illegible] خربوزه [illegible] در عرق عنب الثعلب - بار ۶ ق
گاوزبان [illegible] بخیسانند صبح جوش داده صاف نموده [illegible] حل کرده بنوشند
غذا است قلیه خشکه [illegible] روز منضج [illegible] مسهل دهند در [illegible] منضج مذکور [illegible] بیدانه

و رگ بیدار نشود احتیاج به فصد بر سیاه و ستان جرب شده بنفشه و نیلوفر چهار رستم موافق اقتضا شیرخشت و طبیخ شکر ر
بالیده صاف نموده نگاهدارند در روز زیاده نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند و در مسهل دوم هوکب سنا مکی
تخم خیارین مکوب و در مسهل سوم پوست هلیله زرد مکوب و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله سیاه اضافه
نمایند و در جوشانده افتیمون موافق قاعده داخل کنند و صبح عنابی بوست بیده تخم کشوث همراه لعابات
دهند و بعد از تنقیه بدن از آنچه مذکور شد بر شود ضماد نمایند صفت ضماد من مجربات حکیم محمد بهادرخان
میلا بتونه را المساقات سنجرف روغن نرگس تلخ در هاون تمام کرده از کتف دست بمالند تا غلیظ شود
و کف هم رسانند بعد آن اندکی آب داده بر موضع خارش بمالند و ساعت نجومی صبر نمایند و از سرد
آب بشویند القرضه سخن عجب المنفعت مثل کبریت لند یک ادله سار بتلا بتونها برمان بر سفال کرده
روغن طعام ریخته را از بعضی آب شده ادویه را مخلوط نموده بر بدن در عنق زوال بمالند که بسیج و الهاما
باشان بشویند و از آرد نخود بعده دو گهری که بسیار باریک باشد بشویند بکرات و مرارت تجربه و عمل آمد
حکیم اکبر ارزانی داء الحنفیه است که حادث میشود در ظاهر جلد و لون آن مایل طرف سوداء و حمرت
می باشد و بر روی آن پوست ملوس های می باشند و حدوث آن از دم که مخلوط با مره سوداء
باشد میشود علاج فصد و داء الجبن و بعد از تنقیه طلای روغن حنظل فایده میکند و طریق گرفتن روغن
مذکور بسیار قسم است که دقیقه نا پخته این را اهن لینند و قدری گندم بر روی آن ریزند و سنگ گرم کرده
بر روی گندم گذارند و بر دور کنند آنچه از این گندم عرق مانده اطراف بر آید بگیرند و باستعمال آرند
الفر تجربه ... رسالت منفعت نموده ضماد کردن ... الفر برای ورد بیداد است هلیله سیاه
زیر که هلا نموده برداد استعمال نمایند العجب المنفعت الفر لو ... سبزه نا شسته کیعته سفید نا شسته
مازو ... سبز نا شسته نو نا که نا شسته کوکرد له نا شسته در آب لیمون کاغذی خوب کهرل نموده حبوب بستار
نمایند و وقت حاجت استعمال آرند در خش و رم حار است که عارض میشود و نزد رگ اصول
اظفار یا و جع شدید و جریان خون و عند گاه بود که شب باشد و گاهی سبب وجع یا جنها از هیچ
برقی آیند و سبب حدوث آن انصباب ماده و خون غلیظ است علاج تحمل نکنند و بعد
از آن بر زرد طوبا ضماد نمایند و اگر از این فایده نشود دیگر نسخه بر ناخن ضماد میکنند اگر بر طرف نشد
حنا و دارالصیقل به بندند و اگر درد قوی باشد بذر البنج افیون سرکه سوده طلا نمایند و اگر تحلیل
شود احداه ... ضماد نمایند حصه وحید کی ... بر صغار و کبار بود و گرانی در حبات
مفصلا بیان نموده شد بدترین آن سیاه بود و بعد از آن ... و احمر و ابیض ای الابیض المصفرا

و الکبیرة المفصل در شرح ابن اسحق است که حجم آن کلان باشد و قلیل العدد و سهل الخروج بود و بعد کردن
و حجمی نیز به ما الجدری و بعد از آن کثیرة العدد که با صفات مذکوره باشند و از آن نیلو و زرد و در هم پیوسته و سپید بر بود
جمیع قسم دیگر و قفاعف یعنی از جوف از بینر و دیگر بود و الفزار که حصبه و جدری با نوع لحمی بود بدتر است
از عکس آن و بیشتر بهم سالم فرنت علامات جدری و حصبه است که نفس و صوت سلیم باشند و شعور و حال
و سبیل بر بلغ آ مورث سرعتر و رأس بود و اگر زرد باشد خلل جرا فیع کرد علامات ردی است و هرگاه عطش قوی
و کرب اشتداد نماید و ملمس بدن بسرد شود و جدری و حصبه سبز یا سیاه شوند علامات موت است و اگر
حادث شود جدری و حصبه در ربیع یا در بلاد حاره رطبه پس ضرور است که در آن فصل و در آن بلد از اشیای
حاره رطبه و چیزهای گرم احتراز نمایند و علاج آن مفصل در رحمانات است موافق آن اراده رود کثیره عرق
بسبب زیادتی اخلاط می باشد علامت آن است که بعد از جریان عرق قوت حاصل شود علاج اگر زیادتی
بلغم معلوم شود مسهل بلغم دهند و اگر زیادتی صفرا باشد مسهل صفرا استعمال آرند و یا سبب ضعف باشد که می باشد
علامت است که بعد جریان عرق ضعف حادث شود علاج تقویت قلب با فوشهاد و [illegible] ورد اربد کنند
و باز بر سر هر خطای دهند بعد از آن [illegible] و کل [illegible] بیرون ما الله [illegible] آرزو دهند [illegible] بادنج
دکبات حرق النار و الماء و الذهب و غیره علاج حرق النار اگر آبلکات اب بهم رسد [illegible] سفید
[illegible] نماید پاره سکنند و اگر آبلکات بهم رسد بوره گذارند و اگر زیادتی احلاط بود مسهل استعمال آرند
علاج اقسام باقی معقلات در کتب مسطوره است بر نماید و الله اعلم بالصواب